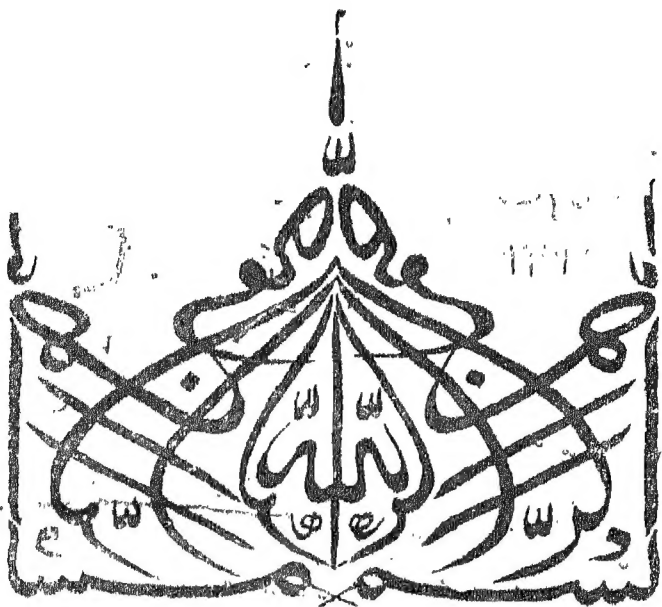


Handwritten text in the left margin, possibly a title or reference.





الحمد لله الذي شرع لنا الشرع المبين والدين المتين بهجت الينا سيدها المرسى والدين
 النيين وجعل العلماء المحققين ورثة له الى يوم الدين ليحفظوا دينه عن
 قسرة المبتدعين صلى الله عليه واله واصحابه واتباعه اجمعين
 الامير از اين ميگويد بنده شرمند سر اياكناه كراهه اسير نچي شين جان مودن عشق
 عصيان فيض احمد محمد في النقي القادر في البرية خسته الله مع من كبره في
 زمان كه قرب قيام قیامت هست در روز بروز ظهور آثار و علامات آن شجره میده حق بن ازال
 علامات زوال علم بزوال علم او شيعه حبل شيرت جمل است كه هر يك از مسلمانان با هم چنان
 در هم جدا اينها زده و دعوی اجتماع و دوستي دارند و در منتهی تفحص شان چيف با او نشتر هم چنان
 جدا و بس چنانچه چرخ چال مدهت كه در شهور مشهوره و كس در قصبه همايون به اليونان است
 مستحق صريح العقاید دوم از اتباع شيخ بخدي با هم در منتهی حجب كوند چون نوبت
 ابدال انجاميد بطرفين حكيميت حضرت استاذي و استاذ اساتذ العالم محمدرضا

در بای محیط علوم نقلیه در مرکز دایره فنون عقلیه حضرت مولانا محمد فضل الرحمن دام
 ظلہ تر فیصلہ داده بحضور گرامخی حاضر شده عرض کردند چون حضرت بقول فیض در آن
 باب بحوالہ مرقاۃ شرح مشکوٰۃ تصنیف ملا علی قاری علیہ الرحمۃ ان ضرر و مذبحہ
 گفت کہ در مرقاۃ بحکم این نوشته است و کتاب بایہ سایل تصنیف مولوی محمد اسحق
 از بغل بر آورده عبارت مرقاۃ کہ در آن مرقوم بود بمطالعہ گرامخی آورد کہ اگر چه لازم بود و بابت
 و تقوی کہ لازم ذایقے حضرت استنادیے افتاده بمطالعہ کتاب نگور گو نہ نزد و می باشد
 و هر چند طلبہ کون فحی محفوظ بود کہ احتمال بسیار در آن کتبائش مذکور بود مگر احتیاطا
 رجوع باصل کتاب نموده شد سی۱۱ الواقع صاحب بایہ سایل در نقل مرقوم نموده بود و
 این یک خطاط صاحبین مدرسہ در پی تطبیق در کتب نقلی اصول کتبائش در دست
 بودند افتادند و در مجلس در مقامات متعدده در نقل کتب عدین سہ قہ
 فاش یافتند کتبائش و در کہ در شبہات از قلوب مومنین اظهار ابرام در دست
 در مجموع حال کہ عوام لحاظ بعض خصوصیات بعض مضامین قطع نظر از بایہ سایل
 نشان چهر سایل بایہ سایل را قریب بوحی اسمانی میدادند حضار محفل در خواست
 تصحیح سایل تا از عدم نموده و با وجود بعضی جناب عالی با اشتغال باطن و مشاغل
 طریقت محبت شریعت بر آن آورد کہ بقدریکہ در نقل سہ قہات مہر دست معلوم
 شد و در پییری را کہ در کتاب منقول عنہ باشد و در سال گفته در مجربین رد و تشنیع
 نموده حضرت مصنف از آن کتاب نقل فتوی حرمت نموده بودند آنچه بنظر مستر
 شد عجلتہ تحریر نموده مستفی تصحیح المسایل ساختند خدا شایع عالمی حمد و ثناء
 بہ انوفین عملی و انشاء نماید سوال سی ام سجدہ ناگردن در کورستان برا

ای سراج
 از حضرت مولانا
 خلدی انوار
 بافتن و بافتن
 طواف و طواف
 تسبیح و تسبیح
 و فتوح و فتوح
 انوار و انوار
 انوار و انوار
 انوار و انوار
 انوار و انوار
 انوار و انوار

از آنکه گمان میکرد که این مشهورترین و باطنی است و باقیست مردان را از گمراهی و از حیرت
این جواب میدهد که بنا کردن در تابوت بر قبر حرام است و مستحب نیست و اگر چه در بعضی
صالحی علی بن اسماعیل بر گمانیکه بر قبر مسجی بنا کنند و بنام فرموده اند چنانچه در حدیث
شریف بروایت ابو داود و ترمذی و نسائی و دیگران آمده است که این رسول الله صلی
علیه و آله و سلم از ایشان است که در تابوت بر قبر مسجی بنا کنند و بنام فرموده اند چنانچه در حدیث
از ابن مسعود و در کتب معتبره بیان شده است که در تابوت بر قبر مسجی بنا کنند و بنام فرموده اند چنانچه در حدیث
در مقابل بر قبر حرام و مستحب لغت نیست و بنا کردن بر قبر حرام و مستحب لغت نیست و بنا کردن
بودن زیاده نموده بنا کردن مسجد را در مقابل بر قبر حرام و مستحب لغت نیست و بنا کردن
و بنا کردن بر قبر حرام و مستحب لغت نیست و بنا کردن بر قبر حرام و مستحب لغت نیست و بنا کردن
صالحی علی بن اسماعیل بر گمانیکه بر قبر مسجی بنا کنند و بنام فرموده اند چنانچه در حدیث
مشکوک تشریف الی این بیان و حدیث صحیفه ملعون بود که بنا کردن بر قبر حرام و مستحب لغت نیست
قبور ثابت میشود و در آن کلام نیست مصلو باطل بنا کردن مسجد و در کتب معتبره بیان شده است
بود که مجیب بشمول بر قبر است و بنا کردن بر قبر حرام و مستحب لغت نیست و بنا کردن
اصول ثابت نیست و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم انما یبکی علی قبره من اهل القبور
المساجد علیها الا ان یبکی علی قبره فیما استثنایا استثنایا استثنایا استثنایا استثنایا استثنایا
علیه و آله و سلم انما یبکی علی قبره فیما استثنایا استثنایا استثنایا استثنایا استثنایا استثنایا
ترجمه حدیث لغت فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انما یبکی علی قبره من اهل القبور
لشده قبر را و گمانیکه مسجد بنا کنند بر قبر یا غیر آن و بنام فرموده اند چنانچه در حدیث
و ترجمه عبارت مشیخ این که مسلم کرده شد است و بنام فرموده اند چنانچه در حدیث

جسٹس

[illegible]

و قد علیهم بقید ان اتخاذ المساجد لا باس من راکه اصل جواب سوال بود
 بسبب مخالفت و عوی خود از میان دور کرده و بدل علیه با کلام بن
 ناگذاختن خط کرد این است حال نقل عبارت شرح و لطف ترجمه زیاده از آن
 که بر عبارت ساخته نمودش هم الطلاق ترجمه راست نمی آید چنانچه باید
 تا مل ظاهر میگردد و بخود بافته من شروء النفساء و من حیثیات اعمال
 و ملا علی قاری در شرح حدیث لعن الله اليهود و النصارى الذين اتخذوا
 قبور انبيائهم و صالحوهم مساجد می نویسد حبیب الله می آید که اینها
 بقبور الانبیاء و صالحوهم و ذلک هو الشک النجلی و اما لا یجوز ان یجعلوا
 الصلوة بعد لتالی فی مداخل الانبیاء و الصالحین و علی مقابله
 و النوجه لعل بقدر هم حاله الصلوة نظر اینست که بدو الک
 الی عبادة الله و المبالغة فی تعظیم الانبیاء و ذلک یؤثر
 الخفی لتضمنه ما یرجع الی تعظیم المخلوق فیما لم یؤن ذلک
 رسول الله صلی الله علیه و سلم است عن ذلک بالمشایخ
 ذلک الفصل من اليهود و النصارى الشک الخفی کذا قال
 بعض الشرح من انیمت او یبدیه مساجد عظیمه و انیمت
 ما صنعوا قال القاضی فی کما نعت اليهود و النصارى
 یسجدون لبقور انبیائهم و صالحوهم و یجعلون مساجد
 یسجدون فی الصلوة یخربونها فخذوا انما اولئک فذلک لعنهم الله
 المسلمون من مثل ذلک اما من اتخذ مسجداً

جوار صالح اوصلی فی مقبره و قصد الاستظهار بر وجه وصول اثر عبادت علیه
الاعظم که در التوجه نحوه فلا حرج علیه الخ و در شرح حدیثی که بعد آنست یعنی عن جده
قال سمعت رسول الله صلی علیه وسلم یقول الاوان من کان قبلاً یموت من قبوره
انبیاءهم و صالحهم ساجد نوشته ای بالمعنی السابق پس معنی آنجا و قبور ساجد
سجده کردن است بقبر او و مردان اتحادیه و دفناری بقبر انبیاء و صالحین خود را ساجد
انیکم بود و دفناری سجده میکردند بقبر را قال العینی فی شرح البخاری لما کان اب

الیهود و النصارى یسجدون بقبر الانبیاء تعظیماً لکتابهم و یجعلونهم قبلاً

پس چون معنی الصلوة بخواند استخاره و یا اذاناً الغنم البقی صلی الله علیه و سلم
شرح السلیمن عن مثل ذلک انتهی این عبارت که در سرحه باده عای ناموافق آن
و مخالفت دعوی عجیب او و روش زین محل از ذبی عقل بنایت مستند است
و در جوی بخمال غمی آید جز اینکه خیال یاد دین مغلطه انداختن که عجیب یعنی شرح سجده
و استلال نموده و دعای او مطابق آن خواهد بود و شاید که بدین لحاظ از ترجمه
را ترک نمود علی بن القیاس از ذکر ملائکه قاری هم حاصل بخبرین نقل
نموده و نه ملائکه قاری آنچه در آن کتاب نوشته عجیب و صریح بخبرین نقل
نموده و حالا از ابتاع عجیب التماس است که نام کتابی و مصنفی بر این اعتبار
بین الخیرال بر بان قلم و ادون و عبارت کتاب را که اصل جواب سوال باشد
و در میان ساقط کردن و پذیرم که آن مستند در آن کتاب جایز نوشته
باشد و حرام و مستوجب لعنت گفتن و معنی حدیث غلط بیان ساخته و قبول
اینکه مستحب است کردن عذاب است یا حرام و مستوجب رحمت خدا است یا عذاب

[illegible]

سنان به جلوس دران و اگر از برای نیت کنند مکرده است در مدینه مطهره بنامی قهر با قبر
 اصحاب رحمان پیشین شده است ظاهراً است که آن تجوید علماء آن وقت باشد و قبر
 منور آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز قبه عالی است انتهی در وسیله النجات از مجمع الحجا
 نقل نموده و قد آباح السلف البناء علی قبور الفضل و الاولیاء و العلماء المشاهیر
 و هم الناس و لیتیرحوا بالجلوس فیها و از تنویر الابصار نقل نموده و لا یرفع علیه بنا و
 فیها لا یاسق و هو الحیا و از مطالب المومنین نقل کرده که مساجح کرده اند سلف بنا
 کردن بر قبرش این و علماء که شیعه اند تا زیارت کنند ایشان را مردم و استرجاع
 نمایند پیشین بدان گزاینه المفاتیح شرح المصباح و بعد از آن نوشته که در
 مدینه طیبه قبه ای بنا کرده اند بر قبور اصحاب رضی الله عنهم عباس رضی الله عنه که در وی
 قبور اهل بیت است و نیز کرده اند از فقهاء و علماء و تابعین شیخ عبدالحی در جذب القلوب
 فی نوید اما بحره فیقه که حاوی قبور شریفه است و راویان حیدر بود داخل بیت عایشه
 رضی الله عنها از جریده نخل بر طبق بسیار حرات مصطفویه چنانچه معلوم شود چون
 دفن سرد را بنیاد صلی الله علیه و سلم بموجب حکم الهی در حجه کعبه
 شد عایشه صدیقہ نیز در خانه خود ساکن می بود و میان او و قبر شریف پرده بود
 و در آخر بسبب جرات و عدم ستیاشی مردم اندر آمدن بر قبر شریف و برودن
 خاک از آن خانه را و دستم ساخت و دیواری میان مسکن خود و قبر شریف
 کشید بعد از آنکه امیر المومنین عمر در مسجد نبادت کرد و حجره را از خشت خام بنا
 کرد و تا زمان حدوث عمارت دید این حجره ظاهر بود عمر بن عبد العزیز حکم ولیه
 عبد الملک آنرا دیدم که در حجره منقوشه بر آورد و بر ظاهر آن خلیفه دیگر بنا کرد و حجره

را بر مال خود گذارد و عمارتی گردان برآورد اسمن باشد گفت امیر المومنین چنین حکم کرد
 شد و مرا از انتقال آن چاره نیست و از محمد بن عبد العزیز روایت آمده است که در وقت
 حفر اساس حجره قنچی بنا می شد و بعد از بیفتن حال ظاهر شد که آن پای امیر المومنین
 عفر بود که حجره ضیق مکان در آنجا بود و در میان پادشاه نشسته و سخن می شنید
 عوفه عن ابی له اسقط علیهم العیال و این بر ما طحیرة النبی صلی الله علیه و آله است
 الولید ابن عبد الملک اخذ و افعی بنیانه فمدت لیسعهم ففقدوا عفته و انما اقامه الله علی
 الله علیه و سلم فموجود و احد الخصاله ذکر که حقیر با آن ایام می زیاده و در آن ایام
 صلی الله علیه و سلم با منی الا قد تم تشریف آن ایام که در آن ایام نبی صلی الله علیه و آله
 روایات آنکه بنابر قریب است که در آن ایام نبی صلی الله علیه و آله در آن ایام
 اینکه بنابر قریب است که در آن ایام نبی صلی الله علیه و آله در آن ایام
 در آن ایام نبی صلی الله علیه و آله در آن ایام نبی صلی الله علیه و آله در آن ایام
 معتبر و مسلم تحسین بیان نمودیم و اگر خارج از حد تقیید مکانی بیایم است از قریب و از دور
 و سر و بارش محفوظ ماندن بنا کنند لایسز است این بیان نقلی است که سیال از آن
 جواب از ایشان با وجود آنقدر تطویل جواب سوال آن نبی صلی الله علیه و آله از ایشان
 کردن مکان در گوشت آن ایام نبی صلی الله علیه و آله در آن ایام نبی صلی الله علیه و آله در آن ایام
 و سر و بارش بوده و از آن ایام نبی صلی الله علیه و آله در آن ایام نبی صلی الله علیه و آله در آن ایام
 به قیود بیان نمود و قطع نظر از آنکه قابل است یا نه باشد یا نباشد یا نه باشد یا نه باشد یا نه باشد
 سبیل نیست و ثانیاً که حال بنا کردن مکان در آن ایام نبی صلی الله علیه و آله در آن ایام نبی صلی الله علیه و آله در آن ایام

قال جعلت لي الارض كلها مسجداً وطهوراً يعني استنار مقبره وحمام نيت
 وبعد حديث عبد الله بن عمر رضي الله عنه في ثبوت حديث ابن عمر استنار
 ليس بذلك القوي وقد تكلم في زيدا بن حيرة من متعل حفظه واورون حديث
 عمر رضي الله عنه باوجود عدم رجوع الشيخ واستنباط ائمة فن از ^{مسجل}
 غريب که جاها ویرین کتاب واربعین بر احوال بغير مرفوع بکرموده ملا علی
 قاری در قافه بعد نقل کلام قاضی که در شرح حدیث لعن الله اليهود
 والنصارى گفته می نویسد الا ترى ان مرقد اسمعيل عليه السلام في
 المسجد الحرام عند الحطيم ثم ان ذلك المسجد افضل مكان يتجرى المصلحة
 بصليته والنهي عن الصلوة في المقابر تخص بالقبور المبنية لما فيها من النجاسة
 كما ذكره الطيبي وان شرح المسئلة نقل منزهه اختلف في الصلوة في المقبرة
 فكلها جماعة وان كانت المصلحة طاهرة المكان طيباً واجتواها هذا الحديث والذ
 بعده ومثيل بحار فيه واما دليل الحديث ان الغالب من حال المقبرة ^{مختلطة}
 ترتبها بصديد المهرية ولحمها والنهي ليجنسه المكان فالتكان المكان
 طاهر فلا بأس وكذلك المزملة والمجربة قارعه الطريق وفي القارعة
 معنى اخر وهو ان اخذوا المارة فيغسله عن الصلوة وانزل في نقل منزهه
 اختلف في هذا النهي بل هو للثنية او للثالثة ثم وندمنا الاول وندمنا ^{الحرم}
 وندمنا من جهر استنای مقابر انبیا نقل منزهه ودر شرح حدیث
 ابی سعید گفته قال شارح المینه وین القناوی لا بأس بالصلوة
 فی المقبرة اذا كان فیها موضع احد المصلوة وشیخ عبد الحق بدر ترتب شکوة

و ترجمه مشكوة در حدیث الا المقبرة والجمعی نویسد اما مقبره از جهت آنكه غالب
 در وی قذار است و اختلط تربت اوست با آنچه جدا میگرد و از مرده مانده نجاست
 و اگر یکسان ظاهر و لطیف باشد پس هیچ باکی نیست و گراستی و بعضی بر آنند
 که نماز و روزه مقبره کرده است مطلبی از جهت ظاهر این حدیث اما نماز بجای میبرد
 نیست با اتفاق اگر قصد تعظیم باشد و گرنه حکم مقبره دارد و در جمیع البکرات
 نوشته دیگری که بعضی مردم منع کرده اند از نماز و روزه مقبره گنیمت یکسان ظاهر
 باشد از جهت ظاهر حدیث و بعضی جایزه دارند اگر خاک پاک باشد و مکان طیب
 از ریح و خون و نجاسات که جدا گردد و هوای مختار اما الروایات الفقہانہ سے
 العاکمیتہ و بکیرہ الصلوة فی تسع مواطن منها المقبره و فی الزیلعی و بکیرہ
 ان یصلی الی المقبره و یصلی بین القبرین انتهى پس اگر بسوی قبر نماز کند و در جم
 است بلکه فتوی بکیرہ او است اگر اراده عبادت یا تعظیم میسر نموده باشد و فی
 شرح المناکب المصطفی حاری و لا یصلی الیه ای الی جانب مقبره
 فانه محرام بل یقتی بکفره ان اراده عبادت او تعظیم مقبره و رفتن
 عاکیرہ فی فضل ثانی باب فیما یفسد الصلوة و ما بکیرہ فیما نوشته است و فیها
 پنج قسمت المعتبر مایه المصلی لا بکیرہ فانه ان کان یتیم و بین القبر مقدار ما لو کان
 الصلوة و یحتمل ان لا بکیرہ فیها ایضا لا بکیرہ کذا فی التاتارخانیه و در کتاب الکرایمه
 و در باب خامس نوشته قال محمد اگره ان یکون قبله المسجد علی الخرج
 و الجماعه و القبر و بعد کل می نوشته و نه آله اذ لم یکن بین المصلی و بین ما به
 المواضع مایط او مسترة اما اذا کان بکیرہ و یصیر الی یط فاصل و اذا لم

برای این عمل و بین این مواضع ستره قانع بیکره فی استقبال به المواضع فی سجده
قانع فی سجده البیوت لایکزه کذا فی الحیط و آنچه محیی از عالم گیر نقل نموده
پس آنچه مانده همان عالم گیر نقل آورده ایم تفصیل است که محیی عالم گیر
و هم از دیگر کتب نقل کرده است بر تقدیر صدق حکایت و نقل به سبب شرح
سناک بی محل و خارج از بحث حاصلش همان تغلیط عامه جمل که می باشد
هر مسئله را از کتب متعدد نوشته اند و فهم نصیب اعدا چنانچه این مقصود
محیی حاصل شد و عالم عالم واقفان در خرابی افتادند این مسئله در
عامه جودی جا گرفته که بعد معاینه اصل و نتیجه اندیشه افتاد و فهم از غایت
جهالت و شرط تعصب به راه نقلی و تحقیقی اندیشه و انداز بهای قسم از راه
اتباع الحق و ترک التعصب حال از کتب موجوده آنچه سردست بنظر آمده
نوشته میشود و در هر اثر الحق و ذکر فی القنادی اذ غسل موضعها فی الحمام
لیس فیہ تمثال و صلی فیہ لباس به و کذا فی المقبرة اذ کان فیها موضع
للملوة و لیس فیہ قبر ولا نجاسة و رثیة الصلی نوشته و ذکر فی القنادی
اذ غسل موضعها فی الحمام لیس فیہ تمثال و صلی فیہ لباس به و رثیة المقبرة اذ
کان فیها موضع اعد للملوة و لیس فیہ قبر ولا نجاسة و رثیة لایکزه فی حین
لقبر لا اذ کان بین یدین یحیی و رثیة الصلی اذ غسل موضعها فی الحمام
و رثیة صلی اذ کان بین یدین یحیی و رثیة الصلی اذ غسل موضعها فی الحمام
حیطه لایکزه و رثیة صلی اذ کان بین یدین یحیی و رثیة الصلی اذ غسل موضعها فی الحمام
محیی لایکزه الصلوة و رثیة صلی اذ کان بین یدین یحیی و رثیة الصلی اذ غسل موضعها فی الحمام

قبله المسجدة على متروناً أو مخرج أو حمام وفي الخلاصة أو قبر كالأصل وقد امة عذرة و
 اذا لم يكن بين المصلي هذه المواضع حایل من الخابط وغيره والكان حایل لا يكره
 في الخمس العذرة الكان موازياً للقبلة يكره صلوة والكان عن يمينه ويساره
 يكره ان يجرى عبارة اليسار جهة رحا المذی ان طرادی نفس منوذة مثل البواقي عن ذلك
 اسی الصلوة عند القبلة قال الثابت القوي وراو المصلي لا يكره والكان عن يمين
 القوي معتد او لور انسان بن يمينه لا يكره فيها ايضا لا يكره والحد الفاصل بين
 سجود و سجد قال احمد بن محمد بن محمد بن سلمة ما نذر موضح سجود والارام الكا
 له امام في الدين في الكلام في معنى الكبرية قال بعضهم لا تمتد باليهود وقال بعضهم
 في النقرة عظام الموتى وهذا كله اذا لم يكن بين المصلي هذه المواضع حایل او مترو
 بالان كان فلا يكره پس وفيه كس شلاف حديث وروايات كتب فقه خواجه ترمذی
 كونه خواجه شد و اگر این فعل صادر خواهد کرد گناه کبیره خواهد شد چنانچه
 در كتب فقه و كلام ذکر است الا اصرار على الصغيرة كبرية حكم مخالفت حديث
 وروايات كتب فقه موقوف بر فهم معاني و تنقيح و تصحيح حديث وروايات
 توفى نصيب معاني و تحقيق تحقيق بين و سند و در عين كبر و تنقيح روايات
 در روايت ائمه سابقان گناه است و اگر این هر چه است طایفه و مسئله که اگر
 تفصیل این مسئله فی الاطلاق حکم موقوف کردن و روايت روايت است و جواب
 سوال چهل حکم می نویسد و گمانند انداختن سبزه و گل بر قبور جائز و شسته
 از مشک کرده اند بعد نیکه در مشک و غیره است مر العینی فی سبیل الله علیه و سلم
 و فقال ان هذا من الجاهل ان یکره اما احدی من الجاهل ان یکره من البول و قوی

و اما الاخر و كان يمشي بالليل ثم اخذ جريدة رطبة فشق
 بخصم ثم خضع كل قبر و احمة قالوا يا رسول الله لا صنعت هذا فقال لعلمه
 ان تحت هذا المذهب شيخ عبد الحق تحت اين حديثي فوميد تسكك كمنه
 جاهد باين حديث و رانه اخن سبزه و كل در بجان به جود و خطاي كلكه اعطيه الال
 علم و قدوه مشراخ حديث مهتدين قول بار و كروه و انه اخن سبزه و كل رابر قبوله
 باين حديث كلكه كروه و كفته كه اصلي ندر و در صدر اول بنود و بعضي گفته اند
 بنای ان تحدي و توفيت به السنه كه اخن شفاعت خوانست و در تحفيق عده است
 پس قبولي كه و كفته اندوي تاملت خشك شدن آن شاخ و كلكه اصل ناظر است به ان
 سني و كلكه ان كفته كه و كفته اندوي تاملت و در رفع عذاب و بنود آن كلكه كفته
 مبارك سيد الايمان صلى الله عليه وسلم اصل كلي اين طائفة محدثه كه ترك تامل
 سواد اعظم و الزام شده و در شت و در هر صحبت چار نيست چيني هر قولی مربوط
 و مخرج از سوافن مذهب يا مخالف جماعته بر نظر آيد همان مذهب ایشان است
 تا تقييد و تكفير جماعته مرحومه كه مستحده و اختراع مذهب جديد است صورت بنده
 در عبارته منعوله خود مشن مینه كه بيك جانب جماعته و بيك جانب خطايه
 پس انرا بيك پس كلكه جماعه غالب شده و محققان قول خطايي را رد و كفته اند
 طاعلي قاري و در شرح مشکو كفته و انرا الخطايه و قوله لا اصل له فیه كفته و
 اننده الحديث يصلح ان يكون اصلا له ثم رایت ابن جرير و وقال قوله لا اصل له
 سمنع بل نه الحديث اصل اصیل له و من ثم افق بعض الايمه من مترسري اصحاب
 با اين مذهب وضع المبرهات و الجوريسنه بنده الحديث انتهی و چند مرطبه من ازان كفته

از ان نوشته و استخبا العلماء قراوة القرآن عند القبر بعد الحیث اذ تلاوة القرآن ادلی
 بالتخفيف من تسبیح الجریه وقد ذکر البخاری ان بریده بن الحصیب الصحابی اوطی بحیث
 قبره بریدمان فکانه مبرک یفعل مثل ما فعل رسول الله صلی الله علیه وسلم وشیخ عبدالحق
 بهم حدیث وصیته بریده صحابی رضی الله عنه در ترجمه مشکوٰۃ ذکر کرده مگر بحاط بر تمام کلام
 خلفا و ابواب مجیب هست و در شرح الصدور مرقوم هست قال الخطابی هذا عند اهل العلم عمل
 علی ان الاشیاء ما و اوست علی اصل خلقتهما و خضرهما و طراوتها فانهما تسبیح حتی یخضر لهما
 انه تحول خضرتهما و یطیح عن اصلهما و قال غیر الخطابی فاذا انحف عنهما تسبیح الجریه فایف
 بقراة المؤمن القرآن و قال فی الحدیث اصل فی نفس المؤمن الاشجار عند القبر و فی
 من عسا کر من طریق حماد بن سلمة عن قتادة ان ابابرة الاسلمی رضی الله عنه کان یحیی
 ان رسول الله صلی الله علیه وسلم علی قبره و صاحبہ یجذب فاخذ جریه فترسبها
 القبر قال عیسی ان یریه غنما و امنت رطبته فکان ابابرة یوصی اذا مت فقصوا فی قبری
 جریه ین قال فثبات فی سفارة بین کرمان و قوس فقالوا کان یوصی ان یضع فی
 قبره جریه ین و نه اموضع لایضیع حاینه فبیناهم کذلک او طلع علیهم ربک من فیه
 فاصابواهم سحفا فاخذوا جریه ین فوصفوا بها مع فی قبره و اخرج بن سعد عن
 سیدق قال اذ نهی بریده ان یحیی فی قبره جریه ین و کتب فقه که مملو اند در فتاوی
 عا لیکبر می و اذ نهی و وضع الورد و الرایحین علی القبر حسن ان تصدق بقیة الورد و کان
 احسن کما فی الترمذی بهم در فتاوی عا لیکبر نیست و بکره قطع الخشب و الحشیش من القبرة و فی
 یابسا لایس کن فی فتاوی قاضی خان و در بحر الرائق و فی الخلاصة و بکره قطع الخشب
 و الحشیش من القبرة الا اذا کان یابس و لا یتحب قطع الحشیش الرطب من غیر حاشیه

انتهی و رفتاوی قاضی خان بکره قطع الخشیش الرطب من البقرة فان کان باسلا لای
 به لانه مادام رطب مسج فیه نبوش البیت و عن هذا قالوا لا یستحب قطع الخشیش الرطب من البقرة
 شیخ الاسلام بکشف الخطا کما ثبت بکراهه است قاضی خان بکره بر آن حدیث
 بر کندن اگر سبب باشد زیرا که آن شیخ میگوید مادام که تر هست و مستحب تخفیف عذاب است
 میت می باشد چنانچه آن حضرت دو شاخ نوزاد خرما بر دست پیغمبر می نهاد و فرمود مادام که
 میگوید و برکت تسبیح در عذاب این تخفیف نازد و لهذا احتیاج کرده اند بعضی نهادون کل باره
 لکن گویند که اگر قصد کنند بقیمت بهتر باشد و اگر آنچیز قبر و دیده خشک شود برکت
 آن بکراهه نیست و در سبل النجات نوشته می کنند العباد و فیما روی الزمان به ضمیمه و در
 علی الصمد حسن لانه مادام رطب مسج و یكون البیت مسج ان ان تصدق بقیمت کان این
 فی مفتاح الجنان نافعا عن صلوة السجود فوبان رضی الله عنه روایت میکند که
 عیلا اسلام بر گور می بگذرند و دو شاخ تر بکنند و اندر خاک قبر بوزند و مدال کرم
 سبب چه بود یا رسول الله فرمودند که هر دو حتی عذاب و در عذاب بودند تا درین
 شاخ تر بود عذاب بر ایشان سهل بود الخ فی البرزخ یعنی کتاب الکرامه و شرح این
 من المتقابر بکراهه لا بد مسج و یندفع به العذاب من البیت و ینال من البیت و ینال
 من مقابر الکفار و قطع الدیاس و به ورد الخ به البیت الصبیح شیخ قاضی خان بکره قطع
 و الخشیش من البقرة فان کان باسلا لای باس لانه مادام رطب مسج فیه نبوش البیت انتهی
 در سبل النجات به بیند که سوال را بگوید در صحاح اجمیده غیر مقصوده انداخته گاهی
 نذر کتابی مسند نیست کسان کرده و جوابی که اگر صحاح و صحیح و کتب معتبره
 حدیث بر روایت نموده در کتب و روایت بسکه که به ایضا صحاح و کتب معتبره

بر قول خطابی است که در سون این کتب
 نشان می‌دهد که در وقت که خواهد جایز است یا کناه کدام کناه چه اب مصافی وقت
 است که گفت که قال فی الحدیث قال سون ابد صلی علیه وسلم ما من لیکن یلتقیما
 الا شفر لهما فی ان یقرقا الذانی الشکوة و تخفی عن مصافی وقت نبود و ضرر و علم
 است که ان المصافی من بعض الصلح و الحصر فقد الخفیة کرده کافی شرح الشکوة للمصافی
 کردن که انکه علی الاطلاق نزد الهی صفتی بی جمع بکتاب و یادیده و دانسته اند
 و یا نه که که کتب نیست عیار و علی نقل نموده گفت کافی شرح الشکوة للمصافی
 بدین سبب شرح علی قاری را دیدیم در باب المصافی و اما الفاتحه اولی این عبارت
 اعلم ان المصافی من ستة عشر عن کل نقاد و ما اعتاده الناس بعد صلوة الصبح و العصر
 و اصل له فی الشرع علی هذا الوجه و لکن لا باس فان اصل للمصافی من ستة و کونهم فی فطن
 علیها فی بعض و مفرطین فیها فی کثیر من الاحوال لا یخرج فذلک البعض من کونه عن المصافی
 التي ورد الشرع باصلها من ابی ابد عنه المباحة از خودی نقل نموده و ان کلام کرده
 بعد از آن گفت و لهذا اصح بعض علماء باینها کرده بعد از آن نقل کرده و جهت
 از انکه مسلم یدیه للمختص فلا ینتغنی الا عارض عنه یجذب الیه لا یترب علیہ من اوجی
 و علی مراعاة المادب فحاصل ان الایة او بالمصافی من علی التوجه المستخرج مکرره الهی
 و انکان قد یقال فی نوع معاونة علی ابی ابد و اعلم ان من کل ما مستفاد است بعض
 علمای مکرره گفته اند پس در متن مجتبه مطلقا که ایته آن نزد و صنفیه است و اگر
 جای این لفظ هم یافته شود تا بالضرر مراد از آن بعض صنفیه باشد و لازم بود که
 بکتاب معتبره نموده بعد دریافت این معنی که مختار و راجح و محمول علیه کدام جای

هست جواب میدادند که هوای نفس را مرجح قوی و همچون کذب قرار داد و در این حق را در مشرح
 قول ما بن کلمه مختصامی نویسد ای که بجز المختص لا نهاسننه قدیمه متواتره لقوله علیه السلام
 صحیح اخاه المسلم و حرکه بیه تناثرث ذنوبه اطلاق المصرح به تبع الدرد و اکثر الوقت
 و التقایته و الجمع و المنع و غیره یفید جواز بطلان و لو بعد العصر و قولهم انها بدعتی است
 حسنه کما افاده النووی فی اذکاره و غیره فی غیره و علیه یحکم بالقول عن شارح الحج
 انها بعد العصر لیس بسنی نوفا در حاشی الاذکار مذکور است فی صحیح البخاری
 عن یحیی بن جندب قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا صلی قبل علی بن ابی حمزه
 قال ابو حمزه یخرج رسول الله صلی الله علیه و سلم بالانما جرة الى البطحاء فوضا ثم صلی
 رکعتین و العصر رکعتین و قام الناس جعلوا یاخذون بیده فیمسحون بها و یوممون
 فاخذت بیده فوضعتها علی وجهی فاذا لم یبر من الشیخ و اطمین ایچ من المسلم و
 بن من الحشیش الامام محمد الدین الطبری فی کتابه و زاد اخا دیمشکیش و قال استی
 بذا لکن فیما تطایق الناس علیه من المصاحف بعد الصلوة فی الجماعات لا یما یمنی
 الصبح و العصر و لا ینکر فی ذلک اذا اقرن قصد صلاح من یترک او تود او یخوذا
 ذکر کرد این را بکری در شرح و در جواب سوال سیزدهم می نویسد فافق صدق
 برای زیارت بقدر چند صورت دارد چنانچه هست و مکرره و هر یک در کتاب و شرک
 و کفر هم هست و تفصیلی نموده که اجمالش این است اگر بطوریکه یمنی چند اصل علی الله علیه
 و سلم فرموده اند و کرده اند یا انکار کنند و او جایز بلکه مستحب یمنون است هر قدر
 که شود برای زیارت با نظور رفته باشد و این طور این است که نزد قبر رفته السلام
 علیکم و ارحمهم و ینبیین بگوید و برای اسوات دعا و مغفرت بخواند و شش گنا مان اینها حق

حق تعالی طلب نماید و عزت کند و از دوزخ و دنیا فی غنی نماید و عزت را یابد کند و توبه نماید
 و هر سان اینجا قیام کند برای همین قسم عرض آنحضرت صلی الله علیه و سلم اجازت
 زیارت قبور فرموده بعد از آنکه کسی فرمود این قسم بخوابد از زیارت قبور حاصل
 میشود و این قسم است که در قبر دلی بکشد و چشمش را بکشد و فاسق و غنی برابر است
 بلکه از زیارت قبور انعام و ملوک بنیاده تر عبرت حاصل میشود و دوم اینکه در زیارت
 قبور چنانکه در حدیث نیز ذکر دارد نشسته و در حقیر جایزه و مباح اند عمل نماید مثل بوس دادن
 و مس کردن قبر و اینجا ننودن و غیره در حق او این افعال کرده خواهند شد سویم نزد قبور
 پنج نوع محبت کند یا اگر در قبر طواف سازد یا نزد قبر قصه ضرب آلات بکشد مثل بیهول بکشد
 یا این طور رفتن بسوی قبر حرام است چرا که اکثر این چیزها فی نفسیه غیر مقارن حرام اند و در مقام
 میگویند که قمار اند زیاد تر حرام خواهند شد چهارم نزد قبر زنده سجد عبادت نماید و از خدا
 بفرخواست خود یا لا استقلال بایطریق مشارکت یا متصرف فی العالم دانسته نماید و قسم فتن
 موجب شرک کفر است البته ملخص الجواب غرض زیارت قبور را اینجا است نفی نموده جایزه
 کرده حرام شرک و کفر و در حال قسم اول نوشته که درین قسم بیعت کردن قبر و سجد
 و شمشیر و چشم و فاسق و غنی برابر است این کلام محل نظر است بچند وجه اول که زیارت
 قبور انبیاء علیهم السلام داخل همین اقسام اربعه است یا نه اگر نیست یقیناً قطع اگر داخل است
 پس در کدام قسم اگر قسم اول پس آیا آن هم با قبر فاسق برابر است و مقتضای ذوق شوق محبت و حق
 کلام او همین است بخود باند نه ثانیاً که در جواب سوال پنجم بر وایت فتاوی عالمگیری هیچ
 نمونه الاصل فی هذا الباب ان الان که ان بحیل ثواب عملی غیر صلوٰة کان او صوماً و غیره
 او غیر کمال حج و قراة القرآن و الاذکار و زیارة قبور الانبیاء علیهم السلام و اشهد ان لا اله الا الله

والصالحین و توفیق الموتی و جمیع النواع البرکات فی غایت السریع پس تا بیکر مثل سوم و چهارم
 و جمع و قراره قرآن و غیره داخل الزمان بر است که داود و ثواب آن بزرگوار می باشد آیا در
 همین قسم اول داخل است یا خیر نیست سوا سی آن و اگر داخل قسم اول است پس بر ابروی باقر
 قاسم السلام معتبر است یا نه اگر است پس چه تخصیض افتاد و ثواب آن و صاحبین صحبت ثالثاً
 در بیان قسم سوم بنویسد که مقام معتبر که مقابله اند چه معنی دارد و در بر کتبه مقبره را هم
 داخل است یا نه اگر است پس قبر صالح و فاسق چگونه برابر شد و اگر نیست بلکه بجز و غیر
 از این قطع نظر از حال مقبره معتبر است پس و چشم صحبت و دعا و کلام محیب بر این
 است مگر از مذهب معتبر است و مثلاً این همه مفاسد نیست مگر از اخلاص حق و آن که
 زیاده جایز نیست قسم است یکی از آن این قسم است که محیب ذکر نموده تا نشان این
 که در مظاہر حق ترجمه مشکوٰۃ نوشته اند که امام نووی گفته که زیادت علی کثرت نیست
 پس ایکه لفظ واسطه یا دو کونی موت کی او تا آخرت کی ہے پس سکی لئی تو کافی ہے
 و یکمنا قبر و لکنا بغیر چنانی مرد و کنی دو سبب واسطه دعا و شرف کی پس فہ مکتوب ہے
 در مسلمان کی لئی ہی اور قبسے برکت حاصل کرینے کی لئی ہی پس وہ زیادت
 اچھی لوگوں کی قبر و کنی ہے اس لئی کہ او کنی لئی برنخ میں تصرفات اور برکت
 بین چشمار اور چوتھی واسطی ادای حق و سستی اور قربت کی ہے چنانکہ حدیث ابی امام
 کنی میں آیا ہی کہ جو کسی زیارت کری ما باب کی یا ایک کے دن جہنم کے تو ہوتی ہی
 ماستیج کے اور پانچویں مہربانی اور امنیت کی لئی ہو بے عیب کسی کہ آیا ہی حدیث میں
 کہ جو کوئی گذری اور قبر مومن چرائی اپنی کی اور سلام کری اُس پر تو وہ پینچترائی ہوگا
 اور جواب سلام کا دیتا ہی فقط بہ بیند کہ چگونہ این سلام را در پنجا اخفا نمودہ و از آن

در یک قسم هر ساخته در وسط چند افتاد سوال مقرر کردن روز برای زیارت حضرت
از روز با در مشرع جایز نیست بگناه کدام گناه از گناهان جواب مقرر کردن روز
از روز برای هفته بعضی که لازم شمار و در همان اتهام ساز و از احادیث و روایات
فقه کتب معتبره ثابت نشد که در فتاوی و الگویی اینقدر نوشته اگر در چهار روز و دو شنبه
و پنجشنبه و جمعه و شنبه زیارت کند بهتر است عبارت بکذا افضل ایام الزیارات را بلیه ایام
الاثنين و الاثینس و الیوم و السبت الهی و آنچه در وایه آمده است و در شنبه من زار قبر الزهرا
در احوال بهمانی کل جمعه غفر له و کتب بار ائیس مراد از کل جمعه هر هفته است چنانچه شیخ
محمد باقر در تریب جمعه مشکوٰۃ شریف همین معنی بیان فرموده اند بهترین و ما برین
فرض بجاء استقرار نام و تفحص تمام غرض از حکم نفی ثبوت جبر است نیستند غایت الامر
همین که بیافیم و ندیدیم پس از چه گفته نظر ان نادانست که بطلب علم کتابیکه از ان
نقل کنند نموده سرگزینی زبیدی اری امریکه ان اکابر با مانع از جبر است است
محدث را از ان نصیب نداده اند و ان دریافت است در مراد از کل جمعه هر هفته است
مشکوٰۃ منوره کاش انرا هم اگر ندیدی که در ان مذکور است و زیاده روز جمعه فاضل
است از روزهای دیگر خصوصاً در اول روز جمعه و همین است متعارف در آخرین
مشرایقین نیز در ان می آیند در اول روز جمعه بعد از توضیح برای زیارت و در روز است
امده است که داده می شود برای میت در روز جمعه علم و ادراک بیشتر از آنچه
در داده می شود در روزهای دیگر تا آنکه مستفاد نماید بیشتر از روزهای دیگر و آنچه
شهر نوشته است در وایه با در علامه نام از منع زیارت روز جمعه آنکه که در وایه نقل
شده است و در وایه با در علامه نام از منع زیارت روز جمعه آنکه که در وایه نقل

یوم الجمعة بعد الصلوة حسن وبعد ان كفتة یوم السبت الى طلوع الشمس یوم الخميس
 اول النهار وقبل في اخر النهار وكذا في الليالي المتركة لاسيما ليلة البقرة وكذا في
 في الازمنة المتركة كعشر ذي الحجة والعیدین وعاشوراء وسائر المواسم كذا في الخبر
 دور وسيلة النجاة ان دليل الفالحين شرح رياض الصالحين تصنیف الامام نور محمد بن
 وقد قسم المصنف الزمان الى اقسام لانهما الجحيم وذكر الموت والاخرة فيكفي بروتة القصور
 غير معرفة اصحابها والما نحو الدعا فليس بكل مسلم واما المتركة فليس بالخير لان اهم
 برازهم تصرفات وبركات لا يحصى عدوا واما الاداء في نحو صديق ودالد الخیر اليك
 من زارة الله او احد بها یوم الجمعة كان كجدة ولفظ روايته اليه في غفر له وكتب با
 اما رحمة وتامبا لغير انفس ما يكون الميت اذ اراد من كان يحبه في الدنيا في الاشياء
 والنظا: هو موخير الیوم الا سبع و هو یوم عید وفيه ساعة اجابة وتتم فيه الدار و
 وتوار فيه القبر واما من الميت فيه من عذاب القبر في فتاوى الغرائب قال الضحی
 من زارة الیوم السبت قبل طلوع الشمس علم الميت بزيارته مثل كيف ذلك قال الحاکم
 یوم الجمعة وكذا في الليالي المتركة والازمنة المتركة في شرح منفر السعادة فاما
 سائر الیوم في زمر جمعة امواج مومنان بعقور خویش نزدیک میثون نزدیک شدن
 وتعلقوا اتصال روحانی نظیر و مثابه القصال که میدان دار و وزیر اینا که نزدیک
 آید می مثل مانند و خود همش میباشند ولیکن درین روز شناختن زیارت بر خست
 سایر ایام از جهت نزدیک شدن بعقور و لا بد شناخت از نزدیک میثون و قوسی تر باشد
 از شناختن و دود و در بعضی روایات آمده که این شناخت در اول روز و پیش
 از اخران و لهذا زیارت بعقور درین وقت مستحب است و عادت در حین

در حدیثین شریفین همین است در فتح القدر نوشته است و میگوید که کمال علم الی القبر
القبر البی بها خصوصاً یوم الجمعة و در النجاشی و فیما یخرج الارواح و یزار القبر و یاس من البسات
من عذاب القبر و من مات فیها اوفی لیلته امن من عذاب القبر و لا یسجد فی جهنم فی یوم
اول الجنة بحکم شرح الصدور مذکور است نه مباح اهل السنة ان ارواح الموتی یترقی
الافات من علیین اومن یحیی الیله اجسادهم فی یوم یومهم عند اداة الله تعالی و یترقی
لیله الجنة یحییون و یجدون و اخرج بن ابی الدینا و البیهقی فی الشعب عن محمد بن
قال یبلغنی ان الیوم یعلم برؤسهم یوم الجمعة و یوما بعده و کشف العظام فی یوم
و یغایب او رده که زیارت روز جمعه بعد از نماز حسن است و شیخ اجل در شرح مشکوٰۃ گفته است
روز جمعه صله است از روزهای دیگر خصوصاً در اول روز جمعه الحمد در شرح عین العالم مذکور
است فتحی روایت بن عدی عن ابی بکر و حسن زار قبر ابوالبخیر اعداها یوم الجمعة فمعه عذبه النجاشی
در خزائن الروایات نوشته است که زیارت قبر روز جمعه در خانه جمعه بهتر است غرض اگر بنا بر قیاس
جمع و ایات نموده اید و فتری گردد و در بقعه کفایت است برای تعویذ قول مجید که ثابت شد
عده او اند که ثبوت که ام خیر را نامیده است که درین مسکنه نیست و دیگر مسائل در عید حسن
آنچه از جمعه می مشکوٰۃ در قول اول مذکور و هم برای بیان جواب کافی است **سوال**
زیارت قبر او کجا را اتمد آمدن از کابل و یا در استان و از نجاشی تا اینجا چه جایز است که
گناه جواب درین مسکنه علماء اشعار است بعضی جایز دانسته اند و بعضی
نوشته اند چنانچه در سطلانی شرح صحیح بخاری از جبرئیل که شیخ عبدالحی مسطور است و
فی الیهیته شیخ مذکور که از امام در مسافرت برای زیارت قبر صاحبین در میدان حضرت
عبدالله را و نه است بعضی شیخ و اندک و بعضی حرام گویند انتهى و فی السطلانی و فی المسکنه

فی شد الرجال الی غیره کانه اب الی زیارة الضاحکین اجماعا و اما ما و الموضع القاضی
 الصلوة فیها و البتة کما فی النفا ان الوحدیة الحویثی جرم علیما علی حدیث و انما القاضی
 حسین قال فی القاضی عیاض و ما فی القاضی عیاض عند امام الحرمین و غیره من الشافعیة و انما
 انتهى فی شرح مشکوٰۃ المصابیح علی حدیثی ارباب من استدلوا بالاشارة فی حدیث
 زیارة المشاہد و هم العلماء و الصالحین انتهى عن ابی هریرة رضی الله عنه قال اقیمت
 بصره ابن ابی نعیمه الضحاری فقال من ابن اقبلت فقلت من الطور فقال لواء
 قبل ان تخرج الیه ما خرجت سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول انما انما
 الی ثلثه مساجد الی مسجد الحرام و المسجد النبوی و هذا و ما فی حدیث ابی هریرة عن رسول الله
 رداه مالک فی الموطأ و من جملة هذه البائنة قوله علی بن ابي طالب علیه السلام لا تشربوا الخمر
 اقول کان اهل الجاهلیة یقصدون مواضع منقطعة عنهم یزعمون و من هذا یتبرکون بها و
 من الخمرین و انما هو ما لا یخفى عند النبی صلی الله علیه و سلم الفساد لکلیه یلتحق به الشعاب
 بشتاب و لیس فی حدیثه بحدیث غیره و انما هو فی حدیثی انما هو فی حدیثی انما هو فی حدیثی
 اولیاء الله و الطور کل ذلک سواء فی البنیة انتهى اکتفا برقص اختلاف و یخرج من
 سائل را بمقتضی و من سائل یلکه در وسط بحر می اندازد و محل ان غیبت لکه انکه از کتب
 نقل نموده و ان کتب مصنفین ان استندین موافقین مذمتی بیلان اختلاف انفا
 کرده باشند و در اختلاف بچگونه کلام نه نموده و حاجتی را ترجیح داده و تصریح با ضابطه
 و حدیث خود نموده باشند و در صورتیکه ان اکابر در ان کتب هرگونه قول مخالفه
 نقل کنند و ان کلام تنقید نمایند قول مخالف را در وسایط و تصریح بحدیثی
 خود کنند پس از ان کتب و نقل اکتفا بر بیان اختلاف بحدیث کلام الی و لا

بل باسقاط اجزای جبل همان شش است که بر لا تقربوا الصلوة عمل کرده اتم تسکارسای سائر کتب
 علاوه بر این این امر یعنی بودن اختلاف در اکثر مسائل مجموعیه فقهیه جاریست که مسنده
 یک سکه هم از نوع خود خواهد بود که برین سکه در اغلب متفلسفه و در ان اختلاف نباشد پس این
 یک فقره بر این جواب تمام است آنچه کافیهست و تعلیکه در طریقیان همیشه در صورت است و آنکه
 وقت موت از پدر حاصل شود گفت که من ترا یک سخن تعلیم کنم که گاهی جهالت تو بر کسی غلبه
 کرده و خود را بی تکلف معتقد ظاهر کنی و آن اینکه هر که میل به چیزی فقهی آن قدر رسد و بر
 بگوید که درین اختلاف است و در حق اینک در همین کتاب اکثر جهاد سبیل خلافت بین الحنفیه و
 که در حقیقت یک جانب اختیار نموده بلکه بعضی جالی استر محض حکم کرامه و حرمت و حوز نوشت
 در صدد ابطال اختلاف بخاطر خطر رنگه و این مسنده از کتب فقهیه که نقل نموده و در ان صحت
 و اعتبار خود را دل نوشته از ان حرف اختلاف یا زمانه باعث ان نیست مگر اینکه احتیاج که از ان
 و یا انست و منت فیه و ابتناء بر مقدم و نه اگر کتب صرف برای تخلیط پس در مصوت هر چه
 و یا بجای است عبارت شرح ملا علی قاری این است منسب بقیه معناه نهی ای لاشد و ای
 غیره و ان ماسوی الثلثه متا و غیر من اوت فی الفضله فکان التعلیل البیهض الی و عثا
 و فی شرح مسلم لکنودی قال ابو محمد کرم شد الرصل الی غیر الثلثه و هو غلط فی الای
 و هب بعضی اهل العلم علی لاشد لان علی المنع من الجملة لریاره المشاهیر و غیره العلم و القضا
 و ما ینسب لی ان لای پس که انکه بل الزیارة ما مور به با بیکر کنت نهیم عن زیارة القبره الا
 و یا و الحیث انما و در نهی ما عن الشد لغير الثلثه من الحجت انما تلجایل لایله الا و نهی ما
 و یا و الحیث انما و در نهی ما عن الشد لغير الثلثه من الحجت انما تلجایل لایله الا و نهی ما
 و یا و الحیث انما و در نهی ما عن الشد لغير الثلثه من الحجت انما تلجایل لایله الا و نهی ما

فی مقام فلا یجوز ان یكون ذلك مع ما غرض الراحلة كان ان رتبة العلماء في الهجرة من الرضا
وعبارت شيخ عبدالحی بن محمد است اما در مسافرت برای زیارت قبور صالحین و رسیدن
بمواضع دیگر که اختلاف است بعضی مباح دارند و بعضی حرام گویند که اعمی مجموع البخاری
اعلم و بعضی گفته اند که قصد بطریق نذر بجهت حاجت است نباشد اگر نذر کند و غیر این
مساجد واجب نمی گردد و فاسی الزم و بعضی از علماء گفته اند که سخن مندرج است بعضی در مساجد
و دیگر خرابی مساجد و غیر اینها و اما مواضع دیگر چند مساجد خارج از مفهوم این کلام
است و گفت بنده ما سبکین کتاب الحروف عبدالحی بن سعید الدین بن عقی الله بن محمد و ما
که مقصود بیان اتمام نشان این تقصیر و غیر کردن بخانه اینها است که متبرک ترین
مقامات است یعنی اگر سفر کنند باین مساجد کنند و بغیر آن گرامی مشقت کشیدن نمکنند
نه اینکه غیر سطر این مواضع است نباشد و سلطان در تحقیق معنی حدیث قبل از آنکه
نوشته الا الى ثلثة شققا الاستغناء، انفرغ و التقدير لا فاشد و الرجال الى موضع واحد
منع السفر الى كل موضع غیره تا زیاده صلح او قریب او صاحب او و علم او و سواد او و
ترتیب او و ان السیف منه یمنع السفر و یقرب باع العام لكن المراد بالتعميم هو ان الموضع هو
و هو المسیح که با تقدیم ترتیب این محکمات این است نقل نموده و بعضی از کتاب محققین
نوشته فرم و محققان الموضع است و شیخ عبدالحی در جزیب الدار است و بنده و اما حدیث
روا شده در رجال الا الى ثلثة شققا انما منع من حال و از قریب یا غیره که بعضی
در حدیث است جز این فایده و گویند که خوب است بنده است و بعضی از آنکه
در حدیث است انما یمنع من ان یسافر من غیر این است لازم نیاید و دیگر حدیث
در حدیث است انما یمنع من ان یسافر من غیر این است لازم نیاید و دیگر حدیث

مؤلفه در طبعه فاضله و سلیقه عظیمه و حال آنکه در عهد این رشته محدثه را با اولسجبتی نام است مجتهد
که حدیث موطا را ذکر نموده خارج از بحث است و آنچه از حجة الباقیه نقل نموده بحث نیست چه
صاحبش از معتمدی نقل نموده بلکه فحاشی معتمدین گفته **سوال** دعای سیر بر این طور که
یا رسول الله در جناب الهی از طرف اینکس عرض کند که حاجت من بر اید یا ولی الله از
طرف اینکس جناب الهی بگوید که حاجت من را ید جابر است یا گناه که ام گناه جو آب این
که در سوال مرقوم است صورت استمداد است چنانکه از کتاب کشف الیقین العینه
شیخ الاسلام واضح میشود پس این سئله مخلف نیست و ان این است که استمداد
تبرخیر اینها منکر شده اند ان را فقها میگویند که زیارتیه مگر برای رسائیدن نفع
باموات بدعا و استغفار برای ایشان پس استمداد نموده از غیر انعیاب بدعیه
منوع است و مخطوط مگر بعضی فقها که قلیل اند بطوریکه در سوال مرقوم است جاریه است
چنانچه این تفصیل در کتاب کشف العطاء و ترجمه مشکوفاً شیخ عبدالحق دمشقی
ایشان مرقوم است من شاء فلینظر فی ترجمه الشیخ و عبارته کند اما استمداد
قبور در غیرینی یا غیر اینها صلوة الله علیهم منکر شده اند ان را بسیاری از فقها
نیست زیارت مگر برای رسائیدن نفع باموات بدعا و استغفار و قابل گشته اند
بعضی از ایشان و ظاهراً است که از فقها را آنکه قابل استمداد است و در کتاب
بجواز اند و آنکه منکر اند ان را ازین را نیز انکار کنند و نیست صورت استمداد مگر
که محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب الهی بواسطه روحانیت بنده مقتضی
ولا و گوید خداوند ابد است این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را بر او در
حاجت مرا یارند کند از ایران بنده سقرب و مکرر آنکه اسی بنده خدا و دینی

مشغولت کن مرا و بخواه از خدا بخواهی مطلوب مرا تا قضا کند حاجت مرا پس نیست بنده که
 و سبیل و فاد و محطی و مسؤل بر در کار هست گفتا نه انتهی و فی شرح مشکوٰۃ العزیز للشیخ
 عبدالحق اما الاستدلال بالقبور فی غیره البقی علی الله علیه و سلم فقد انکره اکثر من الفقهاء
 و قالو الیس الزیادة للبلد عام للموتی و الاستغفار لهم و البصاال الفیض الیهم بالعمامة
 القرآن و آیه الشیخ الصوفیة قدس الله اسرارهم و بعض الفقهاء رحمهم الله انتهی
 رساله بالا بدینکه تصنیف قاضی سنا و الله پانی پتی هست مرقوم هست بحدی که در
 برای جبر او و احوال نمودن و دعا از آنها خواستن و نذر برای ایشان قبول
 کردن حرام هست بلکه بعضی چیزها بکفر میرساند انتهی و در کتاب نجره الايمان مرقوم
 هست که در راجع به که درین دو مسئله و احوال و در دست آمدن و طواف کردن و از جهت
 قریب شدن و در قبرستان چرخان افروختن چه کرده تحسینی هست انتهی در جواب الانواع
 فیها الشریف بدی کار باد اول آنکه گفته من شاعر فلینظر الی قریبته الشیخ و عبارته
 از او اما استدلال بابل جبریه انتهی اقرائست صریح بفتح زنجار کل این عبارت و در جمیع
 نوشته و عبارت فینسخ از ترجمه نقل خواهم نموده اند انرا واضح خواهد شد و درین
 جواب خواهد شد خود نقل نموده که خداوند ابرکت این بنده حاجت مرا برآورده
 ان گفتن که خداوند از غیر نیما نزد قبر و یا یا شهید منع پس جواب سوالی که
 از انست چگونه خواهد شد هر دو ان می نویسد که دعا باینطور که الهی بجز من
 در وی خود حاجت ندارد و ان جایز هست ستمم اینکه ما خد تعالی و این جواب نیست
 از چه مشکوٰۃ و شرح مشکوٰۃ از شیخ عبدالحق و کشف الغطاء و شیخ عبدالحق و جمیع
 شرح عی این مسئله را در باب زیارت بنور مجلایان کرده حواله تفصیل بکتاب

البها و منوره و در اینجا مفصل تمام تر از اصول حاصل این هست که ثابت است چنانکه
 استمداد و در منکرین استمداد و غایبه لحن و نکوش بر انکار استمداد است چنانکه
 باید پس مشک این کتب و ادعای جواب نوشتن که استمداد نزد غیر انبیا منکر
 اند ان را فضا الحریج است چهارم صفاست جواب گفته مگر بعضی فقها که قلیل اند
 بطوریکه در سوال مرقوم است جایز داشته اند از تهی پس ثبات مدعای خود باین
 نمود که فقها منکر اند و بعضی که قلیل اند جایز داشته اند و طبع در مقابل فقها اعتبار
 ندارد و بکمال حرارت جواب بکتاب مذکور منوره حال آنکه در کدام یک از آن مسطر
 نیست که بعضی که قلیل اند جایز داشته اند و ما در تعلیل عجیب و هم ندیده ایم و در
 باب المنت که شیخ در باب زیارة و ترجمه نوشته منکر شده اند ان را بسیار
 از فقها و در باب مذکور در شرح عسکری نوشته انکه کثیر من الغفصاع پس از آنکه متنا
 ثابت شد که منکرین بسیار دیکتر اند و این لازم اند که بعضی متنبین قلیل باشند فقط و ان
 امر باید محض جهالت است یا صرف برای تعلیل و غرض است یا تلخیص غرض که در آن
 البحار العقلی فی القرآن کثیر و در مختصر معانی نوشته ای شیخ بقیه لا بالاضافه
 الی مقابل حتی لیکن الحقیقه العقلیه و در تلخیص صیغیه فالشک با وضع معنی کثیر
 بوضع کثیر معنی اکثره ما بقابل الوجوده لا بقابل الفلک و این است فقال و در بیان
 چهارم است و مراد در کلام شیخ از بسیار دیکتر همین است یعنی منکرین بسیار
 نه آنکه نسبت بمشأن بسیار دیکتر قلیل اند باینکه گویند بسیار است و در
 بسیار است و مراد از این است که بسیار است و در بیان این معنی مراد است
 شیخ و دلیل است بر این که این است که بسیار است و در بیان این معنی مراد است

اتمام بحث را در کتاب جهاد در قضیه قتل بدو را بنحوا در ترجمه نویسد منکر شدن
 اندان را بعضی فقها و در شرح عربی هم میگردیدند انکه بعضی الفقها پس اگر در زیارت فیه
 از بعضی کتب بسیار آنچه بحسب قرار داده مراد باشد تا کلام مستندش مهتافت میگردید و در
 خطای خطای مستدل است و هم شیخ در ترجمه نوشته که کلام درین مقام بحد اطلاق و بطریق
 رسید بر نعم منکران که در قریب این زمان پیدا شده اند منکران استعداد و استقامت
 را از اولیای خدا که نقل کرده شده اند ازین و از فانی بدار باقی پس ازین صاف
 ظاهر که مراد از بسیار و کثیر من الفقها همین کسانیست که چنانکه مجید قبادی و او چونکه مستدل
 موافق طریقی است اهل اهل که درین سالیج بود و خواهرش نفس ساخته اند و آن دایما بر یک
 نسبت در اربعین این طریقی در ترجمه هم گفته شده است بمقتضای کل جدید لغزید نمایی دیگر
 احداث نموده بخش ازین ذکر اینهم ضروری افتاد و در اربعین در جواب سلیح علم می نویسد
 استعداد و استقامت اهل قیوم بهر هیچ که باشد جایز نیست چنانکه شیخ عبدالحق در ترجمه
 مشکوٰۃ شریف که زبان عربی نوشته می آید و اما الاستعداد و ابل العباد رقی غیر
 النبی و الامیناء علیهم السلام ضد انکه کثیر من الفقهاء و قالوا الیس الزیارة الالهیة
 للرسول الاستغفار لهم و ابصال النفع الیهم بالدعاء و تلاوة القرآن انتهی ازین عجا
 شیع علیہ الرحمۃ و الغفران چنان مستفاد کردید که قبور انبیاء علیهم السلام ازین
 حکم استعانت استعداد است از اهل قیوم مستثنی اند بلحاظ اینکه ایشان
 را در هر رخ حیات ابدی ثابت شده که دیگران را سوای شهادتی سبیل الله
 نیست و حال اینکه حیات اینها محامل حیات دنیا نیست بلکه احکام برآیند
 است و احکام حیوة اینها دیگر تیاران این استعداد است نمی آید و مستعد

که کار فقها عام است از آنکه استمداد از فقور انبیا کنند یا از فقور غیر انبیا ان هم جایز
نیست چنانچه از عبارت دیگر کتب فقها که درین جواب ایراد کرده نمی شود واضح خواهد
گردید بخلاف آن صاحب مجمع البحرین آورده من قصد لزوم فقور الانبیا و انصاف علی ان کتب
عند فقور هم و بدو عند ما و مستلیم الحوائج فبعد الایکون عند احد من علماء المذاهب
العبادة و طلب الحوائج و الاستعانة حق له و صده انتهى قال البحرین فی العلم
بقال الاستعانة فیه تعبد و العبادة الطاهر مع التذلل و التضرع و سجد و سجد
لذاته و انقیاده یحال طریق بعد اسی تدلل انتهى و فی الحدیث عن ابن عباس قال
كنت خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم يوما يقال يا غلام ان خط الله يحفظك
اخط الله شجرة تبارک و اذا سئلت فاسأل الله و اذا استعنت فاستعن بالله و علم
ان الامامة لو اجتمعت علی ان یفقهوا کیشی لم یفقهوا الا ایشی فیکتبه الله لک ولو
اجتمعوا علی ان یفزدوا کیشی لم یفزدوا الا ایشی فیکتبه الله علیک فثبت العلم
و جفت الصحف و رواه احمد و الترمذی کذا فی مشکوٰۃ درینجا که دعوی جایز بود
استعانت و استمداد از اهل فقور هر پنج که باشد بی تفصیل قولا و جهدا برفضا
فانه مسایل نموده قطع نظر از آنکه شیخ عبدالحق مذہب منکرین را رد نموده و را
غایت نکر کرده و از کثرت من الفقهاء کثرت ایشان بی تفسیر او است کاری نیست
که نموده اینکه بعد دعوی می نویسند که چنانچه شیخ عبدالحق مشکوٰۃ می گوید
و در نقل عبارت در اینجا به مسایل نقل نموده هم اقتضا کرد و ناگزیده کان بدو
که شیخ اختلاف هم نقل نه نموده و مذہب محیب مطالبی مذہب شیخ است
است که از کلام شیخ دعوی محیب غیر ظاهر و ظنی تر است که این کلام را بر او

دعوی خود آورده و باز آن را بخود رد میکنند بقول خود که میگوید این عبارت شیخ
 علیه الرحمة والنظران است و رد میکنند بقول خود و حال آنکه حیات انجمنان محال
 حیات و دنیا نیست بنابراین این استثناء درست نمی آید بجا اند اینقدر نه فهمیده که شیخ
 نقل نموده است و بر نقل منع متوجه نمی شود و اینجا ذنب هم نه نموده که جایی کلام
 باشد و آنچه گفته که حیات انجمنان مثل حیات دنیا نیست این از کجاست که برای استناد
 حیات دنیا شرط است چنانکه در آن جهان است کفایت نمیکند و در بودن حیات
 برین معانی حیات دنیا که انبیا و شهدا را یک قرار داده از کمال بدیده است
 شیخ در شرح سفرها و تورات بابت فضل یوحنا و در شرح حدیث حرم علی از
 آن ماکمل احب و الا انبیا نوشته است عدم اکل ارض احب و اکتا است است
 حیات و الا است بدن و زمین بی اعاده روح چه مانده دارد و این می باشد
 بر سید حیات دنیا که حیات حسی و مادی موصوف اند بالا تر از حیات شمعیه که
 این حیات معنوی اخروی است و درین مسئله چکس از علما اقصای خلاف نیست
 انتهای و اعجب و اغرب از همه آنچه گفته که حق است که الکاف قضا عام است چه این
 یعنی الکاف قضا ندید مگر در کتاب شیخ و باز کلام شیخ را باطل قرار میدهد و بالا
 تر از همه سخن این کتاب مایه سال نه درین که این اختلاف نقل نموده
 و اینجا بقول جامع حکم عدم جواز نوشته و نه اینکه در نقل عبارت شیخ
 هر دو کتاب کمی میثقی نموده که این خود سهل است و نه اینکه در اینجا یک است
 از اجایز نوشته و اینجا هر پنج را نهایز و نه اینکه در اینجا استمداد از غیر انبیا و
 معنی نوشته و اینجا استمداد از انبیا و نه اینجا هر گفته چه اختلاف است

وقت دیگر علماء رتقانی را هم می شود و گوید که مختلف که علماء را بسبب عدم اطلاع بر وقت
یا نرسیدن روایتی در وقتی و اطلاع بر دلیل یا نرسیدن روایتی یا وقت بوقت
و دیگر امثال آن و این قسمی محدث را از اجزای نفس بلکه این قسمی را از اجزای بدن
هم هست چه ادعای شان اینکه صدیقین بر وجه مقلد اینها هم با شایسته چنانچه
در سی اسبیل در صراط المستقیم نوشته که حدیث من وجه مقلد اینها می باشد
و من وجه تحقیق در شریح اگر زکی العلب است احکام جزئیة عیشیه بدو وجه مقلد
می شود یکی بشهادت قلب بدین تحقیق است و دیگر بسبب اندراج او در کلیات
شرح عمدتاً در این علم تقلید است و اگر زکی العلب مستثنی از این علم است
بدو واسطه می رسد بواسطه توبه جلی و بواسطه اینها علیهم السلام
در کلیات شریعت و حکم احکام ملت او را شاکر اینها هم میتوان گفت و هم
اوستاد اینها هم و نیز طریق اخذ آنهم شعبه است از شعب دومی که آن را در
عرفت شرح یافت فی الموضع معتبر می نماید و بعضی اهل کمال آن را اوجی
می نامند و نسبت ایشان با اینها مثل نسبت احزان صغیر با خزان کبیر
یا نسبت اینها کبار با بای خود نیست و نیز میگوید لابد او را محافل مثل محافل
اینها که مسی بجمت است فایز میکنند پس نسخ هم درین طریق کتب است
و از دیگره باعث غایت غریبه اینکه نسخ در اخبار هم راه یافته خود را از اخبار
منزله که بعضی فقها نیست است و او اکثری منکر از است و او در اینها هم
میگوید که انکار فقها عام است آن در انکار عیایب و تبادرت لغوی و تبادرت
و آنکه خود اینها از اهل قیور ستنی اند و همچنان در تفضل او انکار فقها عام است

از آنکه استعداد از قبور اینا کنند یا از قبور غیر ایشان عبادت را بجا آرند و میسر اند که اولا
 شیخی قوله چنانچه از عبارت دیگر گشت فقها که درین جواب دایر او کرده می شود
 واضح خواهد گردید انتهی محض بی اصل در جواب عبارت یک کتاب فقه
 نقل نموده که دعوی ازان واضح گردد و عبارت مجمع البحار که بلفظ
 نقل کرده هر چند که جمله متعشش بدان است نه بخلاف دعوی ازان نیز ظاهر است
 چه حاصلش اینکه نماز خواندن نزد قبور انبیاء و اولیاء برای عبادت شان
 طلب حاجت و استعانت از ایشان بالا استقلال نزد کسی جایز نیست چنانچه
 از تعلیلش ظاهر است و این حق است مستثنی است و همین طور نوشته اند
 مفصل خواهد آمد و این امر است که استعداد میجوئد هیچ خلق ندارد و نیست در آن عبارت
 که استعداد از اینها جایز نیست و در همان مجمع البحار در باب البین مهر الحی نوشته
 و حینما که من استخوذ المسجد علی القبر و اراد به تسویه القبر مسجد الصلی فیہ و علی
 ابن سینی عنده مسجد الصلی فیہ الی القبر و اما المقبرة الدائرة اذ انی فیها مسجد
 فیہ قلا باس به لان المقبرة وقف کالمسجد و اما استخاد فی جوار صلی الفقد النبک
 ما قبل لا للتخظیم له فلا یدخل تحتہ و اگر مراد صاحب مجمع البحار نه ان باشد که قفیر بلکه
 چنانچه مجیب قرار داده است پس در کذب قول او که قفیر الاستخوذ عند احد من علماء
 المسلمين هیچ شک نیست چه جواز استعداد بخود از صحابه و تابعین و تابعین تابعین
 و ائمه مجتهدین و فقها و محدثین و متاخرین بکونی ثابت چنانکه می
 آید بلکه می گویم که جواز ان نزدیک کس از معتدین من الجمله هم حاصل
 نمی آید و این ثابت نکرده اند اما قول اهل انرا و بداند به ان اعتقاد ندارد و

بر آن آنچه عجیب و غریب است که این سلسله مختلف میانه است برای نگه داشتن
 جمیع الحار کافی است و جمیع الحار کتابی است و در غریب حدیث و در فقه و فقه
 شیخ محمد طاهر ساکن تبن کجوات قوم بلوهره فیس آوردن عبارتش در استظهار
 دعوی خود یعنی چنانچه از عبارت دیگر گفت فقط که درین جواب ایراد کرده
 میشود واضح خواهد کرد بد خالی از رکاکت نیست و همچنان نقل محیب است معالیم
 التزلزل قول او الی استعانه نوع تعبد میبند مدعی نیست چه استعانت که تعبد
 است چیزی دیگر و محو عتد امر می دیگر است و عبد العزیز صاحب در فقه غیر
 و ردیل ایام تعبد و ایام استعانت و میبندند لکن در اینجا باید دانست که
 از غیر تو حقی که اعتماد بر آن غیر مایه و از آن نظر عین الهی ندانند چه ایم است
 و اگر التفات محض به این است و او را یکی از مظاهر است و در آنست که
 خانه اسباب و حکمت او و حال مذکور به بغیر استعانت است و در آنست که
 عرفان نخواهد بود و در شرح نیز جایز و در استعانت انبیا و اولیا این نوع
 استعانت بغیر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه
 استعانت بجنات حق است لایعزله و همچنان نقل حدیث این عباد
 رضی الله عنه از شکوة محض به محل چه این حدیث در باب توکل و محض
 از آن انراض از اسباب دنیا و عوایق آن و قطع التفات از علایق
 که اعلی رتبه توکل است صاحب نهانیه و شرح نیز مکنون نیست که بد است
 الاولیاء المعرضین عن اسباب الدنیا و نحوها الدین لا یلیقون ان
 من علایقها بلکه در جبهه الخواص لا یلیقون بغیرهم و اما العوام فمعرض لهم

فی النہادونی والمعالمات وبارکف الاثری ابن الصدیق رضی اللہ عنہ
لما تصدق بجمع ماله لم ینکر علیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علما منہ یفقد
عبود لہا لکاء الرجل بمثل نصیحتہ الخاتم من الذنب قال لا ملک غیرہ فخرہ
ولواصابہ عقبہ وقال فیہ ما قال وورقہ یہیئادی فی فوسہ فافساة
الشیطان النبی یوسف ذکر اللہ حتی استعان بغيرہ ولوبده قوله علیہ السلام
رحم اللہ اخی یوسف لولم یقل اذ کربی عند ربک لا الہ الا اللہ فی السجین سجا بعد
تسبیح اللہ بالیاد فی کثیر الشہاید والکانت محمودة فی الجملة سلکنا
تلیق بمنصب الانبیاء وطار بہت کہ اگر محمل حدیث نہ آن باشد کہ ائمہ
ان نبی سوال نہ است تمامہ کتبہم فیہم فی الاطلاق بہت شامل احادیث
والمواہب را بس بر تقدیر تغییر تکمیل ہم در دست نمی شود الغرض معاملات تکمیل
در ائمہ ہم جایز نمودن در حضرت را از عنایت نشا ختمه فتوی نوشتن و
جملہ را جہاں آمد بر دایہ ففتنہ و دین انداختن بہت ابن ماجہ وایت نمود
انہ بالغ فاساس من فخر ائمة المرسلین علی ان لا یساوا الناس فیہا لک
احد ہم لیتقط سوط غینشرل عن فرسہ فیما خذہ ولا یسأل احدہم ودر شرح
نوشته دکان منہم ابوبکر الصدیق کما ورد فی الروایات ظاہر بہت کہ این
بیعت مخصوص بود بچراغہ خاص حکمش عام نیست تعلیم علی رتبہ توکل را بر
عدم جواز را مست نمودن جزو را پیش واقفان رسوا اساختن بہت کہ
بہ ان نہاویہ ضلالت اعتقد و یجہین آنچه در کتاب منوخ مایہ سائل انہ لایہ
نوشته شیعہ الذی ان نقل نموده اذا دہد عایش بنیکذہ از قبر حاجت خواہ

و از اینها و اولیاء و عاقلان استن چیزی دیگر و استمداد از انبیاء و اولیاء
 امری دیگر چنانچه مفضل معلوم خواهد شد بهمان قاضی ثار الدین پانی پتی
 در رساله تذکره الموتی می نویسد حق تعالی در حق شهید می فرماید جل جلاله
 بخیر هم اقول مرادش بدان باشد که حق تعالی ارواح ایشان را قوت
 اجساد میدهد هر جا که خواهند رسید کنند و این حکم مخصوص شهیدان نیست
 و صدیقان از شهیدان افضل اند و اولیاء هم در حکم شهیدانند که هر
 بالقس کرده اند که جهاد اکبر است و رجعت من الجهاد الا صغری الجهاد الا
 اذن ان کما یت منت و لهذا اولیاء الدین گفته اند ارواح اجساد نامحیی اند
 ایشان کار اجساد میکنند و گاهی اجساد از غایت لطافت بزرگ ابواب
 می برآید میگویند که رسول خدا را سایه بتو و صلی الله علیه و سلم از روح
 ایشان از زمین و آسمان و بهشت هر جا که خواهند نمی روند و دوستان
 و مستحقان را در دنیا و آخرت مددکاری میفرمایند و دشمنان را
 مایه کرب و بلاء و از ارواح بطریق اولیاء فیض باطنی می رسد و بسبب
 هیئت اجساد آنها را در قبر خاک نمی حوز و بلکه کفن هم می نمایند این
 الدین از مالک روایت نموده ارواح مومنین هر جا که خواهند شیر کنند
 مراد از مومنین کاملین اند و حق تعالی اجساد ایشان را قوت
 ارواح میدهد که در مقبره نماز خوانند و ذکر میکنند و قرآن می خوانند و از این
 قاضی ثار الدین پانی پتی در خاتمه کتاب سیف الملوک نوشته بعضی از ائمه
 و اولیاء الله الباقی صحیح که یکی از اسباب علم است و سابق در این باب

علم گرفته اند اما راضی دیگر طاعت کرده و آن نسبت که فیوض و برکات کا از ولایت که از خدای الهی بر او ایلا و الله
 نماز میشود اول بر یک شخص نازل میشود و از آن شخص قسمت شده به هر یک از اولیاء عصر موافق مرتبه و
 استعدادهای او میرسد و یکس از اولیاء الله بی توسط اوفضی نمیرسد و کسی از مردان خدا پیوسته است
 ولایت معنی باید اقطاب جری و اوقاد و ابدال و بخا و تقبا و جمع اقسام اولیاء خدا بوی فخر و عیبا
 صاحب این منصب عالی را امام گویند و قطب الارشاد با لاصاته نیز خوانند و این منصب عالی از وقت ظهور
 آدم علیه السلام بروح پاک علی مرتضی کرم الله وجهه مقرر بود که پیش از نشاء عصر می انحضرت عم و اعم سنا
 هر که از بره ولایت میرسد توسط روح پاک انحضرت میرسد و بعد و جو عصر می تا وقت رحلت او اثر
 صحابه و تابعین بعد از این دولت توسط او رسیده و بعد رحلت از این منصب بحسن محبتی و بعد از وی
 سببش بهمه که بلا پستیر امام زین العابدین پستیر محمد باقر بعد از آن بحجف صادق پستیر امام موسی کاظم
 پستیر بجلی رضا پستیر محمد تقی بعد از آن بجلی نقی پستیر بحسن عسکری علیه السلام آن منصب معلی مخصوص
 و بعد وفات عسکری تا وقت ظهور سید الشرفا غوث الثقلین محی الدین بعد القادر جیلانی این منصب
 عالی بروح حسن عسکری متعلق بود چون حضرت غوث الثقلین بی باشد در این منصب مبارک بوی متعلق
 شده تا ظهور مهدی این منصب بروح مبارک غوث الثقلین متعلق باشد و لهذا انحضرت قدسی مدّه علی
 رقیبه کل ولی الله فرموده و باین بیت ترغیم نموده ه افلت شموس الاولین و شمسنا ه ابد علی الا
 العلی لا تغرب و چون امام مهدی ظاهر شود این منصب عالی بوی مفوض گردد و تا انقراض زمان
 بوی مفوض باشد و این قول که روح امیر المومنین علی رضی الله عنه و آئمه علیهم السلام همراه انبیاء پیشین
 بحکم الکذوب لصدق امامیم گفته اند لکن با غلبه بسیار در آن و قول حضرت غوث الثقلین محی
 و خلیلی کان موسی بن عمران نیز بر آن دلالت دارد و این مدعا بکشف و الهام ثابت شده و مستنبط
 این مدعا از کتاب الله و از حدیث سرور پیغمبران صلی الله علیه و آله و سلم نیز میتوانیم کرد الی اخره قال

حقیقی نیست مگر خدا و خورشید و هر بقدرت اوست و ایشان فانی اند در جلال حق و رحمة و بعد از
مات پس اگر او ده شود مرا حدی را چیرگی بوساطت یکی از دوستان حق و مسکنی که نزد خدا
دارد و در باشد چنانچه در حالت حیات بود و نسبت فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را چنان
و بعد از او نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت یافته شده است دلیل بر آن در شرح
نوار کاشی این مجرب شمس در شرح حدیث لغز الله الیه و هو النصار و الخذل و
و فی اینها اینهم صاحب گفته است این بر تقدیر است که نماز که از جانب غیر از جهت تعلیم
می که آن حرام است بانفاق و اما آنجا مسجد و جوار چیرگی یا با هیچ نماز که از این نزد غیر
نزد مسجد تعلیم و نه بهر جانب قبر که بریت حاصل می شود و قابل شود و با بهر جهت برکت قرب
و بهر جهت مرقن روح پاک را حرجی نیست در آن و در آغراب چیرگی باید متعلق با این چنین است
گردان بحث انشا الله تعالی در کتاب جهاد در قضیه قلی بدر و الله اعلم و بجای ترجمه که در کتاب
الجهاد است و اما استدلال قبول نکردن آن را بعضی فقها اگر انکار ارجح است که سماع
و علم نیست انشای از ایران و احوال ایشان پس بطلان و ثابت شد و اگر سبب آنست که قدرت
تصرف نیست مرایشان از آن وطن نماند و گشتند بلکه مجبور و تنوع اند و تنوع با آنچه خارج
شده است مرایشان از آن محنت و شدت آنچه باز و استند است از دیگران تنوع که اینها را است
در نشان متغیر که دوستان خدا اند شاید که حاصل شود روح ایشان را از قرب و برکت حق
و قوت و قدرت بر شفا عین و ما و طلب طاعت مرزایان را که مشمول اند با ایشان چنانچه در
نوار بود و حجت دلیل بر نفی آن و تغیر کرده است بخواهی که و الله اعلم و عادت حق را
و حقان نفوس فاضله در حال مفارقت از بدن که کشیده میشود از آن و در شفا
بسیار از آنکه سیاست میکند در آن پس سمعت یکدیگر بختی از سبیل در شفا

وقت از دست او ویت شعری چه میخیزد ایشان با ستم او داد که این فرقه منکر اندان را از آنچه
 می فهمیم از ان این است که داعی تحکاج تغییر الی الله و عا می کند خدا و طلب میکند حاجت خود را از قرب
 جناب عزه و غنی وی و توسل میکند بربوبیت این بنده مقرب مکرم در درگاه عزت وی میگوید
 خداوند ابرکت این بنده تو که رحمت کرده بروی و اکرام کرده او را و لطف و کرمی که بپیشی داری
 بر او ده گردان حاجت مرا که تو معطی گری یا ندای میکند این بنده مقرب را که ای بنده خدا و ولی و
 شفاعت کن مرا در خواه از خدا که بد بسوس و مطلوب مرا و قضا کن حاجت مرا پس معطی و موصول
 و مامول پروردگار است تعالی و تقدیر و نصرت این بنده در میان گروه سید و منیت قادر و فاعل
 و متصرف در وجود و کبر حق سبحانه و اولیا و خدا فانی و هالک اند و فعل الهی قدرت و سطوت و منیت
 ایشان افضل قدرت و تصرف نه اکنون که در قبور اند و در آن هنگام که زنده بودند در دنیا و اگر این صفتی
 که در آمد او استمداد ذکر کردیم موجب شک و توجع بنا سوا حق باشد چنانکه منکر نعم میکند پس
 که منع کرده شود توسل و طلب عا از صاحبان و دوستان خدا و در حالت حیات ابد و این ممنوع
 نیست بلکه مستحب و مستحسن است با اتفاق و شایع است در دین بلکه میگویند که ایشان بعد از موت
 مغفول شدند و برون آورده شدند از ان حالت و کرامت که بود ایشان را در حالت حیات و منیت
 دلیل بر ان یا گویند که مشغول و ممنوع شدند با آنچه عارض شد از اوقات بعد از ممات پس این کلیه
 نیست بر دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت اینکه این کلیه نباشد و فایده استمداد عام بنا
 بلکه ممکن است که بعضی منجذب باشند بعالم قدس و مستملک باشند در لاموت حق چنانکه ایشان را
 شعوری و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد و تصرفی و تدبیری در وی نه چنانکه درین عالم نیز از تفاوت
 حال منجذوبان و متمسکان ظاهر میگردد و نعم اگر از ایران اعتقاد کنند که اهل قبور متصرف و مستند و
 قادر اند بی توبه بجزفت حق و التماس بجناب وی تعالی است چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد

دارند و چنانکه میکنند نجس حرام و منتهی است و درین از قبیل قهر و مجبه مران را و نازیبوی وی و خبر
 که از آن منتهی و تحذیر واقع شده است این اعتقاد و این افعال منسوخ و حرام خواهد بود و فعل عوام
 اعتباری دارد و خارج مستحب است او حاشا از عالم شریعت عارف با حکام دین که اعتقاد بکنند این
 اعتقاد را و این فعل را بکنند و آنچه مروی و حکمی است از شیخ اهل کشف استمد او از ارواح کمال
 و استفاده از آن خارج از مذهب است و مذکور است در کتب و رسائل ایشان و مشهور است میان ایشان
 حاجت نیست که آن را ذکر کنم و شاید که منکر متعصب بکنند و اگر اهل ایشان عاقلان اند من ذلک
 سخن بپایان آورده ام و شریعت است از روی سنن و در زیارت سلام بروتی و استغفار
 مرایشان را و قرائت است و لیکن در اینجا بی از استمد او نیست پس زیارت برای امداد موتی و استغفار
 از ایشان هر دو باشد بر تفاوت حال زیار و فرود باید دانست که خلاف در غیر اینهاست صلوات
 و سلام بر کمال ایشان ایما نه بحیات حقیقی و بناوی با اتفاق و اولیا بجا اخروی معنوی و کلام
 درین مقام کجرا طایب و تطوین کشید بر غم سنگران که در قرب این زمان این فرقه پیوسته بکنند
 استمد او و استعانت را از او بیاورند اگر نقل کرده شده اند این و ارفانی بدار بقا دارند و در پروردگار
 خود و فروق اند و خوشحال اند و هر مردم را از آن شعوریت و متوجهان بجا ایشان را شتر کنند
 و مجبه اصنام میدانند و میگویند یا بنحی میگویند و سمر است که تحقیق و تفصیل این سلسله خطوط
 فائز بود و الان توفیق الهی بدان مساعدت کرد الحمد لله العفو و اذنا الحق و اذنا انما
 و اذنا الباطل باطلا و اذنا رقتنا اجتنابه و الله اعلم و علمه احکم و شرح عینی برایت
 زیارت القیوم نوشته و اما الا تمجد اربا همل القیوم فی غیر النبی علیه الصلوة
 السلام فقد انکره کثیر من الفقهاء و قالوا ایس الزیادة الا للی عا عالمه
 و انما لهم و ایصال النفع الیهم بالذعاء و تلاوة التراتیل و التضرع

الصوفية قد سره هو وبعض الفقهاء وذلك امر مقرر عند اهل الكشف الكامل
 منهم لا شك فذالك عندهم حق ان كثيرا منهم حصل لهم الفقه من الاجتهاد
 في هذه الطائفة اولى به في اصطلاحهم قال الامام الشافعي في مقابر
 موسى الكاظم عليه السلام في جواب الجواب قال نعم لا سلام في العلم الى
 كل من يتقدم به في حقيق يستعمل به بعد وفاته وقال احمد بن الشيخ العظامي
 اديعة من المشايخ تهرقون في قبورهم كصغر فهدم في قبورهم واكثر منهم في
 المعروف والرخم والشيخ عبد القادر الجيلاني قد سره ما ذكر من جليلين غيرهما
 قال سيدي احمد بن زروق في مشاهد كتاب الحكمة وهو من اعظم الفقهاء وعلما
 الصوفية بدار المغرب قال الشيخ ابو العباس الحضرمي يوم ما اهل امداد الحى
 اقوى امداد الميت قلت انهم يقولون امداد الحى اقوى وانا اقول امداد الميت
 اقوى فقال نعم لانه في سائر الحى والنقل في ذالك كثير من هذه الطائفة ولم
 يثبت في الكتاب السنة واقول السلف ما ينال في ذالك وما يرد كيف وقد ثبت
 في الدين ان الروح باقية ولها علم وتصور في الزاوية في سائر الاماكن الكمل قريب
 من اماكن من جانب الحق تعالى كما كان في الحيوة او انه من ذالك وهو يتقرب
 الكرامات والتصرف في الحقيقة ليس الا لله سبحانه والكل بقدر رتبة وهو فان
 بجلال الحق في الحيوة وبعد المآل فلو اعطى احد جواسطة بعد من اوليائه
 ومكانته عند شئ كما كان في حال الحق لم يجد وليس الفعل والنظر
 في الحالين الا لله تعالى وقد يسر وليس في الحالين ما يوجب الفرق ولم يدل
 عليه دليل في الشرع اذ في وديان سيد انبويه واما الاستعداد اهل الفقه

فقد نكده بعض الفقهاء فانكرا ذلكا ومن حجة انه لا سيما علم ولا شعور
بالاثر احواله فقد ثبت بطلانه وانكرا بسبب الله لا قدرة له ولا تصرف في
ذلك للوطن حتى يمد بل هو محبوس في قدر ذلك فيستغلون بها بعض الفقهاء
من الحجة ما استعمله غير عدد اخر في ذلكا كليا خصوصا في شاة التقدير
الذي هو اولى الله فيمكن ان يحصل في شاة الله عند الرب تعالى من الفقه
في البرزخ الماتية القادرة على الشفاعة والادعاء وطالب الحاجات ليا ربيهم للتوسيل
بهم كما يحصل في القيمة وما لا يعلم بما في ذلك قد فسر البيضاوي وقولنا
والنادعات غرقا الى قوله فالذين رايتم انهم انصفوا النفوس الفاضلة حال المفارقة
فانما يترع من لا يدان غرقا في ظاهر امتداد انما غرق النازع في النفوس
فتنطلي عالمها كوت وتجر فيه فتسبق الى حظائر القادر فيصير خبرها
وقولنا من المديرات وما ادر ما المراد بالاستعداد والاداء الذي ينفيه المنك
والذي يفهمه ان الابع الحجاج الفقير الى الله يدعوا الله ويطلب حاجته من فضله
تعالى ويتوسل بوجهانية هذا العبد للمقرب المكرم عند تعالى ويقول الاله
بدولة هذا العبد الذي رحمة واكرمه وما لك به من اللطف والكرامات
حاجتي اعط سؤل ان كنت المعطي الكرم او نيا هذا العبد المكرم والمقرب
عند الله تعالى ويقول يا عبد الله ويا وليه استقم لي وادعيت وسئل ان
يعطي سؤل ويقض حاجتي فالمعطي والمستول عنه والما مول به هو الرب تعالى
وقد سوما العبد في البذل لا وسيلة وليس القادر والفاعل الا هو واوليا الله
هو الفاعل ان يكون في فعله تعالى وقدرته وسطوته لا فعل لهم في ذلكا

ولا قصر إلا أن ولا حيز كذا في الجوار الذي فأن حقيقةهم الفناء ولا استهلا
 ليس إلا ولو كان هذا شركا وقوجها إلى غير الله كما نزعها المنكر فينبغي أن يثبته التوسل
 وطلب الدعاء من الصالحين من عباد الله وأوليائه في حالة الحيوة الفرض وليس ذلك
 مما ينبغي فانه مستحب متتابع في الذنوب وزعماءهم غفلوا وأخرجوا من الحالة
 والكرامة التي كانت لهم في الحياة فما الدليل عليه أو شغلوا عند ذلك بما عسى
 لهم من الأوقات بعد الممات فليس كليا ولا دليل على دوامه واستمراده إلى
 يوم القيمة غايته أنه لا يكره هذه المسئلة كلية وفائدة الاستعداد عامة بل
 يمكن أن يكون بعض منهم من ينجى بالرجوع إلى الله تعالى وتوبته كما في قوله تعالى
 لا يكون له شعور وتوجه إلى عالم الدنيا وقصر تدبيره كما هو جدير به من حيث
 أحوال الجحيم وبنيو التي يمكن من المشايخ في الدنيا وأما فذلك هو المقادير
 كليا فكله ولا دليل على ذلك أصلا بل لا يلائم إقامة على خلاف نعمه أكان
 الزاير ويعتقد أن أهل القبور تصرف في مستقبل وقادرين من غير توجيه
 إلى حضرت الحق والالتجاء إليها كما يعتقد العوام الجاهل والعاقلون
 وكما يفعله غير ذلك من تقبيل القبور والسجود والصلاة اليه وما وقع
 عنه الهوى التحدير فذلك مما ينبغي ويجذر منه وفعل العوام لا ينبغي
 وهو خارج عن البحث وحاشا من العالم بالشرعية والعارف بالحكام إلى
 أن يعتقد ذلك ويفعل هذه أو ما ينقل عن الشايخ الكاشف في الاستهلال
 مراد به الكمال واستقامتهم من غير فساد عن الجسد المذكور في كتبه مشهور
 فيما ينبغي عدم الحاجة إلى أن تذكرها ولعل المنكر المتعصب لا يفهم كما أنهم

عاونا الله من اجل نعم المولى في السنة في الزيارات السلام على المولى و
 الاستغفار لهم وقراءة القرآن ولكن ليس في النعم عن الاستغفار فيكون الزيادة
 للاستغفار والامداد معا على قفاوة حاله الزائر والمزور ثم اعلم ان الخراف
 انما هو في غير الانبياء فانهم احياء حقيقة بالحياة الدنيا لا اتفاق صلوا
 الله على نبينا وعليهم انما اطيننا الكلام في هذا المقام من خلاف المنكرين
 فانه قد حدث في زماننا شذوذاً يذكرون الاستغفار من الاولياء
 الذين بقوا من هذه الدار الفانية الى الدار الباقية الذين هم احياء عند
 ربهم ولكنهم لا يتعبدون ويسمون بالتوحشين اليهم مشركين بالله كعبدة
 الاصنام ويقولون ما يقولون ما يكفون على ذلك من علم ان هؤلاء اخصون
 وقد كان يختلف في صدر ان انكلم في هذه المشا فتمسلى والا مود
 مرهونة باوقاتها حاله ينبغي كشيخ عبد الحق بچرته وند استمدارات نموده وبر منكرين
 چه نوع كبر و فخر نموده و بر نعم منكرين كد رقب زمان او پيدا شده بودند تطويل نموده پس نقل
 كرون مجيب بانه منسوخه بعبارة ترجمه شيخ را و در اربعين نوشتن فقره چنانچه شيخ عبد الحق و شرح
 مشکوة شريف الخ بعد قول او كه استعانت واستمداد ارباب قبول بهر نهج كه باشد جائز نيست اقراي است
 و ركعت الغطا تضييف شيخ الاسلام كه مجيب جا بجا بان استمداد ميكند و درين باب هم حواله
 مي نويسد بعد نقل اختلاف و عبارات كه مجيب شيخ عبد الحق نسبت نموده مي نويسد و اين امر مستند
 و معتبر تر و مستند است خصوصاً ارباب كشف و كمال تا كه كويند اكثرى را فيوض و فتوح از ارباب رستگري
 شافعي گفته كه قبر موسي كاظم تراقي مجربست مراجعت و عار و حجت الاسلام گفته كه استمداد و بر نموده
 بلوي در حقا استمداد كرده شود بلوي بعد از نماز و امام رازي گفته چون مي آيد رازي و قبر حاضرين

نفس را تعلقی خاص بقبر خاص که نفس صاحب قبر را بسبب این دو تعلق حاصل میشود میان بر و نفس
 و عالمات جنوی و ملاقه مخصوص پس اگر نفس خورقوی تر باشد نفس را برستفیع میشود و اگر بر
 برستفیع شود و شرح مقاصد ذکر کرده نفع یافته می شود و زیارت قبور و استعانت نفوس اجبار از این
 بدستیک نفس مفارقه را تعلقی هست ببدن و به تربیتی که درش کرده شده است و این پس چون
 میکند زنده آن تربت را و متوجه میشود بسوی نفسیت حاصل میشود میان بر و نفس طاقات
 اضافات و اختیارات کردند برین که امداد حوی قوی تر است از امداد میت یا بالعکس بعضی متفق
 ثانی است و درین باب بعضی روایت میکنند که در حوض آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون میخروید
 شهادت مورینی برآمدگار پس بدو چوید از اصحاب قیوم شمع اجل و شمع شکر که گفته که یا قیوم
 در کتاب است و اقوال سلف صالح چیزیکه سانی و مخالف این باشد و رو کند این را و با محمل
 آنکه ثابت شد که روح یا قیوت و ادرا تعلقی خاص با جزای بدن بعد مفارقتش از وی و تغییر نیست و اما
 نیز هست که بدان علم و شعور بر این قبر و احوال ایشان دارد و ارواح کمال که در حین حیوة ایشان
 قرب نموده و نموده از رجا الغرث کرامات و تصرفات و امداد آشتی بعد از مرگات چون بهر دو
 باقی اند نظیر تصرفات دارند چنانکه در حین تعلق کلی مجید داشتند یا بیشتر از این پس اخبار
 را و بهی صحیح نمی نماید مگر آنکه از اول امر منکر شوند تعلق روح ببدن با تکیه و جمیع وجود بعد مفار
 در دال ملاقه حیاتی و آن خلاف مخصوص است و برین تقدیر زیاده و رفق بقیوم همه لغو
 همچنین گوید و این امری دیگر است که تمام اخبار و آثار دال بر خلافت است و نیست صورت
 استمداد مکرین که محتاج طلب نیست حاجت خود را از جناب عزت الهی توسل و حمایت نده
 محراب و مکر در گاه و الا گوید خداوند این بزرگوار که تو رحمت و اکرام کرده او را آورده که
 حاجت میباید که آن بنده محراب و مکر را که ای بنده خدا و ولی وی شهادت کن بر او بخوان

از خدا تعالی مطلوب را تا قضا کند حاجت مرا پس نیت بنده در میان مکر و سیر و قمار و معیله و
 مسئول چه در کار است تعالی شایه و در وی هیچ شایه شرک نیست چنانکه منکر و هم کرده و آنچه
 که توسل و طلب عاقلان و دوستان خدا و رحمت حیوة کنند و آن جایز است باتفاق
 پس این چرا جایز نباشد و فرقی نیست در ارواح کائنات در عین حیوة و بعد از مات مگر تفرقی کمال و
 تشریح و بسط این محقق چند بار در تشریح بشکوة است بخصوص در باب حکم اسرار که اجزاء و تحقیق او
 و سیر و طی و شرح الصدور نیز مفصل ذکر کرده و سر و احادیث بانچه و طرق بنود و چون و طریقه این
 رساله اختصار بود بر اینقدر که تفاخذه تمام شد عبارت کشف الخطایه چنانکه که شیخ الاسلام و کشف
 الخطایه چگونه اثبات جوان استعانت میکند و بر منکران بپایان نیک و نفرین می نماید و از این فقره
 و کلام و تفهیم و حدیث استناد میسازد و میگوید که انکار را در وجهی صحیح نیست و برخلاف تأمل
 و آثار است و نیت در کتاب سنت و اقوال سلف صالح چیزی که متنافی و مخالف جوهر است
 باست پس نسبت کردن مذموب فقها با نکاه استعانت بجهل کشف الخطایه صحیح بر روی
 حق خطایه انتقاس است ما شاکر او از بسیار فقها ان باشد که مجتهد بوده یعنی منکران
 نسبت به مثبتین بسیار اند که بر این تقدیر نیکویی که نموده همه را درست میگردانند بلکه در ادب بسیار
 نیست مگر فی نفسه معال و حده چنانکه گویند قلبان کذابان و منقران و بعضی بسیاران و از این
 شیخ عبدالحق صاف ظاهر که آن فرق همانست که در قرب محمد شیخ پیدا گردید و برخلاف سلف صالح
 بودند و لطفاً این است که حکم مطراق محیب بر کتب شیخ عبدالحق و شیخ الاسلام و آنچه اگر گفته اند
 که بسیاری از فقها منکران بصریح میگویند که آن فرق در قرب این زبان پیدا گردیده اند و نه به
 شأن خلاف مقصود مخالف تار اخبار و آثار و نیت در کتاب سنت و اقوال سلف صالح
 چیزی مخالف جوهر استعانت و محیب بخیر این دو بزرگوار که انهم در حقیقت یکی اند یعنی شیخ الاسلام

هم گویا از شیخ اخذ کرده از که ام کتاب دیگر مقدم بر شیخ نقل نموده پس دیده و دانسته مذهبی
 محدث را که مستندش رد کرده و بخالفت مضمون و اخبار و آثار سلف صالح نسبت ننوده
 بایست الزام نمودن و تصحیح آن را بر همان بزرگواران بمخالفت اتمام احوال نمودن کار و نیا
 نیست بجماع البرکات می نویسد اما استدلال باطل قبور در غیر انبیاء علیهم السلام منکر شده
 از جماعتی از فقها الی آخره مقال رسید احمد بن رزوق که از عاظم قتها و علما و مشایخ دین
 مغرب است گفت که روزی شیخ من شیخ ابوالعباس حضرمی از من پرسید که ادا حجتی قوی
 یا ادا و میت کفعم قوی گویند ادا حجتی قوی تر است و من میگویم که ادا و میت قوی تر است
 پس شیخ گفت که نعم زیرا که وی در باب احق است و در حضرت اوست و نقل در معنی ازین ظاهر
 نمیشود از آنست که حضرت واحد کرده شود و یا قدرتی شود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح
 چیزی که منافعی و مخالف این باشد و رد کند این را تحقیق ثابت شده است بآیات و ابیادیت
 که روح باقیست و او ناظم و شمر بر ایران و احوال ایشان ثابت است و این امری مقرر است در روایات
 و ارواح کاملان را قربی و مکانی در جناب حق ثابت است و واقع است چنانکه در حالت حیات
 بود یا پیش از آن و او یار اگر کمالات و تصرفات در احوال حاصل است همان میت مکرار و احیای ایشان
 را و چون ارواح باقی است تصرف بعد از ممات نیز باشد و متصرف حقیقی میت مکر حق غوث است
 و همه بقدرت اوست و ایشان فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر او
 شود و مراحدی را چیزی بواسطت یکی از دوستان حق و مکانی که نزدیک او رود و هر نباشد
 چنانکه در حالت حیوة بود و میت فعل و تصرف در هر دو حالت مکر حق را جلالت و نیست چیزی
 که فرق کند میان هر دو حالت و یافته شده است ذیلی بر آن در شرح شیخ ابن حجر عسقلانی
 مکی در شرح حدیث لعن الله الیهود و النصارى اتخذهوا قبورا و انبیاءهم

صاحب نقد است این بر تقدیری که بگذارد نماز بجانب قبر از جهت تعظیم وی که آن حرام
 است باتفاق و اما اثنا و سجد و رجوع پیغمبری یا صالحی و که اودن نماز نزد قبر وی
 تعظیم قبر و توجه بجانب وی بلکه بر نیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت
 برکت و قرب و مجاورت مهران روح پاک را حرجی نیست در آن و در حدیث عایشه صدیقه رضی الله
 آمده است که گفتیم من می در آمدم که رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ابوبکر رضی الله عنه در آن
 مدفون بودند و می افکندم جانم را از بدن و میگفتم که نیست در دوی مکنز و ج من و پدر من و
 چون دفن کرده شد عمر رضی الله عنه و منی آمدم مگر آنکه سخت تر نمی بستم جانم را بر بدن خود بجهت
 شرم از عمر که بچکان نبود و شیخ ابن حجر گفت در این حدیث و بیانی تا بیخ است بر جود اهمیت و علم
 و بی و بر اشتراک اهمیت نزد ایشان و در نهایت او بر قدر مراتب ایشان
 چنانکه در حالت حیات بودند زیرا که صلی الله علیه و سلم و بلوغ است مزین است کنندگان خود را
 بر آینه آید و او بر ایشان و تمام کرد و این صحبت در کتاب جهاد و چنانچه عبارت شرح فارسی را
 در اینجا هم نقل نموده و در جذب القلوب می نویسد اما توسل و ابتهاج و استشفاع بجهت
 سید رسول و استعانت و استمداد بجاه و جناب وی صلی الله علیه و سلم فعل انبیاء و مریدین
 و سیرت خلف و سلف صالحین است چه از آن وقت که روح پاکش لباس جسمانیت بپوشید
 و چه بعد از آن هم در حیات دنیوی و هم در عالم برزخ و هم در عرصه قیامت که انبیاء و مرسل
 مجال نطق و تاب و مژدن نداشته و در استمداد از جناب رسالت صلی الله علیه و سلم
 درین بر چهار موطن بخار و آمار بود و پیوسته و باز میگوید اما ثالثت که توجه و توسل
 بعد از وفات در وی نیز آمار و رو یافته طرانی در بعضی از عثمان بن حنیف رضی الله
 عنده آمده که در وی بود و از نزد عثمان بن عفان حاجتی بود و روانی شد و عثمان رضی

اصحاب جال و نظر التفات نمی گماشت آن فرد حال خود را به عثمان بن حنیف بر دو وضو
 طاج آن باز جفت گفت بنوضار و وضو کن و بسیج در آورد و رکعت نماز بگذارد و بگوید اللهم
 انی اسألتک و اقوجه الیک بنیات محمد صلی الله علیه و سلم
 بنی الرحمة یا محمد انی اقوجه الیک الی دینی لتقضي حاجتی بعد از آن حجت
 خود را عرض کن آن مرد برقت و بدو پاسخ دادی فرموده بود عمل کرد و بعد از آن بر دو وضو
 عثمان آمد و بر بیان پیش آمد و دست او را بگرفت و عثمان در آورد و وی او را بر فراش
 خامه نشاند و حاجت پرسید هر چه حاجت او بود و اگر دو گفت بعد از این هر حاجتی که ترا
 باشد بگو تا روا کنم آن مرد خوشحال از پیش عثمان رضی الله عنه برآمد و نزد ابن حنیف رفت
 و گفت خبر اک الله تعالی خیر اگر تو چیزی ب عثمان در باب حاجت من گفتی که این چنین ساخت و پس
 ازین اصحاب جال من التفات منیک و گفت و الله من با وی بیخ نگفتم مگر آنکه رسول خدا صلی
 علیه و سلم را دیده بودم که خبری پیش او آمد و دعا خواند تا چشتم او پنا گرد و تمام آن حدیث
 سابق را شوق نمود و گفت پس بران قیاس من نمودم که تو مسل بروی صلی الله علیه و سلم و من
 قضای حاجت است و سبب انجام حرام است و از شفاعت یا غیاض نقل نموده که اگر چه
 خلیفه عباسی از مالک گفت یا ابا عبد الله و در وقت دعا تو چه بفرمودی یا رسول الله گفت
 چاره وی از پیغمبر گدانی و دنی و سبیل است و سبیل پر تو از صفی الله نزد خدا عز و جل
 استقبال به پیغمبر کن و طلب شفاعت کن از وی تا شفیع تو گردد و در باب آداب دعا در این است
 استجاب و استقبال بدان حضرت و تو سل برو و دعای در حضرت بروی در غایت ادب و نهایت
 خضوع مذکور کرد و بار میگویی و این الی سبیل سبیل صحیح آورده است که در زمان عمر رضی الله عنه
 قطعی افتاد شخصی بقریش بنویس آمد و گفت یا رسول الله استسقی لا تمسک فافهم

قدر هلكه اخضر شد در خواب او آمد و فرمود بر و بفرستاد که که باران خواهد شد باز میگوید
 و در نیل مطالب و فوز رفایک نزد مستغاث و طلب از فرقه مشهور سرور اندیا که محتاجان و
 مسکینان راه و نموده است اجناس و آثار بسیار آمده محمد بن المنکدر گوید می بینم پیش پدر
 بشتیاد و نیار و دیت تمام و بجهاد رفت و او را داد که اگر ترا حاجتی افتد از اینها خرج کن
 پدرم نزد حشیا ج آن رفیع کرد چون آمد و باز آمد بهیچ که بخدا بود طلب کرد پدر و ادای آن
 و ماند و بادی گفت که فردا پاتا جواب تو گویم این گفت و شب و در سجده شریف نبوی پیش
 کرد و زمانی در حضور شریف و گاهی پیش منبر استغاثه کرد و فریاد نمود ناگاه در تاریکی شب
 خردی پدید آمد و در صحنه بشتیاد و نیار بدست وی دایه با داد و مبلغ را بان مرد داد و امام بود
 ابن مقبری گوید که من و طبرانی و ابو الشیخ هر سه در حرم شریف مصطفوی بودیم جمیع بر ما غلبه
 کرده بودند و می دیدیم حال گذشت چون وقت عشاء در رسید بحضرت قبر شریف رفتیم و گفتیم
 یا رسول الله الجوع الجوع بین کفر گفتم و بر شستم و من و ابو الشیخ بخواب رفتم و طبرانی
 نشسته انتظار چیزی می برد ناگاه یکدیگر طلوعی آمد و در بزد و بادی دو غلام بدست هر یکی زنبیلی
 و دودوی چیزی کثیر از طعام و تر و جز آن بشتیاد و نیار و آنچه باقی ماند هم پیش ما گذشت
 و گفتند ای قوم مگر شما تنگدست نیستید رسول الله صلی الله علیه و سلم کردید که بین ساعت اخضر
 را در خواب دیدم که فرمود و تا چیزی بشتیاد و نیار و من و ابن الجلاله میگویم که بدین رسول الله
 صلی الله علیه و سلم دیدم یک دونه فاقه بر من گذشت بود و بقیه شریف استادم و گفتیم یا ابا
 ضیف یا رسول الله و خواب رفتم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را بخواب دیدم غنی
 بدست من داد نصفی هم در خواب خورد من چون بیدار شدم نصف دیگر در دست من باقی بود
 و ابوبکر اقطع گوید که بدین در آمد و پنج روز بر من گذشت طعام نخشیدم روز ششم بقیه شریف

واستغفر لهم الرسول لوجهه والله قولنا يا دجيم انقد است که این ای که مرید دلالت دارد
 بر حجت و ترغیب حق و درگاه رسالت پناه و سوال مغفرت در آن جناب لجات باب و مطلب
 استغفار از وی صلی الله علیه و سلم این رتبه عظیم است که با القطار پذیریت از حجت استواری
 حالت موت و حیات نسبت برور کائنات صلی الله علیه و سلم و چون آنحضرت مرا تیرا بعد موت برود
 معرض ملائکه اعمال ایشان را بر وی صلی الله علیه و سلم چنانچه در فضل سابق گذشت و مر جواز کمال
 رحمت و غایت رافتی که آنحضرت بامت دارد آنست که استغفار او مر تیرا که در جناب او استغفر
 او که و ابلغ بود از دیگران و جمیع علم ازین آیه مجید استواری حالت موت و حیات فهم نموده تا در آداب
 زیارت حکم کرده که این را بخواند و استغفار کند و حکایت اعرابی که بعد از رحلت آنحضرت زیارت
 آید و این آیه را خواند مشهور است و جمیع ارباب گداهب را بعد که تفسیر مناسب که در این حکایت
 را آورد و استخوان نموده و بسیاری از اید اعلام با ساندی که را در روایت این کرده اند
 محمد بن حرب بلالی گوید بدیده آدم زیارت قبر نبی صلی الله علیه و سلم کردم و در مقابل آن شستم
 تا کاد اعرابی آمد زیارت کرد و گفت یا خیر الرسل حق سبحان و تعالی کتابی بر تو فرستاد صادق
 و در روی فرمود و لولا انفسهم اظلموا انفسهم جاولک فاستغفر الله لایة و من
 بقوا مله هم مستغفر از ذنوب خود و شتفع بجناب تو و برگشت و این بیت انشا نمود
 یا خیر من ذنبت بالقاع اعظمه فطاب من طیبین القاع ولا کم نفسی القاد
 بقبر انت سالک فیه العفاف و فیه الجود و الکرم بعد از انصاف او آنحضرت
 را صلی الله علیه و سلم بجناب می پیم که میفرمایند آن مرد در باب و بشارت و در حق تعالی او را
 اشفاعت من مغفرت داد و کنایان او را بخشید و حافظ ابو عبد الله در صباح الطلوع از رسول
 امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه می آید که بعد از وفات آن مرد بسبب در اعرابی آید

و خود را بر قبر انداخت و خاک پاک او را بر سر خود ریخت و گفت یا رسول الله آنچه تو از خدا شنیدی
 را از تو شنیدیم و آنچه تو از خدا یاد گرفتی ما را تو یاد کردی و از جمله آنچه پلج خوانده این است و لهذا
 از ظلم و انفسهم کایه و من بر خود ظلم کرده ام و زود تواند تابرای من استغفار کنی را
 قبر را در قتل غفلت و در مقامی دیگر نوشته بعضی علما گفته اند که مقصود از زیارت قبور
 مجزئه کثره آخره است چنانچه در حدیث آمده است که هر دو و القبور صافها تذکره که
 حضرت و کاهی از برای دعا و استغفار است چنانچه در زیارت آنحضرت مراد از تسبیح را و در
 یافته کاهی از جهت انتفاع بآل قبور بود چنانچه در زیارت قبور صاحبین آثار آمده باز میگوید
 بعضی از علمای مذہب را در استمداد بقیود قصد انتفاع بدان ظانی هست چنانچه شیخ
 کمال الدین بن ہمام نقل کرده است و الله اعلم بوجه مالکی گوید که قصد انتفاع بهریت بدست
 مگر در زیارت مصطفی صلی الله علیه و سلم و زیارت قبور سایر مرسلین علیهم السلام از این
 سبکی گوید که استثنای وی قبیرت یفایضا صحیح است و حکم او بدست و در غیر آن منظر
 فیه است انتہی و زیارت کاهی از جهت ادای حق اہل قبور باشند در حدیث آمده یا نوس ترین
 حالتی که میت را بود و وقتی است که یکی از شنایان او زیارت قبر او کند و حاجت او
 بآب بسیار است و در حدیث مرفوع آمده من ذر اسر قہرا جہول فی کما جمعة او احدھا
 کتب یا ذلوا انکاد فی الدنیا قبل ذلک لہا عاقباتا اینجا عبارت خدای تعالی است
 به پیغمبر که این ہمام خلافت را نسبت بعلی مذہب نموده و زود این ہمام مراد از علمای مذہب
 کسانی میباشد که نزد مصطفی را میت مانند بلکه سایل فقر و سداست و دلیل حق و قول
 معتبرنی باشد چنانچه از قول القدر در باب بیان بعضی از اشیاء و شریعت و غیر آن
 اگر در کتب خود اطلاق قضا نموده ہم موافق صورت عام مطابق عدل و احکام و در تفسیر این حدیث

وغير تمام کتب مخالفه سی کرک یک کس ابو محمد مالکی آن هم در غیر اینها و کسی که این نقل
نموده همراه آن رواهیم تفکر کرده و رد و قبول و سکوت نموده معجزه احکام ابو محمد محمد بن عبد
محیط بنیت چه در آن صرف نقطه بدعت واقع و آن منحصر در حرام بنیت بر ترویج هم اطلاق بدعت
آمده و این محبت بجای خود تمام یافته و درین کتاب هم خواهد آمد در جذب القلوب و در زیارت
ابن میت سیکوید در فصل الخطاب از امام جعفر صادق سلام الله علیه و علی سایر اهل النبوة
که فرموده من زاروا بعد از اهل بیت کان بمن زار رسول الله صلی الله علیه
و سلم و قبل الاضاحی الله عنه علیه قولاً بلیغاً و کلاماً اذا نزل
واحد منکم فقال اذا سرت الی الباب فقف و اشهد الشیخ و تبین
و انیت و ارجع غسله اذا مضت و مرایت القبر فقف و قل الله اکبر ثلاثین
مرة ثم امش قليلاً و علیک السکينة و الوقاد و قارب من خطاه
تقف و کبر الله ثلاثین مرة ثم ارجع من القبر و کبر الله اربعین مرة ثم قل السلام
علیها یا اهل بیت الوصاله و مختلف المملکة و من بسط الوتر و خزان
الرحمة الی اخر ما قال فی مستمع یکرم و مقدمه کما یام طائی و اذ غلب
و مالتی و حاجتی و اشهد الله انی مؤمن بکرم و عارضتکم و الی آخر
الله تعالی من عبد محمد و ال محمد من الجن و الانس حاله جوع یکرم بقل و دیگر
در قفاوی عالمگیری در زیارت قبر حضرت علی و علیه و سلم می نویسد قال مشایخنا
افضل المذوبات و فی مناسبات الفارسی و شرح الزیارات و فیها قریب
الواجب لمن له سعة و الحی ائکان فرضا قال الحسن ابن علی
الکلی انما یقول السلام علیک یا بنی الله و الله و

وبالله سلام من اوصاه فيقول السلام عليك يا رسول الله من
 فلان بن فلان يستشفع بك الى الله فاستشفع له وجميع المسلمين ^{يا سيدي}
 ثم يرجع قد رخص ذراع في قبلة السلام عليكما يا سيدي رسول
 الله ورفيقه ونزيهه ومشيره والمعاندين له على القيام في الدين
 والقيام بعد مصالح المسلمين خير لكما الله عنا احسن خيرا منكما اتول
 بكما الى رسول الله ليشفع لنا ويسأل ربنا ان يتقبل سعدينا ويحبنا
 على صلة ويمتنا عليه ويخبرنا في نعمة وبازيكيه ويزيد في ذلك
 ما شاء وينقص ما شاء ينقص ان شاء ويدعو بالخير من الدعاء
 وهو فوق انشاء الله تعالى ابن مرام رقم القدير نوشته القصد الثالث
 في زيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم قال مشايخنا من افضل
 الهند وبات في مناسك الفارسي وشرح التبرادقافية من
 الواجب له سعة روى الدارقطني والبراز عنه عليه السلام
 من زار قبري وجبت له شفاعتي واخرج الدارقطني عنه عليه ^{الصلوة}
 والسلام من جاءني زائرا فعليه حاجته الا اذا نرى كان حقا علي ان
 اكون شفيعا له يوم القيمة واخرج الدارقطني ايضا من حج وزاد قبري عليه
 صوتي كان كمن زارني في حياتي والحج هنا ان كان فريضا فلا احسن
 ان يبداء ثم يثني بالزيارة وان كان مكظوا كان بالحياء فاذا انتهى
 الزيارة التبرادقاني مع زيارة المسجد يعني مسجد رسول الله صلى
 الله عليه وآله وسلم ويا سيدي والاولى عند العبد الضعيف تحيى

البنية لزيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم ثم ان حصل اذ قد
زيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم فهو المسجد او يستفتح بهذا
سبحانه في مرة اخرى يومه ايتها الان في ذالك زيادة في
صلى الله عليه وسلم واجلار ووافق ظاهر ما ذكرنا من قبله
لا نهدل حاجة لا نرا في وازيكور ويسال الله حاجته فهو
في خضر بنيه عليه السلام واعظم السائل واهمها سوال حسن
الجنة والغفره فهو يسال النبي صلى الله عليه وسلم الشفاء فيقول
يا رسول الله اسألك الشفاء غدا فيقول سل يا ابن الله ان الله على
صلاته وسنته وازيكور وازيكور في فديت قال سمعت بعض من
ادركته يقول بلغنا انه من وقف عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم
وتلى هذه الآية ان الله وملائكته يصلون على النبي ثم قال صلى الله
عليك محمد سبعين مرة ناداه ملائكة صلى الله عليك يا فلان
ولم يبق له حاجة هذا وليبلغ سلامه من اوصاه بتبليغ السلام فيقول
السلام عليك يا رسول الله من فلان فيقول يسلم عليك يا
الله روى ان عمر بن عبد العزيز كان يوصي بذلك ويرسل البراءة
من الشام الى المدينة الشريفة لئلا يترك وازيكور اذا غرم على الجرح
الى اهله يستبيل ان يودع المسجد يصلوا ويدعو بعد هاتما اخوان
يا بني القبر الكريم فيسلم ويدعو بما احب له ولوالديه واخوانه واولاده
واهله وماله ويسال الله تعالى ان يوصله الى اهله سالم غانما

عافية من بلاد الدنيا والاخرة ويقول غير مودع يا رسول الله وبيننا
 انشاء الله ان يردنا الى احوالنا وحرم نبيه في عافية قليلا نرد عانا
 بذلك في الرخصة الشريفة عقب الصلوة وعند القبر وبقاوسى قاضى حاجتنا
 من نوب واداني المدينة ليستعد لزيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم
 وسلم يايتها بالسكنة والوقار والرهبة والاحلال لانه محل رسول
 الله صلى الله عليه وسلم وروضة الوحي ونزل الملائكة وروى
 انه ينزل كل يوم سبعون الف ملك يحفون بالقبر الى قيام
 الساعة بزيكوبه فاذا وقف هناك فقد وقف عند وجه النبي عليه
 السلام ثم يقول السلام عليك يا رسول الله ومرحبا بوركائك
 تشهد انك رسول الله قد بلغت الرسالت واديت الامانة وصحت
 الامة وبها هدفت في امر الله حتى قبضت الله تعالى حميدا محمودا
 الله عز وجلنا وكبيرنا خير الخلاء وصلى عليك افضل الصلوة وازكاه
 اليوم جعل نبينا يوم القيمة اقرب النبيين واعطاه الدرجات والمرتبات
 والفصل والفضيلة وادخرنا حوضه واستغنا بك اسدا وارزقنا شفا
 واجعلنا من فقهاء يوم القيمة الذين لا يخجلون هذا من نعم الله
 عليه السلام وادركنا العجاليه يا ذا الجلال والاكرام ويدعو
 لصاحبيه ابي بكر وعمر فيقول السلام عليكما ويسال جماعة من
 الذين في نوبه وينبغي ان يدعوا لا يتكلم الجمع فانه يودى الى الاخلاص
 بالخشوع وحكي جماعة منهم الامام ابو جعفر الصباغ في الشامل

وان كانت الرواية لا يحمل اتصافاً قد ثبتت على ذلك مع مزيد بيان في كتاب
 لواضع الاقوال في الادعية والاذكار بزيكرو ويكثر الدعاء والتضرع وخيبة
 التوبة في حضرة الكرمية ويسأل الله تعالى بجاهه ان يجعلها توبة تقوى
 ويكثر من الصلوة والسلام على رسول الله بحضرة الشريفة محبت نبيه
 ويرد عليه وبانبياءه وينبغي للرازي ان يكثر من الدعاء والتضرع والاستغفار
 والتوسل والتوسل به صلى الله عليه وسلم فجد يولم استشفع به ان
 يشفعه الله واعلم ان الاستغانة هي طلب الغوث والمستغث بطالب
 المستغاث ان يحصل له الغوث منه فالأقرب بين ان يعبر باللفظ الاستغاث
 والتوسل والتشفع او التوجه لانهما من الجاه والوجهة ومعناه علو القدر
 والمنزلة وقد يتوسل بصاحب الجاه الى من هو اعلى منه ثم ان كل من لا
 استغاث والتوسل والتشفع والتوجه يا النبي صلى الله عليه وسلم كما
 ذكره في تحقيق النعمة ومقتضاب الظلام واقع في كل حال قبل خلقه وبعده
 خلقه في مدة حياته في الدنيا وبعد موته في مدة البرزخ وبعد البعث
 في عرصات القيمة واما الحالة الاولى فحسبك ما قدمته في المقصد الاول
 من استشفاع ادم عليه السلام به لما اخرج من الجنة وقول الله تعالى
 له يا ادم لو استشفعت الينا بجم في اهل السموات والارض تشفعنا وفي
 حديث عمر بن الخطاب رضي الله عنه عند الحاكم والبيهقي وغيرهما
 سالتني فقه غفرتك ويرحم الله بن جابر حيث قال به قد اجاب الله
 ادم اذ دعا به في بطر السفينة فوح وماضت النار الخليل النور

ومن أجله نال الفداء ديج وأما التوسل به بعد خلقه فمدحه سبحانه
 فمن ذالك الاستعانة به عليه السلام عند الخطر وعدم الإطاعة
 ذالك الاستعانة به من الجوع والحر والبرد فما ذكرته في مقصد الحجرات
 ومن ذالك استعانة ذوي الحاجات به وحسبك ما رواه النعماني
 والترمذي عن عثمان بن حنيف أن رجلاً حضر برآياه صلى الله عليه
 وسلم فقال ادع الله أن يعافيني قال فامر أن يتوضأ بحسن وضوء
 ويدعو بهذا الدعاء اللهم اني أسئلك أتوجه إليك بنبيك محمد
 بنی الرحمة يا محمد اني اتوجه بك الي ربك في حاجتي فتعني في الدعاء
 فتشفه في وجهي البهيوتي وراذ فقام وقد البصر وأما الرسول صلى الله عليه
 وسلم بعد موته في البرزخ فهو أكثر من أن يحصى عدد من استشفوا
 وفي كتب مصباح الطلاب في المستغثين بخير الأقدام الشيخ الإمام أبي
 عبد الله النعماني طرف من ذالك ولقد كان يحصل لي وأربعي دواء
 إلا بآء وأتممت به سنين فاستغثت به صلى الله عليه وسلم ليلة النوا
 والعشرين من جمادى الأولى سنة ثلاث وتسعين وثم أنما به بمكة
 شرفة الله ثم رفا ومن علي بالعرض اليها في عافيه بلا حجة فبينما أنا
 فيهم إذا رجل معه قرطاس كتب فيه هذا دواء كذا لعبد الله أحمد بن القسطل
 من الحضرة الشريفة بعد الأذن الشريف النبوي ثم استبقت فلما جدي
 في شياهم كنت أجد دواء وحصل الشفاء ببركته النبي صلى الله عليه
 وسلم ووقعت لي في سنة خمس وثمانين وثمانمائة في طريق مكة

بعد رجوعي من الزيارة الشريفة النبوية لقصد مصر اذ صرحت بخادشها
 عن الجنة واستمر بها اياما فاستشفيت به صلى الله عليه وسلم
 في ذلك فأتاني ات في منامي ومعه الجنى الصارع لها فقال قد
 ارسله لك النبي صلى الله عليه وسلم فعاشتة فحلفت ان لا
 يعود اليها ثم استيقظت وليس بها قلبه فكانما نشط من عقال
 ولا زالت في رعاية من ذلك حتى فارقتها بمكة سنة اربع وتسعين
 وثم نمائة والحمد لله رب العالمين واما التوسل به صلى الله عليه وسلم
 في عرصات القيمة فمما قام عليه الاجماع وتواترت الاخبار في
 حديث الشفاعة فعليك ايها الطالب ادراك السعادات والموافق
 لحسن الحال في حضرت الغيوب الشهادة بالتعلق بأذيال لطفه وكرمه والظفر
 على موايد رحمته والتوسل بحماها الشرف والتشفع بقدرته المنيف
 فهو الوسيلة الى نيل المعاني واقتناص اللزوم والمفرغ يوم الجزع والعلامة
 لكافة الرسل الكرام واجعله امامك فيما نزل بك من النوازل
 امامك فيما تجاوز من القرب والمنازل فانك نظرا بالمراد باقصاه
 وتقدرك رضا من احاط بكل شيء علما واحصاه واجتهد مادامت
 الطبيعة حسب الامكان في تحصيل انواع القربات ولازم قوع ابواب
 السعادات باظهار الطلقات وارقي مدارج العبادات وجر في
 سدادق المرادات ودر باب استقنوت وروى في اني مشبهه بالنسبة
 صحيح من رواية ابى صالح السمان عن مالك الدارقال اصله الناصري

فخطى زمن عمر الخطاب رضي الله عنه ف جاء دجل الى قبر النبي صلى الله
عليه وسلم فقال يا رسول الله استسق امتك فانهم قد هلكوا
فاتي الرجل في المنام ف قيل ايت عمر بن الخطاب في مناقب النعمان
مى نوب لوزيل العلماء وقد والحاجات يزودون قبر الامام ابى حنيفة
رضي الله عنه ويتوسلون الى الله تعالى في قضاء حوائجهم ويرون
منح ذلك منهم الامام الشافعي يقول اني لا تبرك ابى حنيفة واحي
الى قبره يعني زيارته اذا غرضت لي حاجة صليت ركعتين ثم جئت الى
قبره وسالت الله عنك فما يجد حتى تقضى قلت وقد كرر الشيخ شيوخنا
امام الولاية الزاهد الولي الله الشيخ شهاب الدين الاشعري في بعض
مضافاته وغالب ظني انه في شرح خطبته منهاج النووي ان الامام
الشافعي صلى الله عليه وسلم بمقام الامام ابى حنيفة فلم تقب في صلوة الصبح ف قيل
له في ذلك فقال ناديا مع هذا القبر ثم شاء ولي الله كتاب قوة العيين في
نقص الشيخين نوشته نوع جهل اشارة فرمودن اخضرت صلى الله عليه وسلم ومقام
سألكم استسقا ان عمر طلب كنه از حديث مالك قال اصاب الناس قحط في زمن
عمر رضي الله عنه ف جاء دجل الى قبر النبي صلى الله عليه وسلم فقال
يا رسول الله استسق امتك فانهم قد هلكوا قال ف اتاه رسول
الله صلى الله عليه وسلم في المنام فقال ايت عمر بن الخطاب في مناقب النعمان
الناس فانهم سيسقون الحسروا ه ابو عمر في الاستيعاب وانصح باده نقل
الزكاة ولي الله دلهوى ومن دونك منيمايم الزمانه احتجاجا ملا علي قاري و درمودة ثمرت

مشکوه در حال محمد اسماعیل بخاری مینویسد و بعد نحو سنین من مویته استسقی اهل
سمرقند مراد افلمه سيقوا فقال بعض الصالحين لما فيها ادى ان تخرج
بالناس الى قبر البخاری وتستسقي عنده فعسى الله ان يسقينا ففعل
وبكى الناس عند القبر وشفعوا بها فاجبه فارسل الله تعالى من السماء عجا
عزير قام الناس من اجله سبعة ايام لا يستطيع احد نحو الوصول
سمرقند ودر این علم مینویسد قال شيخنا شيخنا علامة العلماء الميرزا
شمس الدين محمد بن الحرزى في مقدمته شرحه اليها يوم المسمى تفسيري
للصايغ الى زودت قبوره ورايت اثنا سبعة الدركه وجاء الاجابة في تبيينه و
حال امام ابو حنيفه في نوبه قوفي بعد اذ قبرها فيها يراود ويترك ولما قال
الشافعي بعد اوزاد قبوره وصلى عنده ركعتين فلم يرفع في التكبير وفي
سرايته ان الركعتين كانتا للصبر والله لم يقف فقبل له في ذلك فقال
ادبنا مع هذا الامام الذين ان ظنهم ضايعه خيبرته ودر همان اوقات
الويد واسلودوم وفاته ستمشرون الف او قبله فاهربوا منه اذ قيل ان
تبتك به واصبح باو طريقه اين فوقه فحدثت كذا كلام اعم من بيان خرو وشفعوا
العقيد به بنوع ديگر بهنگام مناظره با عل براه وگرمي روند و هر دو الوجهين ميبا
اكثر از ايشان ستيده ام كه ميگويند كه استعانت بغير خدا الزم به باشد يا
ملك باشد يا جن و هر يك يا قريب مرده باشد يا زنده باشد مشرك است
استعانت و بعضي اسو ظاهره از مردمان جاضرين مثل خدمتكار و طلبه و
از سكر شريك بودن شكني است فاما بهنگام مناظره ميگويند كه ما ستم

نزد قبر میکنم بلکه دور از قبر مانع میکنم و مجیب که در مائت مسائل آب از سر یکشت
 گذرانیده در اربعین بیک نیز رسانیده ما هم اهتمام استند از عند القبر زیاده نمودیم
 حالا میگوئیم چنانچه تفصیل در معنی استند او تو حاصل که اول ندای بنی و ولی و آن
 شهر که فغانی ندای خدا و آن جایز که بعضی از ایشان در بعضی اوقات
 مشغول میشوند محض اختراع این فرقه محدث است مخالف عرف و شرع از هیچ جا اصلی
 برای آن یافته نمیشود بلکه عدم تفرقه از کلام شیخ عبدالحق و شیخ الاسلام موافق
 نقل مجیب هم ظاهر و از مواهب لذت ذکر کردیم و در شرح اذکار مذکور و لا فرق بین ذکر
 التوسل و الاستعاذت و التشفع و التوجه به صلی الله علیه و سلم
 و کذا بغیر من الانبیاء و کذا الا ولیاء محمد بن اسمعیل بخاری در کتاب
 الجهاد ترجمه الباب من استعان بالضعفا و الصلحا منعقد ساخته و برای اثبات آن
 حدیث جواز توسل بصلی آورده همچنان این تفرقه تا حال کشیده آن بخرشوج بخند شریع
 اسمعیل و مولوی عبدالحق و امثالها بجائی نرسانیده است آنچه درست ازین قسم منظر
 است به تحریر می آید در متن حصین می نویسد من کانت له ضررة فلیتوجه
 فیحسن وضوءه و یصلی رکعتین ثم یدعو الله انی اسألك و اتوجه به
 الی ربی فی حاجتی هذه لتقضى لی اللهم فشفعه فی ملاقاتی و یرجى
 می نویسد التفات الیه و تضرع لده لیتوجه روحه الی
 الله و یتغی السایل عما سواه و عن التوسل الی غیر مولا
 قائل لا انی اتوجه به و در شرح انی اتوجه به است
 نویسد الباء لا استعاذت و در شرح تقضی منویوب بصعبه المحصول و با

میگوید فی ذلک بصریة الفاعل ای لتقضي الحاجة لی والمعنی لتکون
 لحصول حاجتی ووصول مرادی و لا تسناد مجازی مخالفین درین
 حدیث دعوی اختصاص جاز خواندن آنی بخصو آنحضرت صلی الله علیه وسلم میکنند
 و این ادعای شان در جنب مثل صاحب حصن حصین و غیره حکم هجوم کردن قابل
 اعتبار نیست چه صاحب حصن حصین میگوید من کانت لضرورة و قطع میکند این شهر
 جنبه سو و عقیدت را از رخ و بن آنچه طرانی در معجم کبیر از عثمان بن حنیف روایت کرده
 که در خلافت عثمان بن عفان حاجت مند ی را تعلیم نمود و اجازت داد چنانچه این
 قصه در مابقی تفصیل گذشت به پند که عثمان بن حنیف رضی الله عنهما حدیث است
 بعد وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم حاجت مندی اجازت داد و آن شخص بر آن
 عمل نمود و مطلب او برآمد و در حصن حصین آمده اذ اقلعت و اية فلیناد اعینونی
 یا عباد الله ^{حکم الله} و ان اراد عوناً فلیقل یا عباد الله اعینونی
 یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی و قد جرب ذلك مخالفین
 درین حدیث به طور تغلیط میکنند و آن حرج موقوف بودن این حدیث که صاحب حصن
 حصین علامت موقوف نوشته است دیگر تصرف در معنی که از عباد الله ایستادند
 مراد اند و غرض تعلیم آنست که اگر نام کسان دانسته باشد بنام شان بخواند و اگر دانسته باشد
 باینطور بخواند و این پروا امری اصل محض چه موقوف صرف رحکم الله است بروایت
 ابن ابی شیبہ و لفظ اذ اقلعت دانسته فلیناد اعینونی یا عباد الله موقوف
 نیست بلکه منع است بروایت بزاز و نوشتن صاحب حصن حصین لفظ علامت بزار
 از رحکم الله و نوشتن مو علامت وقف است و مص علامت مصنف این است

بعد از آن صریح دلالت بر آن میکند و روایت ثانی از طبرانی است و آن هم مرفوع پس شما
 شکر که جرح مجروح است و همچنان تصرف در معنی حدیث که آخر عبارت حدیث از آن ابا
 میکند ملا علی قاری در شرح می نویسد اعینونی یا عباد الله المراد بها الملائكة
 او المسلمون من الجن ورجال الخیر المسمون بالاکیدال برای رواه البراء
 عن نفعیاس وروی ابن سنی عن بن مسعود مرفوعا اذ انفلتت ذرا
 احدکم یا ذفرارة فلیناد یا عباد الله اعینونی فان ینبذ الله تعالی عباد
 فی الارض تحسبه قلت علی بن یوسف بن خنیا الکبار فی العلم انفلتت
 لانه اذ ابطها بغلة وکان یعرف هذا الحدیث فقال لا حبسها الله
 علیهم فی الحال وکنت انامرة مع جماعة فانفلتت منها بیهمه وخرجوا
 عنهما فقلته قوفت فی الحال بغير سبب سوا هذا الکلام ذکره الترمذی
 فی الاذکار وروى حکم الله موصلى روى بن ابی نسیة هذه الزیادة
 موقوف من قول بن عباس رضی ودر شرح حدیث ثانی بعد می نویسد رواه
 الترمذی عن مرید بن علی عن عقبه ابن غرغان عن بنی الله صلی الله
 علیه وسلم انه قال اذا ضل احدکم فلیناد یا عباد الله اعینونی و هو باطن
 لیس بها ایس فلیقل یا عباد الله اعینونی فان الله عباد الا تراهم
 وقد جرب ذالت ای ذالت مجرب محقق طای رواه الطبرانی من
 حدیث عقبه بن غرغان اسم قال بعض العلماء ائفاة حدیث مخسن
 یتحتاج الیه المسافون وروی عن الشانخ انه مجرب قرن بها الخ ذکره
 (از آن) مملووی محمد الحی در رد استعانت قوی نوشته و بران خاتیم می رسد که

فرقه مبتدعه بنام احمد الله و محمد حسن انصاری و وحید الدین و محمد یوسف و نصیر الدین
 کشمیری و محبوب علی و خدا بخش و منفی شهاب الدین و محمد مصطفی و هدایت احمد و الهی بخش
 حنفی و اسماعیل دهلوی و خلیل الدین و محمد عمر غازی آبادی و محمد صلاح فتحپوری و مولو
 محمد یعقوب سعادت علی بهار پوری و مولوی محمد یاد شاه و وحید الدین و عبد الله خان قلیزاد علی
 و محمد یحیی و امین الدین ساکن کاپور و مزم علی و قمر الدین بخار پوری و ابوالقاسم مراد آبادی
 معبد الدین محمد هیات الله سراج الدین علماء الدین هدایت علی وکیل اکبریزی ثبت در ان
 سینوی و اگر بالفرض این روایت از قسم صحاح بود پس حدیث مرفوع نیست بلکه موقوف
 است و حدیث موقوف در مشک مخط است به نسبت مرفوع انتهى از اینجا معلوم شد که حدیث
 دروغ و نقل بی اصل و حکم خلاف واقع خاصه ذات مجیب نیست بلکه خاصه صنف فرقه مبتدعه
 است حدیث مرفوع را برای اثبات هوای نفسانی خود موقوف نوشتن و بر این خواجه
 ثبت کردن و بر عزم خود داد دین داری دادن بخرازم فرقه از ویکی محال اگر دیده و دانسته بخیر
 کردند معاذ الله معاذ الله و اگر در جاهالت است و ظاهر حال اکثر اهل عالم همین که علم و فهم ندارند
 با اعتماد مبتدعه اول برای نمودن خود مظهر کردند و رجوع بکتاب نمودند هر چه بجا است بی نقل و بصیرت
 بهر یعنی چه و این بعد البرکات الاستیعاب روایت نموده که بانه جدی صحابی رضی الله عنه
 در بصره هنگام حکومت ابو موسی اشعری بصره گاه که در قصه خرمی در زرع تازیانه خورده و
 چند اشعار گفته و خواندند یکی از ان این است فیا قبر النبی صلی الله علیه و سلم و
 صاحبیه الا یا عونی الواسع نا و در فتاوی جریه که اندک کتب متفرقه حنفی است
 و صاحبش استاد صاحب در المختار از ان نقل بسیار است می نویسد اما حق
 یا شیخ عبد القادر هونداء و اذا احتیف الیه شیئا لله فهو

طلب شر الكرامة فما للموجب لمحمد ولا يجوز أن لا غدا في قيد السرايد
 ونظم القريد ومن قال شيئا لله بعض يكفر ولا وجه لذلك وكيف ذلك مع
 قولهم لا يخرج المؤمن لا يجوز وما ادخله وقوله الكفر شي عظيم فلا
 يكفر بالسلم اذا اختلف فيه ولو بدرواية ضعيفة ومعاذ الله ان يكون
 الكفر بذلك وقد قال شارحه ينبغي ان يرجح فيها عدم الكفر ووجه
 التفسير بانه طلب شي لله وهو جمل وعلى غنى عن كل شيء والكل محتاج
 اليه وهذا لا يتخلل في خاطر احد فان ذكره لا يعطيه كما في قوله تعالى
 فان لله خمسة ومثاله كثير مولوي يقع الدين برسالة اسرار الحق فوشت
 المحبت مع الاحياء بالحق اضر فبانه عاجلا واجلا واما مع الاموات
 فنافعة في الاصل الدنية بشر الاهلية والايمان واما في العاجل فبشر
 دروام التوجه وتخليئة القلب معه في الخلوابة ومداومة ذكره وكثرة
 الدعاء والبر معه بادنك الثواب اليه والاحسان الى اهله فذلك
 كثير ما نفتح باب الاوسية ويعطي منحة الصحة ورفقاس قاضي عياص
 تقول انت ان عبد الله بن عمر حدثت رجلا فقبل له اذ كرا حب الناس
 اليك بزل عنك مضاح يا محيى الاشياء ولله والثناء عبد العزيز وقصيد
 احبيب الغم نام يكيو ويصلى عليات الله يا خير خلقه ويا حين طامول يا خير
 واهب يا خير من رجب لكشفاتيه ومن عبوده فبانه فاق جميع السالكين
 فاشهد ان الله راحم خلقه وانك مفتاح نكز الواهات انك
 اعلم المرسلين مكانة وانت لهم شمس هم كالنواقيس انت شفيع

می فرود و شفاعة معنی کما انشی سواد بن قادی انت محمدی من جملة
 صلوة اذا انشبت فی القلب شر الخالب فما انا انخشی اذمة هذا لیهمة
 ولا انا من ریب الزمان بر اهب غانی منکوی فی قلاخ حصنة و
 یاید من سیوف الحیاد ب شام فی الله در ابتاه می نویسه آخر فی الشیخ
 ابو طاهر عز القاشی انه کتب الی النبی صلی الله علیه و سلم کتابا
 فی بعض احادیثه صودته یاد سول الله صلی الله علیه و سلم انت اقر
 الی منی ام خدا فحق ضربت منی وان بعدت الله انتفعت فی سویی
 شفاء حاجتی کلها الدیوت و الاخر و بته الی ومن اعلم امین و هم در
 کتاب مذکور نوشته بعض اصحاب طریقه قادریه برای حصول بهات ختم باین طور میکنه
 اول دو رکعت نقل بعد از آن یکصد و یازده بار در دو بعد از آن یکصد و یازده بار کلمه
 تجید و یکصد و یازده بار شهادت الله یا شیخ عبد القادر جیلانی بخواند که نام
 کتاب مذکور ابتاه فی هذا سلاسل اولیا الله نهاده و موضوع کتاب حالات و کلمات سلاسل
 او بیاست و اثبات نسبت خود بسلاسل و بر نقل ختم ایراد کرده پس مسلم بودن آن نزد
 مصنف ظاهر است و هم در کتاب مذکور نوشته بدانکه ذکر برای کشف قبور اول چون ذکر
 و یاید و گاه بر روح آن بزرگوار ادا کند اگر سوره فتح یاد باشد و اول رکعت بخواند و در دوم
 اخلاص و الا در هر رکعت سوره اخلاص پنج بار بخواند بعد قبله الیشت داده به نشند و یکبار
 آیت الکرسی و بعضی سورتها بخواند و ختم کند و یکبار گوید بعد هفت کثرت طواف کند و در آن یکبار
 بخواند و اعجاز از اسامی بعد طرف پایان رخساره هند و باین نزدیک رومی مین بنشیند بگو
 بار برب ببت یکبار بعد اول طرف آسمان بگوید یا روح و در دل ضرب کند یا روح الروح

با و ام که الترحام یا بدین ذکر کند از شا الله تعالی کشف تیرید کشف از روح جلال
و در بهجات و انواع و اقسام حدیث بعضی نوشتند ویم آیه بار و افع طبعی شایع متوجه شود
و پری ایشان غایب خوانند از باری حقیر ایشان رسیده و از اینجا خبریاد و بیرون کند
از شام به نوبت از باب سوال بت پرستی مدد از بت پیوسته عالمی مسیح کرد که
ملک بت پرست گفت که اگر تو بگوئی خداوند بت پرستش کند البته شرک است و اگر مخلوق
فهمید بت پرستش نماید چگونه شرک باشد عالم گفت که در کلام مجید متواتر آمده که از خیمه خدایت میروید
باز بت پرست گفت که بنی انسان از بلی که در پاسخ سوال می نمایند عالم گفت که بنی نوع را ندانم
ایشان سوال منع نیست و بتای تو مثل آنها و کالک و غیره و ده که قدرت بت پرست
بت پرست گفت شمه اگر از ازل قیوم بود و شفا محنت می طلبید باید که امر تمام بشر را عالم
القسم بزم نهضت شما ازل قیوم است همان قسم مقتضی من هم از صورت بت لیا و حال که
عجب طاهره قوت اهل قیوم از دند بت و اگر میگوئی که بقول باطن اهل قیوم است
حاجات نمایند میگویم بسیار از بتان هم روی حاجات می شود اگر میگوئی که است
میگویم که از خدا برای ما شفاعت نخواهند من هم از بتان همین است عار و شرم
که جواز است و از ازل قیوم ثابت شد پس بعضی سلیم ضعیف الاعتقاد بت پرست
و شرانی و غیره چگونه باز خواهند جواب درین سوال چه جا است بتان و اگر
آن چند را خبر دار باید شمه انکاء بفضل الهی جواب سوال تجوی و اصرع خواهد شد
آنکه و نخواستن چیزی دیگر است و پرستش چیزی دیگر عوام مسکین بر خلاف حکم
از ازل قیوم و میخواهند و پرستش نمیکند و بت پرستان مدعی هم بودند و پرستش
میکنند و پرستش است که سجده بکنند یا طواف نمایند یا نام او را بطریق اقرب و در سزا

یا نوح جانور بنام او کنند یا خود را بنده فلانی بگویند و هر که از مسلمانان جاهلی باطل قیور این
 چیز یا بعل ارد فی الفور کافر گردد و از مسلمانان می برآید دوم آنکه مدخواست و دعوای مدعیان
 یکی آنکه مدخواستن از مخلوقی مثل آنکه از امیر و پادشاه نوکر و گدایان و بندگان خود مدعی میجویند
 و عوام الناس از اولیای میخواستند که از جناب الهی فلان مطلب را در خواست نماید این
 نوع مدخواستن در شرع از زنده و مرده جایز است و دوم آنکه بالاستقلال طلبی که
 بجناب الهی دارد مثل دادن فرزند و یا بارش باران یا دفع امراض یا طول عمر و مانند این
 چیز بابی آنکه دعا و سوال از جناب الهی در نیت منظور باشد از مخلوق در خواست نماید این نوع
 حرام مطلق بلکه کفر است اگر مسلمانان کسی از اولیای مذهب خود خواه زنده باشد خواه مرده
 این نوع مدخواست از وایره مسلمانان خارج میشود بخلاف بت پرستان که همین نوع مدخواست
 از مجبودان باطل خود میخواهند و آن را جایز می شمارند و آنچه بت پرست گفت که من از بتان
 خود شفاعت میخواهم چنانچه شود از پیغمبران و اولیای شفاعت میخواهند پس درین کلام هم دخل
 و تلبیس زیرا که بت پرستان هرگز شفاعت را نمیدانند و در اول خود تصور میکنند پس شفاعت
 شفاعت سفارش است و سفارش آنست که هر کس مطلب کسی از غیر خود بعرض و معرفی
 ادا سازد و بت پرستان دوقت در خواست مطالب خود از بتان نمی فهمند و نمیکند که سفارش
 ما بحضور پروردگار جل و غلی نماید و مطلب ما را از جناب او تعالی برآید بلکه از بتان خود در خواست
 مطلب خود میکنند و آنچه گفته است که هر چه مقصد شما از ابل قیور است بهمان قسم مقصد من هم از بتان
 کنهیا و کالکاست فیخر خطا بر خطا است زیرا که ارواح را تعلق با بدن خود که در قیور مدفون اند البته
 می باشد زیرا که مدت دراز درین بدن بوده اند و اینها از طرف خود صورت مستحکما و در تخال
 اختراع نموده قرار میدهند که صورت فلان است بی آنکه آن را تعلق با بدن ارواح باشد و این

قرار داد انقراضی را هیچ اثر نیست آری حاجت روانی بندهگان خالق ابر از راه رحمانیت خود میفرماید
 اینها می فهمند که از طرف بتان این فایده حاصل شد حق تعالی که عالم لطیف و الحقیقات است حاجت
 بندهگان خود را میداند و در زندگانی دنیا حاجت روانی منظور است از هر طرف که خواسته
 ایشان را با ایشان میدهد بنحیثی که در مشفق حاجت پس خود را که صغیر الرحمن است میداند و فتنه
 از دستگاه رود و این چیزی میطلبند باو میدهند حال آنکه خدا متکبر و دایه مقدر و نادرند همچنین است حال
 بتان بلکه حال اهل قبور نیز موافق قاعده اهل اسلام و آنچه مرقوم شد که پس هرگاه که خواست
 استمداد از اهل قبور ثابت شده بعضی بسبب صغیف الاعتقاد از پرستش سیتلا و شتلا
 چگونه باز خواستند پس فرق در میان استمداد از اهل قبور و پرستش سیتلا و شتلا بیچند
 وجه است اول آنکه اهل قبور معلوم اند که صالحان بزرگان بوده اند و سیتلا و بهوانی موسوم
 محض اند و وجود آنها معلوم نیست بلکه ظاهر اخیال بندگی این مردم است دوم آنکه شتلا و سیتلا
 بر تقدیر وجود آنها از قبیل ارواح خبیثه و شیاطین اند که کمر بازیای خلق بسته اند اینها را
 یا ارواح طیبه انبیاء و اولیا چه مناسب است سیم آنکه استمداد از اهل قبور بطریق دعاست که از
 جناب الهی عرض کرده مطلب را بر آورده و پرستش این چیز را بنا بر اعتقاد استقلال و قدرت
 اوست که کفر محض است اینی باید دانست که عرض از نقل این استغفار الزام محیب است
 صرف در باب استمداد و تفسیر غریزی در تفسیر سوره الشفقت نوشته اول حالتی که مجروح شده اند
 روح از بدن خوابه شد فی الجمله از عبادت سابقه و الفت بدن و دیگر معرفان از انبیا صلی
 خود باقی است و الوقت گویا برنخ است در میان زندگانی دنیا و در تفرق عالم قبر که چیزی
 از این طرف و چیزی از آن طرف دارد و لمین حالت حالت انکشاف نیکبها و بدیها است
 و مدد زندگان درین حالت زودتر میرسد و مردگان منتظر لحوق مدد ازین طرف میباشند

و چنان گمان می برند که هنوز زنده اند و بلند ادر حدیث شریف در حال قیام است که در میان
در اینجا میگوید دعوی اصلی و نیز وارد است که مرده در آن حالت مانند عرفی است که انتظار
فریاد و رسی می برد و صفات و ادب و فائز و درین وقت بسیار بکار اوستی آید و ازین است که طوطا
بنی اتم تا یکسال و علی الخصوص تا یک چله بعد فوت درین نوع ابداد کوشش تمام می نماید
و روح مرده نیز در قرب موت در عالم خواب و عالم مثال طلاقات زنده گان میکند و مانی
خود اظهار میکند و میم حالتی است که بعد از انقطاع تعلق زنده گانی دنیا با کلیه و میباید و استغنی
عظیم در مشاهده کیفیات مکتوب حاصل گردد و قوی مدبر که متصرف ازین عالم گشته باشد با نظر
متوجه میگرداند حس و حرکت معنوی او ازین جهان مطلق بکار می شود و این حالت عوام مردم گمان
است و بعضی از خواص و یار که خارج ملکیت و ارشاد بنی نوع خود گردانند درین حالت تصرف
در و یاد داده و استغراق آنها بجهت کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه به بیان نیست میگوید
و او هم بیان تحصیل مطلب کمال باطن از آنها می نماید و از باب حاجات و مطالبات حال شکلات
خود از آنها می طلبند و می یابند و زبان حال آنها در آن وقت هم مترجم باین معانی است
بدین آیم بجان که توانی بتن به انتی مطلقا و در تغییر شما اما فایده نوشته و فن کردن گویا
مسکنی برای روح ساخته است بنا برین است که اولیای مدقونین و در گرفتن او ارتفاع و تنافذ
جاریت و آنها را فاده و اعانت نیز مقنن و در تغییر سر و فایده در فضیلت امیای صدیقین شهادت
صالحین نوشته برکت و کلام و در انداس و در افعال و در سخنان ایشان و در مصیبتا
ایشان و در اولاد و نسل ایشان و در زیارت کنندگان شان پی در پی ظاهر میگردد و نیز در
ایشان را چای و در ترمی بخشد که دعای شان مستجاب میشود و بلکه هر حاجتی بایشان توسل
نماید حاجت او روا میگردد و خصوصیات و علمای که ایشان را در عالم برزخ و عواقف قیامت

و در عالم ملکوت می دهند از آن قبیل نیست که عوام موئین بدان استدلال تواند کرد
 از آنکه از شاهان ان عوالم انتی و در اصطلاح اقسام شرک نوشته است اصطلاح قسم سیوم
 تحصیل ربط بار و اح طیبیه صلی و اولیاست که اکثر اونی مشربان بعمل می آرند و در هیچ
 خود و دیگر خلق بآن تنفع میشوند و در طریق تحصیل آن نیز طهارت و تلاوت و ارسال
 ثواب و صدقات برای آن ارواح منظور می دارند و مولوی رفیع الدین صاحب در رساله
 تذریعی نویسنده سند اول آنکه نقطه نذر که ایجا مستعمل میشود معنی ترویجیت چه غیر
 آنچه پیش از این بیان می نمود و نیاز میگوید از آن نذر شرعی قسمی از آن کامی میباشد
 و عالم آن نذر این است که اگر تحقیق محض برای اولیاست حرام است که وارد شده باشد
 بغير الله و نیز قضای حاجت با استقلال او کسی خواستن و او را مالک نفع و ضرر خود
 انقدره و اگر این نوعی از شرک و اگر بصورت است حقیقه و در واقع بر یکی از وجه مباح
 است و از آنکه خالص برای خدا ایتعالی است و ایشان مصروف محض گویا میگویند الهی
 این نذر الهی حاصل شود نذر تو نذر خدا ام انصالح رسا نم و بیم اگر ایشان را شفیع سازد
 و گویا میگویند یا حضرت و در جناب الهی برای این مشکل عاقلیند اگر این مراد حاصل شود
 ظرف تو در جناب الهی برای این مشکل انقیدر طعام یا نذر رسا نم تا ثواب این عاید بشما
 شود و این معنی خود را در و چرا که جناب نبوت ماب صلی الله علیه و سلم حضرت امیر المؤمنین
 علی مرتضی رضی الله عنه او صیت فرمودند که نازنده باشی از طرف من قریانی کرده باشی
 و هر چه بنی عیاده را فرمودند چاهسی بنا کن و بگونه لام سعد و سیوم اگر آن بود که برای
 جناب الهی و سید سازد گویا میگویند الهی برکت فلان نذر که و بحق عیالات و همرا
 و هر چه خود در رضای و ننگی و در صاحبی تو گذرانیده اگر مشکل من آسان کنی

اینقدر مال برای توبه هم و ثواب آن نخواهد روح آن بزرگ سازم تا از بر و احسان ما بماند
 بزرگ خود نشود و شوئی و این هم است که مذنب خفیه است که لا اله الا الله ان لا یجزل
 ثواب نافله من شاء انتهی پس از اینگونه کوشش ثبوت استیانت قول و فعل
 و تقرر از جماع صحابه و تابعین و ائمه مجتهدین و فقها و محدثین تنقیدین و مناجات
 گردیده عمر فاروق رضی الله عنه و علی ابن ابی طالب رضی الله عنه و عبد الله ابن مسعود رضی
 الله عنه و عثمان ابرق بنیت رضی الله عنه و ابن عباس رضی الله عنه و ابانیه جدی رضی الله عنه و عقیقه
 بن مغروان رضی الله عنه و حسن بصری و محمد بن المنکدر و امام علی موسی رضا علیه السلام
 و امام مالک و ابن ابی فدیله استناد امام شافعی و حاکم اصم و ابن ابی شیبہ استناد
 بخاری و بزر و ابن سنی و امام ابوبکر مفری و ابوالشیخ و ابوبکر قطیع و طبرانی و ابن الجلا
 و امام نووی و محمد بن حرب بلالی و حجة الاسلام غزالی و احمد ابن زروق و شیخ ابوالعباس
 حضرمی و امام ابولفضل صباغ و ابن نجار و ابن عساکر و ابن جوزی و عینی و امام ابوجعده الله
 النعمان و صاحب تحقیق الفهره و قاضی عیاض امام ناج المذین سبکی و ابوعمر و صاحب
 استیعاب و شمس الدین فخر الخمری و قسطلانی و شیخ ابن حجر و جلال الدین سیوطی
 و امام رازی و شامی و مقاصد وزین الدین مرغینانی و ابن ہمام و قاضی خان و صاحب
 فصل الخطاب و قاضی مرقس و صاحب قاضی خیر و ملا علی قاری و میرک و شیخ عبد الحق
 و جمیع ارباب مذاهب که تصنیف مناسب کرده اند و شاه ولی الله و مولوی عبد القدر
 و مولوی رفیع الدین و غیرهم و اگر از کلمات طیبات حضرت غوث الثقلین نور الکونین غوث اعظم
 محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه و حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء قدس سره
 و اشغال سید آدم بخوری که مجید در سایل خود بایشان استشهد کرده کو استناد او اتفق

اعتقاد اینست که این فرق را انحرافی است ازین حضرات و طعن بر این سلاسل اربعه شعار
 آنهاست ما که خیر می آید که نم یابد قری میگردد و مجیب که اصلا ازین امور مبالات نیست
 در ماده سایل به محمد عابد اسدی انصاری استناد نموده حال آنکه جناب مدوح به سایل
 در ماده سایل که اصل فخر از جناب مدوح شنیده و سایل سقده حاضرند و آنهاست که
 بهر چه سایل مدح کلام مجیب کرده ایم و در بلاد هند هم رسیده بعضی تر از غیر هم موجود است و سایل ما به الامتیا مجیب
 هم ندیده است شینج مذکور و عامه علمای حرمین و مصر و روم و شام و مغرب تکفیر و یا به
 سبب سوال سماعت موتی کلام اعیاء در شرح جایز است یا گناه که ام گناه
 جواب عادت و تکیه کلام سایل است در هر جامی پس جایز است یا گناه که
 گناه و بنا بر تکیه کلام خود اینجا نیز می پرسد که جایز است یا گناه و الا این مقام پرسیدن
 باین عبارت نمی رسد زیرا که جواز و گناه در افعال و اعمال میشود و این متعلق باخبار است
 که این آیه است یا نه پس جواب این است که نزد اکثر خفیه سماعت موتی ثابت نیست چنانچه
 از کتاب کافی شرح وافیه و فتح القدر حاشیه هدایه صراحت و اشاره که قرب بقرین است
 از مفسرین شرح کرده کفای شرح هدایه معلوم میشود چنانچه عبارات آنها مرقوم میشود و در دیگر
 کتب هم موجود بنا بر طول عبارات بر نقل عبارت این پنج کتب گفته نموده شد فی الکام
 شرح الوافی فی باب بیان احکام الیمین فی الضرب و القتل و غیر ذلک و حمل
 قال ان ضربتک او کسوتک او کلمات او دخلت علیک او قال
 لامرأة و طیتک او قبلتک فبعد کسر بتقید یا حیوة حتی لو فعل
 و کذا لا یشیاء بعد الموت لا یجوز لان الضرب اسم لفعل موزون
 و اما لا یتکلم یضرب بنی ادم و اما ذاک كما یفرح به الله تعالی

كما في عذاب اب القبر فانه ثابت عند اهل السنة وان احتملوا فيما بينهم
 فقال بعضهم فهو مباعد العذاب ونسكت عن الكيفية وان الواجب
 علينا قصد جوارحه السنة وهو التعذيب بعد الموت فمن ومن
 تستغل بكيفية وعند العامة فوضع فيه الحيوة بقدر ما يتألم
 الحيوة العاطفة وقيل يوضع فيه الحيوة من كل وجه ومعنى كسوة
 الملك عند الاطلاق يقال كسى الامير فلانا اي ملأه وهو المزمع
 يقول تعالى او كسوتهم والقليات من الميت لا يتحقق لان الميت ينفق بالمال
 فان ينفق قبل ان ينفق اولى لان ينوي الاسترخاء بعد ذلك فيمتنع
 وقبل ان كانت عينه بانفا نسيه تحت لاه يرايه الا بالامر والقدر
 من الكلام لا يفهم وهذا لا يسمع وهذا لا يتحقق بعد الموت قال الله تعالى
 انما نسمع السوتي فما قيل روى ان قتلي بدر من الشركين لما اتوا
 القليب قام رسول الله صلى الله عليه وسلم على براس القليب وقال
 هل وجدتموهما وحدثكم فقال عمر بن الخطاب رضي الله عنه انك لا تسمع
 فقال ما انتم بآسمع من هو لاء قلنا غير ثابت فانه لما بلغه فالتفت
 ما يشه رضى الله عنه قالت كذبته على رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال الله تعالى انك لا تسمع للموتى وقال الله تعالى ما انت بسمع من
 في القبور على انه عليه الصلوة والسلام كان محجوباً به والعرش
 الدنول عليه اكرامه لتعظيمه او اهانتة بتحقيره او ريارته ولا يتحقق
 الكل بعد الموت لا يراى الميت وانما يراى قبره قال نعمتكم من زيادة

القبر فور ردها ولان الميت كالغائب من طاف بباب رخل لم يعد من ايرا
 له فمهما اولى والغرض من الوطى التقبيل قضاء الشهوة وذلك لا يتحقق
 بعد الموت انتهى في فتح القدر من باب اليمين في الضرب والقتل وغير
 ذلك قول وكذا مات الكرام يعني اذا حلف لا يكذب او يفتري على الحيوة
 فلا يكره بعد موته لا يثبت لان المقصود منه الاقحام والموت ينافيه
 لانه لا يسمع فلا يسمعهم واورد انه الصلوة والسلام قال لاهل قبائمه
 هلم وبعثتم ما عد ربكم عفا فقال عمر اكلم الميت يا رسول الله فقال
 عليه الصلوة والسلام والذي نفسي بيده ما انتون اجمع من هؤلاء
 لما اقول منكم واجيب بانه غير ثابت يعني من جهة النبي ولا يهوى في
 النصيحة وذلك بسبب ان عائشة رضي الله عنها ردتته بقوله دعالي و
 انت يسمع من في القبور وانك تسمع للموتى وبانه لما قاله على وبعث
 الموتى لا اله الا فيهم اوتي كما روى الطبراني عن النبي صلى الله عليه
 قال السلام عليكم اذ يقوم يومئذ امانا انك قد كذبتم واما اموالكم
 فمقدرة فاما ما ورثتم فقد مسكت فمما اخبركم عندنا في اخبارنا عنكم
 وبانه مخصوص باوليات تصديق الله عليهم المروي عن النبي صلى الله
 عليه السلام قال ان الميت يسمع تخفون فما اصدت انتم فمما اخبركم
 في كتاب الجن ان من هذا الشرح انتهى انتهى فتح القدر في كتاب الجن
 هذا اخذ اكثر مشايخنا وهو ان الميت لا يسمع من غير ما يسمع
 به في كتاب الايمان في باب اليمين بالضرب لا يكره في كتاب الجن

لا يجتنب لانيما تتخذ على ما خبت فيهم والبيت الميت كبيت احد منكم الذي
 واورد قوله عليه الصلوة والسلام في اهل القبور انتم يا معشر الانبياء
 منهم واجابوا تارة بانه فرد ومن عايشه رضى الله عنها قال الميت كيف
 يقول عليه الصلوة والسلام ذلك الله تعالى يقول وما انت بمسئوم
 من في القبور وانك لا تسمع الموتى وتارة بان تلك خصوصية عليه السلام
 والسلام معجزة وزيادة حسرة وتارة بانه من ضرب المثل كما قال على
 رضى الله تعالى عنه وتشكل عليهم ما في مسلمة ان الميت ليسمع قرع من
 اذا ضربوا الالههم الا ان يخصوا ذلك بالاول الوضع في القبر مقدما
 جميعا بينه وبين الاتيين فانهم اتفقوا ان تحقيق عدم سماعهم فانه
 تعالى شبه الكفار بالموتى لعدم افادة بعد سماعهم وهو فرغ من عدم
 سماع الموتى انتهى في العيني شرح الكفر بعبادته هكذا اليقين في الضمير
 والقتل وغير ذلك ولو قال رجل ان ضربتك فبعدى حروان كسوتك
 فعلى كذا وان كلمت فامراني طاق وان دخلت عليك فامتنع
 تنفيذ يمينه بالحياة اى بحياة المخاطب حتى لو فعل به هذه الاشياء
 بعد موت المخاطب لا يجتنب لان هذه الاشياء لا يتحقق في الميت
 الضرب ايقاع الاله وبعد الموت لا يتصور ومنعذب في القبر
 فيه الحياة على الصحيح وان اختلفوا في كيفية ما الى ان قال وانك
 الاتهام فلا يتحقق في الميت فان قلت قال النبي صلى الله عليه وسلم
 لقتلى بدر من المشركين هل وجدتم ما وعد ربكم حقا قلت بلى

عائشة رضي الله عنها وقالت قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وما انت
 بمسمع من في القبور ولئن ثبت فهو مختص بالنبي صلى الله عليه وسلم
 ويجوز ان يكون ذلك لو غط الأحياء لا على سبيل الخطاب للموتى
 انتهى وفي المستخلص شرح الشرح قال ان كلمتك وضدي جرو كل بعد موته
 لا بحيث لان المقصود من الكلام لا فهمام وهذا لا يتحقق في الميت فان قيل
 قد روي ان النبي صلى الله عليه وسلم قد كلم أصحاب القليب من
 اهل البدر من الكفار حين القاهم في القليب قام على رأس القليب وقال عليه
 الصلوة والسلام هل وجدتموها عند ربكم حقاً فقال عمر اتعلم بالميت
 يا رسول الله فقال عليه الصلوة ما انتم باسمع من هؤلاء قلنا هاهنا
 غير ثابت لقوله تعالى انك لا تسمع الموتى وقوله وما انت بمسمع من
 في القبور وان ثبت فهو محجة لرسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل
 بل المقصود من ذلك وعظ الأحياء لا فهمام للموتى انتهى وفي الكفاية
 شرح الهداية بقوله ولك الكلام بان حلف لا يكلم فلا نا ولا يدخل
 دار فلان لان المقصود من الكلام لا فهمام وهذا لا يسمع وهذا لا يتحقق
 بعد الموت فان قيل روي ان علي بن بدر من المشركين لما القوا في القليب
 قام رسول الله صلى الله عليه وسلم برأس القليب قال هل وجدتموها
 عند ربكم حقاً وقال عمر اكلم الميت يا رسول الله فقال ما انتم باسمع
 من هؤلاء قلنا غير ثابت فانه لا يخرج هذا الحديث عائشة رضي الله
 عنها قالت قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وما انت بمسمع من في القبور

تیرا و صحیح بیان ذالک معجزة رسول الله صلی الله علیه و سلم و سید المرسلین
 علیهم السلام و غطای اسماء و لا افهام الموقی و نظیره ما روی ان ابن عباس
 رضی الله عنه کان اذا اتی القاس قال السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
 اما بعد انکم فقد نکلتم و اما اموالکم فقد قسمت و اما ابرارکم فقد سکت
 و اما اخیلکم عندنا فما حینئذنا عندکم و کان ذالک علی سبیل الدعاء
 الیه و لا علی سبیل الخطاب و الاذات و الله و فی غیر قیامه لا مشغول
 من طاف بباب امیر المؤمنین و انراقتی بحیث نقل عبارات طویله مغایر
 رونق داده که ازین قدر کثرت ثابت است جان انکه از چندین کتاب و کتب معتبره
 بحیث ثابت می شود و کثرت اضافی و احکم حدیث طویل و عریض و اگر از کثرت که و نفس
 داده که و آن غیر نیست و درین کتب مذکوره هیچ یک از کتب مذکوره نیست و اگر این
 است بلکه نهیب بودن صاحب آن کتاب هم نیست و بلکه از بعضی اینها ضابطه واضح
 از صاحب کتاب آن نهیب هیچ نیست و ذکر آن است و سبب استلال بر هر یک از کتب معتبره
 واقع گردیده و در تحقیق این سبب از علم قدیم نیست و پیوسته و پیوسته و پیوسته
 داده و تعلیم و احکم که عبارت قبح التذیر است از این بار طایفه و درین بار طایفه
 طایفه اصل نقل می شود و اما در این بار طایفه و درین بار طایفه و درین بار طایفه
 باید و در کتاب الاشیاء و التذیر و درین بار طایفه و درین بار طایفه و درین بار طایفه
 عبارت آن این است و اما الطینین و غیره و درین بار طایفه و درین بار طایفه و درین بار طایفه
 بحقیق و ادویه و درین بار طایفه و درین بار طایفه و درین بار طایفه و درین بار طایفه
 لا و درین بار طایفه و درین بار طایفه و درین بار طایفه و درین بار طایفه و درین بار طایفه

عليه في دار الدنيا شهادة ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله ولا يشك
ان النطق لا يجوز اخر اجابه بوجه قبيح الا بالليل فيم تعبسه وما في الكتاب
من انه ان كان واثق مسلما لم يجز له ان يموت ولا ان يفيد بغيره الا ان
يقضي ان القصة منه المذكورة في وقت حضور الشيطان وهذا لا يقيد من الموت
وقد ذكرنا في الشق الاول والا حينا ج اليه في حق ذكره كشيت الجنان من
السمان ففي الفائدة مطلقا ممنوع نعم الفايده الاصلية متفق
عندنا ان من كتب كتاب هذه المي اذهنا عند اكثر مشايخنا هو ان
لا يصح عندهم على ما صرحوا به في كتاب الايمان في باب الايمان في الدنيا
او ما لا يكون كماله ميتا لم يثبت انما لا يقعد على ما جئت فيه وبالجملة
انما انما لا يصح عدم السماع واورد قوله عليه السلام في ان الله عليه
ما استمع لما اقول منهم واجابوا ناسرا بانهم مردود من عايشه
منه في الله عنهما اذ قالت كيف يقول عليه السلام في ذلك والله تعالى
يقول وما انت تسمع من في القبور وانما لا تسمع الموت وتارة ان تسمع
خصوصية له عليه السلام بحجرة ونبأه حجرة على الكافرين تعالى
بانه من ضرب المثل كما قال علي رضي الله عنه وتشكل عليهم ما في
ان الميت لا يسمع قبح دعا الله اذا نصر قوا اللهم لا ان يخصوا الله
انهم في القبر مقدمة للسؤال جميعا بنيه وبغير الايتين فانهم ما يقيد
فيقول الله من سماعهم فانه تعالى يتبني الله اناس بالموتى لا واحد
منهم في غيرهم من سماع الموتى بل الله على هذا ينبغي ان يكون

یافتن المیت علی و ذی هب الامام الا عظم و المقصدی المکرم و من الملقب فهو
 علی مذهب الاعتزالی و علماء اهل سنت که حدیث نقلواست که بابر تلقین مخفی نقل
 کرده و در لفظ مولی عجز از اختیار نموده اند و نشان و به اختصار مجاز عدم سماع سنی
 نیست بلکه امری دیگر است و آن اینکه مقصود تحقیق که بودن لا اله الا الله اخر کلام است
 است فاضل نمی شود چنانکه در عینی شرح می آیند کور و المراد از سی قول و من الملقب
 بطریق الحی از باخته سار ما حول الیه و ذالک لان التلقین ما بطا و عدم الملقب
 و حصول ذلک من المیت محال فامریایه حقیقه یکون امر المعاجز عند العقل و العقل
 یا بانه قوی حمله علی هذا المعنی فانقلت عند اهل السنة علی الحقیقه
 لا ینحجب علی ما جاءت به الآثار فلو یحل علی المعجزات قلت لان
 المقصود من ذالک ان یکون اخر کلام المیت کلمه الشهاده فالتلقین
 فی قبره لا یمکن بعد المقصود و قد قال علیه السلام من کان اخر کلامه
 قول لا اله الا الله دخل الجنة مرواه ابو هريره و ما یعین تلقین بعد دفن
 بسبب عدم سماع فیتذکر معتزله و اختلاف اهل سنت در استحباب و عدم استحباب
 آن راجع است بصحت خبر و عدم صحت آن و تحقیق این امر در محل خود خواهد آمد تا قی فائده
 استبعاد این امر که از شیایخ خفیه معتزله چگونه مراد باشد یا حنفی معتزله را چگونه متشیخ خود
 قرار دهد این استبعاد محض از ما و اقوی وجهالت است خفیه باعتبار دیگر و اعتزال باعتبار
 دیگر زیرا برادر مردم از معتزله مرید و زیاده و غیر هم حنفی نبوده اند خصوصاً معتزله که در فروع علی
 چندان تصرف نموده و در کتب خفیه نیز از این هزار روایت از معتزله موجود همین قیادی
 فیکر که بحیثیای از او نقل نموده که از هزاران در محضر شیخ و سطرانی و ابو علی و فاضل الحیاء

وغيره شرايع معتزله چقدر روایت ميکند و بچطور ياد ميکند اول آنکه در کتاب نوشته
از معتزلي نقل نموده و در باب نزول القاري في نويسيد قال رضي الله عنه مسائل
استاذنا علامه الاولين ابرهات الاله المطرزي قدس الله روحه و
اجاز الله در اين کتاب القدر روایت نموده است که القدر از يک ان کم خواهد بود و بنديک
بغير ظاهر است و در باب ذبايح از قاضي عبد الجبار و محمد الاثيري جمالي نقل نموده عن
ابي علي انه يحل ذبيحة المجيرة اذا كانت ابااء هم مجيرة فانهم كاهل
الذمة و ان كان ابااء هم من اهل العدل لم يحل لانهم بمنزلة المرتدين
و بنده اين مستطراحم در کتاب خفيه موجود و در او از مجرّه ابن سنت که معتزله خود را اهل
حلال و اهل سنت را مجرّه ميگویند و صاحب است از و نظاير اشتباه افتاد که
لا يحل ذبيحة المجبري ان كان ابوه و يساوا ان كان جابرا محلت و صاحبها
در الحارم بران راه رفت و گفته لا يحل ذبيحة جبري ابوه مني و لو ابوه جابريا
محلت امشاه لانه صاذا كره فنهو الا ان كان مني سدا بر اعتزال است چنانچه حموي در
شرح بشاره نوشته قيل عليه هذه المسألة مذکور في القينة و عبادته
من ابراهيم علي انه يحل ذبيحة المجيرة ان كانت ابااء هم مجيرة فانهم كاهل
الذمة و ان كانت ابااء هم من اهل العدل لم يحل لانهم بمنزلة المرتدين
انتهى و صاحبها على الاعتزال الصريح و العلي ان الم لا يفتقر له مع ظاهر هو
من القينة انتهى و المراد باني علي علي الجبائي احد مشايخ الاعتزال و مراد
بالمجيرة اهل السنة و الجماعة كما يسمع عنه كلامه البيهقي الخفي في
تفسيره و كان الم فمصرات المراد المجيرة المجتر و لا جبر ليس انك كما تسمي

ذلك من تتبع كتاب الكلام وأن مشاء ما وقع فيه التمسك به من
 إلى معرفة الفرق بين الجارية والمجرة وقد علمت الجارية من الجارية
 من أهل الهواء والماء في الخبر الثاني من قوله في خبر أبي بصير
 عن ابن صاحب قيمه منقول استجاب صاحب در الخمار من قوله قد افصح الزاهد
 عن اعتزاله في هذا المقام ووردت العلوم سطوره منها القيمة لجملة الذين
 بن محمد الزاهد في الجوارح الغرسي وله شرح القدر ودي وازدوا
 في بعض من أبا كوتخان نفقه على مريد الحماطي ومن هاهنا
 وغيرها وقرأ الكلام على يوسف السكاكي وقرأ المروفت والروايات
 على الشيخ رشيد الدين القاسمي وانه قد مرر بها من شرفه الا ان
 وله كتاب نرا لا يمه وكتاب النجاشي في الأصول والفتاوى وغيرها
 ولكن كان على مذهب الاعتزال ولم يمه الا يصح فقاوم في مذهب
 فبغات كرم لا حظ كسند الذين امر بالانال است علام كفي في در طهقات
 بشير من حيات في التتبع ادركت على اسرار في بعض
 اخذ هذا من العلم عنه قولاً لم ابا يوسف واحذر الفقهاء عنه
 عليه وبرز فيه حتى صار من اخص اصحابه وله تصانيف مروايات
 كثير عن ابي يوسف في الحسين النعماني مذهب وهاهنا
 الامام الكاظم في الحسين بن علي البصري المعتبر كان في
 من الخبر الثاني في الكلام ما وجد في التتبع في الجارية
 في العلم لا يمه في التتبع في التتبع في التتبع في التتبع

امام عصره بلامدافعه و بعد آن سیکویدگان مراکار العلماء الخفیه خفی
 المذهب متهتری المعتقد و بانی دیگر سیکوید الشیخ الامام برهان الدین
 علامه الدیانا الحسین الی ملکادم عمید السیاده علی المظفری الحرانی
 محمد اوجانی از جمعی مشتاء و المکنی بانی المظفر و ابی الفتح و کان لسان
 مجید و ان فی زمانه و سبحان الیمان فی اوله عذیم الظیر فی الحق
 و اصول فقید الشل فی قیرض العلم و تاصیله بعد آن سیکوید و روی الله
 کان راسا فی الاعتزال و بانی دیگر سیکوید الشیخ العلامة الامام شرح
 الدین یوسف بن ابی بکر محمد ابو یعقوب السکالی الخوارزمی اخذ الفروج
 و الاصول عن شیخ الاسلام عمه و الدینیدین محمد الحناطی اه
 ورافعی در کتابه دین فی ذلک اصل العلم و قریب من مروج قاضی القضاة محمد بن
 بن اسید الفقیه ابو نصر النخاسی فی توبیر و کتاب طاهر السید احمد قریب فقیه و انقول
 من ذلک انی حنیفه مرجع الله تعالی و له الطبع القوی و الشجر الحیدر و الخصا
 المرصیه الا انه کان شدید فی الاعتزال شاه ولی الله کتاب ابتداء نوشته
 ایه الاتحاد یت و الاثار الی علیها ابتداء مذهب ابی حنیفه فقد دو قیا
 مسالسا بالافهماء الخفیین فیهم کتاب الاثار الامام محمد بن الحسن الی
 ان قال و فی ضعف الموطا نایف الامام محمد بن عوفی بلی الله الخیر ام الی اخره
 و درین سلسله شمار کرد مطری و فرمندی را هم غرض اگر استقصای این باب شود
 شود کتابی نمیکرد و بلکه این فرموده را یعنی خفیه را اسمی است خاص و ان خفلی چنانچه
 فرموده الطوم مذکور است حالا نمکی و استعدادی نماید و درینکه از تشایخ و در کلام این

مقرر اولاً بعد اطلاق کلمه بفتح شایع است اهل علم علم اطلاق میکنند و فرموده اند
 به حالت چنانچه موجب کتب خود از قنیه نقل میکنند و لیکن سید اندکرا در معانی است
 از قول بزرگواران که در این کتاب است که در این کتاب است و حال آنکه در این کتاب
 و قمر معانی است که در این کتاب است که در این کتاب است و قمر معانی است که در این کتاب
 در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب
 صریح منافی و معنی عجیب است که بجز اول و آخر راست نموده بانی از کتب است
 نموده بدان کتب هم مذکور نیست که این مذکور نیست بلکه چیزی در شرح است
 حواصی بر کتب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب
 جواب داده اند که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب
 چه در کتب مضمونه موجود است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب
 عبارت نقل کرده در همان کتب هم در اول این امر موجود در کافی نوشته است که در این کتاب
 ان الاقطار المستعملة في الايمان مبنية على الحرف عندنا في الحرف
 ولنا ان غرض الخلف ماصو المتعارف فيقيد باصو غرضه لا تروى و
 حلف اي لا يستغنى بالسراج او لا يجلس على البيت الطاهر من شيا
 او يجلس على الارض لا يجلس و ان سمي في القرات انفس السراج او لا
 بها طارجل جالت لا يلايه قبل بيتا لا يجلس يد غول الكعبة و السراج
 والبيعة والكنيسة والدرهات وظلة باب الدار والبيت والبيت
 اخر ما قال في الجواب في البصيرة بناء على ما في حرمات امر في الكعبة
 بخت لان هذا فهم على هيئت اليهود في من هذا البصيرة

على ما في المتن وشرح قول ما تلو حلف لا ياكل لحم الميت
 تحت في ريب مبنى الايمان على العرف وشرح قول او من حلف
 لا ياكل راسا فبنيته على ما كتب التاثير ويا ع في المص مشورا بسب
 وكان يوسيفه يقول ولا يدخل فيه راس الا بئس البقر والغنم لما
 مرأى من عادة اهل الكوفة في هذه الثلاثة ثم ذكرها هذه العادة
 في الاصل فرجع وقال بحثت في راس الغنم والبقر خاصة ثم ان ابايو
 من الماشية اهدا عادة اهل بغداد وما سير البطلان انهم لا يفعلون
 ذلك الا في راس الغنم فعلم انه اختلف في بعض من لا يختلف
 في بعض من كان والعرف انما هو اصلا في الايمان التماس قول حلف
 ولا ياكل لحم الميت لم تحت في ريب وجهه انما هو ان هذا لا
 ينبغي ان لا يجمع في المصنف بما لم يمتده في كتابه المذكورين بقدره وروى
 في شرح كثر جوده ان عندنا في العرف وعند الشافعي واحمد على
 طائفة وعنده مالك على ما في كلام القليل وروى القدير وباب البين
 في قول من يوب قوله لا يدخل بيتا فدخل الكعبة او المسجد او الكنيسة
 وعنده اليهود والبيعة وهي من خصائص النصارى لم تحت لان الاصل
 في ما في ريبه على العرف عندنا على الحقيقة اللغوية كما نقل
 الشافعي ولا على الاستعمال القراني كما عند مالك وعلى النية
 كما عند احمد يروى في القدير وباب البين في الكلام نصيحتا
 من حلف لا ياكله ولا ياكله ومن يحنه يجمع كلامه في

سكاته منه الا انما يثبت لانه قد كلفه ووصل الى سماعه الا انه لم
يفهم لونه فصار كما اذا ناداه وهو يحث لسمع لانه لم يفهم لونه فاداه
فانه يحث في هذا الان العلم بوصول صوته الى صاحبه غير ثابت فاداه
على فطنة دالته فحكوبه وهو كونه يحث لو كان مصغيا سالما لسمع
ولهذا لو كان اصم حث وفي بعض روايات اليسوط بشرطه ان يوقظ فاداه
قال في بعضها فناداه او ايقظه وفي بعضها فناداه او ايقظه قال فاداه
مشايخنا لانه اذا لم يثبت به بكلامه صار كما اذا ناداه من بعد حثه
بحث لا يسمع صوته فصلا عن ان يميز حرفه وفي دالته يكون لا يسمع
لا متكلما ناديا فصلا كما لو كان من سالا يحث فاداه فاداه فاداه
لانه صح ان يقال كما اذا كان يحث لولا الصيغ لسمع لا يقال في البيت
كذلك لولا الميت لسمع لانه يقول بعينه لا يسمع لانه لا يسمع لانه لا يسمع
هو الكلام معه ولان الغرض من الحث على ترك الكلام ان يسمع لانه لا يسمع
وفذلك لا يتحقق في الميت ولا المعيد الذي لا يسمع لانه لا يسمع لانه لا يسمع
الى اخره وهو مران باب مويوب ولو حلف لا يفعله لا يثبت لانه لا يثبت لانه لا يثبت
بشانه وكذلك لا يثبت لانه لا يثبت لانه لا يثبت لانه لا يثبت لانه لا يثبت
اليه كما ما اوامر مل وسولا لا يحث لانه لا يسمع لانه لا يسمع لانه لا يسمع
لما لا يسمع لانه لا يسمع لانه لا يسمع لانه لا يسمع لانه لا يسمع لانه لا يسمع
لانه لا يسمع لانه لا يسمع لانه لا يسمع لانه لا يسمع لانه لا يسمع لانه لا يسمع
لانه لا يسمع لانه لا يسمع لانه لا يسمع لانه لا يسمع لانه لا يسمع لانه لا يسمع

وکذا المراد بالدخول عليه نزياته بنفسه لا بزيارة قبره وما وقع في قصته
 ضربا يوجب عليه السلام امراته وكلام النبي صلى الله عليه وسلم
 مع قتلى بدر من المشركين فالجواب بعد التيقن ان الفقهاء في مسائل
 الايمان مخصوصا بالحنفية كانوا يعتبرون العرف العام ولا اشتغال لهم
 في غيره كذا في العمان بين ذكر عدم سماع موتي ودرطي كلام بضمن ايراد سوال و جواب بطريق
 بحث و موافق آنچه كه عادت شرح و محققين است در ذيل ادعاست و جوه استحقاق
 گرفته و مسند سماع موتي از علم فقہيت چنانچه مجيب هم در محل طعن بر سائل ميگويد كه
 جواز و كراهه از افعال و اعمال ميشود و اين متعلق باخبار است كه اين امر ثابت است
 باني انتهي و فقہيت بمرام قسم اول و ثانی از فقہيت و نه محاش علم فقہ بلكه مقام بيان
 فن ديگر پس با وجود اظهار بر ميخي رجوع كردن تحقيق مسند از اخبار كه محل اوست
 و مستحب نقل از فن ديگر كه محل تحقيق آنست بلكه استطراد او را كه كور كرده و كلاميكه در حد
 نموده مخالف اصول فن مآلي از شناعت ميت و استدلالات بآين عبارات است
 فقيه و نه شايان محدث علاوه بران درين كتب عدم سماع موتي عام است كلام و كلام
 را و مجيب در جواب سوال نوب دوم نوشته سماعت موتي سلام زيار از شرح مستحبه
 ملا علي قاري از سيوطي نقل نموده بكذا عبارت قال السيوطي و اخراج الفضلي
 عن ابى هريرة رضي الله عنه قال اخبرني عن ابي هريرة عن رسول الله ان طرقت
 علي الموتى فيقول من كلامي انكلم به اذا امرت عليهم قال قل السلام
 عليهم اهل القبور من المسلمين المؤمنين انتم لنا مسلمون و محققان كذا
 وانا انشاء الله بكم لاحق قال ابو نردين ليعلمون ولكن لا يشهدون

بجواب ای که میگوید که لا یفهم ویدون نیست که لا یفهم انقیادی بر کارگاهان و عبادان
 انش عزم سماع مطلقاً ثابت گردیده این جواب سهال نوزدهم چگونه راست خواهد بود که اگر
 که بدین سبب از فقه نیست متعلق با اخبار است و در خبر سماع سلام آمده چنانچه ثانیاً علمای
 از سیوطی نقل نموده برین تقدیر آنچه در باب سماع کلام هم ملاحظاتی قاری نقل نموده
 باشد و یا سیوطی ذکر کرده باشد البته قابل تسلیم و تریکیم و دو بهر ابیعی چه باشد
 علمای خفیه که بر تریکیم یا معیت رسیده آنچه هر دست دست میدهند نقل نموده بعد از آن
 نیز کتاب سیوطی که اگر بخفیه حواله بران نموده اند و از دیگر اخبار نقل نخواهم کرد ملاحظاتی
 قاری در شرح نقد کبر نقل نموده قال القولوی و لا حصل فی ذلک عند اهل
 النسبة ان لا انسان ان يجعل ثواب عماله بغيره صلوة او صوم او
 صدقة او حج او غيرها و الشافعی جوز هذا فی الصدقة والعهد ان
 للمالیه وجوزة فی الحج فاذا اقرع علی القبر لم یثبت احقر المستمع و بهر حال
 ثواب القران الی الموتی و ثواب الصلوة والصوم و جمیع الطاعات
 غیر للمالیه و عند ابی حنیفة و اصحابه یجوز ثواب و ثواب الی مالیه
 متبایع المانع من ذلک بقوله تعالی وان لیس للانسان الا ما سعى
 و بقول علیه السلام اذ مات فزاد من تقطع عمله الحديث و الجواب ان
 الآية حجة لنا لان الذي اهدى ثواب عمله بغيره سعى فی الصلوة
 الثواب الی ذلک الغیر فیکون له ما سعى به ذلک الایة و لا یكون له ما سعى
 الا فی حصول الثواب الیه فكانت الحجة لنا لا علینا و اما الحدیث فیه
 علی استطاع عمله ونحن نقول به و انما الکلام فی حصول ثواب غیره

اليه والتوصل للثواب الى ما نيت من الله سبحانه لان الميت لا يفسد
 نفسه والقرب والبعيد سواء في قدره الحق سبحانه ودر مقامه در
 شرح حديث جبريل نوحته واستحب العلماء قراءة القرآن عند القبر
 لهذا الحديث اذ تلاوة القرآن اولى بالتخفيف من تسبيح الجريد ودر
 شرح حديث صلوا على فان صلواتكم تغني حيث كنتم في رزق
 قال الله تعالى والذين اتوا بالثمن التكية القدسية اذا خرج من
 عن العلق ان يدبنة عبرت والصلت بالملاء الاعلى والى
 بما يحب فترى الكل كالمشاهد ينفسها اوبيا بمبارك الملائكة
 وفيه سر يطالع عليه من تيسره ودر شرح حديث ان الله
 على الامم عز وجل تأكل اجساد الانبياء سينب و ليس الا مراكب
 عرض وسامع بعد موتهم ورايهم فان سائر الاموات انما هم
 في حالهم ولا يرون غير حالهم اعمال اقاربهم في جنة
 الانبياء يكون حيواتهم على الوجه الاكمل ويحصل لبعضهم
 من النبوة والاوتياء والعلماء لقط الاوتى تحفظ اذن النبوة
 الظاهر بل بالانوار بالصلوة والقراءة ونحوها في ظهوره
 الى قيام الله امة الاخرة وهذا السائل كالمشاهد كرها السبيل
 كتابه شرح العهد ودر في احوال القبر بالاجساد والهيئات
 الصريحة قال ابن كثير وما اعلم من ثواب عبادة الانبياء
 وما يستبدون ويصلون في قبرهم من ثواب الله تعالى

والشراب كاللاذكية امر لا مر فيه وقد صنف البيهقي خبره في
 ذلك وهم دران كتاب شرح حديث ذكر بجاي ويكره في ثوب ان كل
 اجساد الانبياء اى جميع اجزاءهم فلا فرق بينهم في المآل ولذا قيل
 اولياء الله لا يموتون ولكن ينتقلون من دار الى دار وفيه انما اشار
 الى ان العرض على جميع الروح والجسد عجالات بخلافهم ومن في
 من الشهداء والا ولىاء فان عرض الامور ومعرفه الاشياء انما هي
 بازواجهم مع بعض اجسادهم فبنى الله بمقتل الحسن الاختصاص
 الاكل والظاهر هو الاول لانه راي موسى في ايات مختلفة في
 متعددة وهو جاز عقلا كما وورد به البحر الصادق اى اى
 يترقى ثم رقا معنويا فان الله تعالى قال في حق الشهداء من
 احياء محمد بنهم يترقون فكيف سيدهم بل يترقونهم لانه
 له انهم من ثبته الشهادته مع السعادت باكل المشاهدة الله ورواه
 ابنه قال ولا ينال ان يكون هناك سرق حسنى ايم وهو
 المتأدرو قد جمع ان ازواج الشهداء في اجيال من طير خضر فقال
 ثمة الجنة سواة الترمذى عن كعب بن مالك وثي دوايد
 الشهداء فاجوا طير خضر تسرع في الجنة حيث شاءت وتناول
 ثمرها ثم راوى الى قتاديل تحت العرض ثم راس الامام وبعث
 قال النبي صلى الله عليه وسلم والذى نفسى بيده صلى الله عليه
 وسلم يبدى ما انتم يا سمع لما اقول منهم منعاو يا سمع

ما انتم باسمع منهم لكن لا يجيبون في شرح مسلم النووي قال
 قيل ان لليت لسمع عما يظا هر هذا الحديث في نفسه فطردانه فخر
 هو لا ورد عليها القاضي وقال يحمل اسماءهم علم ما يحمل عليه سماع
 الموتى في احاديث عذاب القبر فقتلها التي لا مدفع لانه او خذ اليك
 واحياء جزء فيهم يعقلون به وليس جرح في الوقت الذي يريد الله
 قال الشيخ هذا هو المختار قال بن الهمام في شرح الهداية اعلم ان
 اكثر المشايخ الخفية على ان لليت لا يسمع على ما صرح جوابه في كتاب
 الايمان لو حلف لا يكله فكله ميتا لا يجتنبها متفق على ما بحث
 فيهم ولليت ليس فذلك اقول هذا منهم منبى على ابن منبى بن تان
 على العرف فلا يلزم منه نفى حقيقته السماع كما قالوا فيتم حلفا
 ياكل اللحم فاكل السمك مع انه تعالى سماه طم ايريا قال وجابوا عن
 هذا الحديث تارة بانه مردود عن عائشة قالت كيف يقول صلى الله
 عليه وسلم ذلك والله تعالى يقول وما انت بمسمع منى القبور
 انك لا تسمع الموتى اقول الحديث المتفق عليه لا يسمع ان يكون مردود
 لاسماء ولا منافاة بينه وبين القرآن لان المراد من الموتى الكفار
 والنفى منتصب على نفى النفع لا على مطلق السمع كقولنا تعالى سمع
 لكم عني فسمعه لا يعقلون او على نفى الجواب المترتب على السمع قال البيهقي
 في قوله تعالى لا تسمع الموتى وهم مثلهم لما سدد عن خلق سماعا
 ان الله يسمع من يشاء اى يبدىه فيوقفه فيهم ايا تدعوا واما

يعطائه وما انت تسمع من في القبر قوئخ لتمثيل المصيرين على الكفر
بالاموات والمبالغة في افراط عنهم انتهى فالاية من قبيل انك
لا تهدي من اجبت ولكن الله يهدي من يشاء ثم قال وناراً
بان ثلاث خصوصية له صلى الله عليه وسلم معجزة وزيادة
محيرة على الكافرين اقول بردة قول قيادة الاتي وبردة ان الاختصاص
لا يعم الابدي ليل وهو مفقود ههنا بل السؤال والجواب بما فيانه
وان ناراً بآية من ضرب المثل اقول وبدفعه جوابه صلى الله
عليه وسلم قال وشكل عليهم خير مسلم ان الميت يسمع قريح نهارهم
انهم يرضون الله لان يخصوا ذلك باول الوضع في القبر مقدماً
السؤال بجوابه وبذاتين فانهما يفيدان تحقق عدم سماعهم
ثان الله تعالى يشبه الكفار بالموتى لا فائدة بعد سماعهم وهو فرع
منهم فماع الموتى انتهى وهو كما ترى فيدفع نقص لا يحصل لا يجمع
مع ان ما ورث من السلام على الموتى يرد على التخصيص باول احوال
الدفن والله اعلم شفق عليه ويزاد النجاشي قال فتادة احبهم الله
حتى اسمعهم قوله قن بني او تصغير اى تحقير او فقه اى انتقاماً وحسرة
ونماى تحسراته ما وكان الارزى اخذ الاختصاص من هذه القول
وهو خلاف قول الجمهور كما هو مبين في شرح الصدور في احوال
الانبياء وشرح فقد اكبرى نوبه واحادة الروح اى ردها وتعلقها
الى الجسد اى جسده بجميع اجزائها وبعضها محببة او شغوفة تحق

في السلسلة خلاف المعتزلة وبعض الرافضة وقد ورد الاحاديث المتطاهرة
 في الجني المتواترة في المعنى في تحقيق حال البرزخ والعقبى وقد استوفى فيها
 شيخنا شيخنا الجلال السيوطي في كتابه المسمى بشرح الصدوق في
 احوال القبور وفي الكتاب الاخر المسمى بيد ورا السافرة في احوال الاخر
 اعمليت بهما ان كنت تريد الاصلاح وارتفاع النزاع من الطباع ومجمل
 الاولة قوله تعالى يعرضون عليها عذر واوعشيا اي قبل القيمة وذلك
 في القبر يدل قوله تعالى يوم يقوم الساعة الآية وكذلك قوله ولست بظالم
 من العذاب الا في دون العذاب الاكبر وقوله من اعرض عن ذكرى
 فان له معيشة ضنكا الآية فكانها ايضا ماخذ قول الامام ومن قيل قول الله
 ومنظر القبر حق وعذابه اي ايلامه هو كابد الكفار كل واحد استحقاقه
 المسلمين في نيران اي عصاة المسلمين كما في نسخة وكذا في نسخة لبعض
 المؤمنين حق وقد ورد ان القبر روضة من رياض الجنة وفي نسخة من
 حفرة النيران رواه الترمذي والطبراني وفي الحديث ان القبر اول
 منازل الاخرة فان نجي منه فمعه ابيير منه وان لم ينج منه فمعه
 بعده اسد منه رواه الترمذي والنسائي والحاكم البيهقي عن
 عثمان بن عفان رضى الله عنه واصله ان اهل الحق القبر في الجنة
 تعالى يخلق في البيت من حريق في القبر فدرهمها البرزخ وان كان استسلم
 في آفة هل بعد الروح عليه فالله قول عز وجل خيفة التوقف الا ان
 كلامه هذا يدل على ان الروح انما هي ابدا في القبر لا في الدنيا

ولا ينفرد دون الروح وقيل قد يصور لا تترى ان التلم لم يخرج
روحه ويكون روحه متصلا بجسده حتى ينالم في المنام ويتبعه
بالبشرى من اهل الله على انعام اهل الطاعة وايار اهل
النسبة قوله سبحانه ولا تحسب الذين قتلوا في سبيل الله امواتا
بل عباد عظيم يرهم يرزقون فرحين انا هو الاية وقوله تعالى هما
خطا ثم اغفر لهم انما خلونا لانا فان الاصل في وضع القاء العقاب
واختلف انه بالروح او بالبدن او بهما وهما لا يفرق بينهما الا بالروح
محتلة ولا تستغل بكيفية ودر شرح قول انا ومنها ان المقتول ميت
لله ذلك المقدر موته في اريد اهل السنة والجماعة على
الاجماع ومهم قول الاجماع على ذلك محمد بن نصر المروزي
واين قتيبة وغيره واختلف الناس هل يبيت الروح ام لا
فقال طائفة يموت لانها نفس وكل نفس ذائقة الموت وقال اخرون
لا يموت فانها خلقت لبقاء وانما تموت الايمان وقد دل على ذلك
الايمان الوارثة في تعذيب الادمي واصل ابراهيم الفارقة الى ان
يحيوها الله تعالى في احياءهم انما علم ان الروح لها بالبدن
انواع من العلق متغايرة الاول علقها في البطن الثاني
علقها في الرحم في حال النماء فعلقها في الرحم وعلقها
ومواودة من وجهه والرابع علقها في البطن فعلقها في البطن
مستقيمة عنه فاما الوفاة فعلقها في البطن فعلقها في البطن

البسته فأورد مدحها إليه وقت سلام المسلم عليه وورد له السلام
فنفق نعالهم حين نقول عنه وهذا الرد عادة خاصة لا يوجب حجب
البدن قبل يوم القيمة الخامسة تتعلق به يوم يعثب الأجنة بطوار
أفواج تتعلقها إذا لا يقبل اليدين منعه موتا ولا نورا ولا شيئا من البعاد
وليس السؤال في البرزخ للروح وحدها كما قال فخر رضى الله عنه وأفسد
منه قول من قال أنه للبدن بلادوح والأجساد في الجنة والآخرة
والحاصل أن أحكام الدنيا على الأبدان والأرواح تتبع لها وأحكام
البرزخ على الأرواح والأبدان تتبع لها وأحكام الحشر والنشر والآخرة
والأجساد جميعا وشيخ عبدالحق درجزبشكوة درباب زیارت حضرت
سمن عایشه رضی الله عنهما قالت كنت ادخل بيتي الذي قد
كنت يوم من كه مي در آمدم فانه خود را که دروي مدفون بود پيرنجد اصلي الله عليه وسلم
وابو بكر نیز مدفون بود دروي واني واضع قولي و حالاً که من بنده وافقده بودم
جامه خود را يعني اورا از بدن واقول انما هو نروحي و ابی و سیکتم بدل خود
یا اگر پرسند از ان کسی ميت مدفون مگر شوهر من که انحضرت صلی الله علیه وسلم است
پدر من که ابی بکر است رضی الله عنه فلما دفن عمر من برگاه که دفن کرده اند
رضی الله عنهم فوالله ما دخلته الا وانا مستند وده علي ثيابي
پس بخدا در آمدم ان خانه را که مگر که بسته شده است بر من جامهای من چهار من عمر
از جهت شرم داشتن از عمر که پیکانه بود رواه احمد درین حدیث و یلی و اصح است
در جمادات ميت و علم وی واکه واجب است احترام ميت نزد زیارت وی

الحان و مواعیل او بر قدر مراتب ایشان چنانکه در حالت بیات ایشان بود
 که اگر این را در این است زیارت کنندگان خود را بر آن نوازند و بپای ایشان
 می‌نهند و در باب سوره حمد و حدیث قلب بدر می‌نویسد در این
 در این حدیث علی بن ابراهیم است در ثبوت سماع مرآت راه حصول علم ایشان
 را با خود دارد اگر چه میشود و همچنین در حدیث مسلم آمده است که میت می‌شنود که در وقت
 نماز مردم را در وقتیکه میگردد و از وفن و همچنین در زیارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 این تفسیر را آمده است که در این است که خطاب کرده و ایشان را و گفته سلام شما
 ای ابدا و در میان آن آمد شمار آنچه کرده بوده بودید و ما نیز از آن را و آنجا
 زیرا که خطاب با کسی که نشنود و در فهم معنای میت و نزدیک است
 و در حدیث ترمذی آمده است که چون زیارت کرد عایشه
 رضی الله عنها قبر برادر خود ابوبکر بن ابی بکر که خطاب کرده و او را و گفت اگر حاضر بودی
 در آن وقت زیارت می‌کردم ترا چنانچه در باب زیارت ابوبکر که ثبت و نقل کرده است
 شیخ بن ابراهیم و شرح هدایه که اگر شیخ حنفیه بر آنکه که میت می‌شنود و نصیر کرده و آن
 در کتاب الایمان که اگر کسی که گنجه خور که کلام بگوید کلام کرده و این از مردن او و آن
 می‌شنود و میگردد و بر او که وی میت و قایل به هم دارد و میت را تعیین میت
 در جواب داده و این از حدیث مسلم که ناطق است سماع میت و حق و حال مرد
 را اگر این معنی که بوقت نباهن میت بر قبر است از برای شنیدن سوال و این حدیث
 خطاب نماید و نیست و دلیل نیست بر آن و ظاهر حدیث آنست که این حالت را و آنست
 می‌شنود و این را و جواب داده اند از این حدیث که در این حدیث است و این حدیث

مهربانان کاهی بآنکه مخصوص است بمرتبه علی الله علیه و آله و سلم و محو و است
و زیاده حرمت است بر کائنات و پوشیده نماند که اصل حرام بود و احوال و احوال
جمل نتوان کرد و بروی تا قائم نشود و پس بر استیلا و سب و کینه
بران و بسبب حواس مراد را که را غایب است و بجز خلق باری تعالی است چنانکه در کتاب
مقرر شده است و کاهی جواب نیند باینکه از باب ضرب السل است و مراد حقیقت کاهی
و این از جواب اول بعید تر است و مبنای اعلان بر عود عادت است بر حقیقت و علم
و قوی ترین وجوه تاویل ایشان اینست که این روایت مرود است بر منماشته رضی الله
عنها که چون این را از عمر رضی الله عنه شنید گفت چگونه که این را از رسول الله صلی الله علیه
و سلم و حال آنکه میگوید ای تعالی انک لا تسمع للموتی و ما انت سمعهم فی
القبور و نیستی تو ای محمد سخن شنو از ده کسانی را که در قبر یا نام کن اقل الشیخ
الصالح و در جواب این نیز میگوید که تاویل کرده است برایشه بر کسی الله شهنشاه و گفته است
که مراد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم است که گویند شما الان میدانید که آنچه من میگویم حق
است و گفته که و هم شد عمر را که بجای علم سمع گفت با الحجا عایشه رضی الله عنها و دیگر
سماع موتی را و او استدل کرد باین روایت قرانی که مذکور شد و لای علیا جواب داد و
انقول عایشه رضی الله عنها و استدل لال و انقران و قبول باینکه اندین قول را
رضی الله عنها و در جواب این نیز نقل کرده اند از اسمعیلی که گفت بوفوز عایشه از پیغمبر خدا
روایت و خویش در دعوا مضرب علم از زیاده بران مقصود نباشد لکن سبیل عیش بسوی
است این گفته که نفس که نفس او باشد و دلالت کند بر شهادت خویش با استیلا بر آن و مراد
تقرانی است که در پیوسته است که اگر این تعالی گفته اند از پیغمبر خدا و این روایت

و کافرا و مشرکان و ستمگران و اهل ایمان است که حق را بدلیل آنکه این دو آیت نازل شده در
 دعوت کفر را بایست که اهل ایمان غرض را فایز نقد اند که مراد بوقی موقی الظهور
 و ظهور است که روی آن ذلهای مرده افتاده است و تحقیق ذکر کرده است
 در دعوت اهل ایمان که در این دعوت است محمد بن اسحاق با سناد صحیح و اتقان احمد بن حنبل بنحو
 حسن از راه مثل حدیث عمر آورده پس گوید که عایشه رضی الله عنها رجوع کرده از انکار
 نسبت آنحضرت است در روایت این صحابه که را زیراکوی رضی الله عنها حاضر
 بود در آن قضیه و در صحیح بخاری نیز مثل این کلام مذکور شده و متسک کرده اند
 جمیع اکابر سماع میکنند بقول قاضی که در آخر حدیث مذکور شد که حاصل او آنست
 که از آنحضرت وقتی وقت از میوه می بخشید که حاصل میشد بدان سماع و درین قول
 و آنحضرت به علی علیه وسلم که بطریق مجعذ واقع شده است و تحقیق
 یار او است بلکه هدایت الهی قادر است که اینجا در برابر موت نزد خدا پیدا کند و کسی
 که با سماع در سر زمان که بود همد برو بالذات توفیق و دید بخاشی دیگر است که فضا اگر از
 نسبت سماع شریک کنم با اعتبار آن که سماع بحال جمع می باشد و سماع بخاری
 عبارتست بگویم از نفوس نفعی علم لازم نمی آید و علم بروح بود که باقی است پس علم
 نمیکند و سماع حاصل شده بروح ابصار و سماع حیا که بعضی متکلمان
 من و غیر من را با علم سموعات و مبصرات تاویل کرده اند و تحقیق وارسته
 اخبار و آثار علم حق با سماع زیارت کنندگان و مشایخ ایشان را با آنکه
 آنست که زیارت روز جمعه بخوبی است زیرا که درین روز علم میت اتم و کامل می
 باشد و آنرا از این زیارت آنکه گفتند و آنرا گفتند که با سماع و حصول علم

موتی را در نسخ باحوال آفرین و تحقیق دین انما هم چنانکه گاشته کفایت و تنگدستی است و
چون شایسته مکن است علم باحوال و بیاد این دنیا و هر چه در آن است و در آن دنیا
آن یا وجود بقای روح و آیه است که کافران را جز اینست که در آن دنیا
سیرت از سوال نظر و فکر و این سخن و در تحت یاد آید و در آن دنیا
که خبر کند باین سخن که در راجع و خوشتر و باطل است و در سنت مملو و سخن آید با خبر و باطل است
و لایق است که در وجود و علم و موتی را بدین و اهل این سخن و در آن دنیا و باطل است
وین و گفتن من و بخدا و توفیق الهی و در شرح عربی میگردد اعلم ان هر چه در آن دنیا
علی صحت صریح فی ثبوت التمساع للموتی و حصول العلم لهم باین
و کذا فی حدیث مسطور ان المیت یسمع قرع نعالهم اذا انقضت امره
جاء فی زیارته صلی الله علیه و آله و سلم اهل البقیع السلام علیهم
الم کتاب محمد و قول السلام علیهم که در امر قوم یهود و انما هم و انما هم
انما هم و انما هم و انما انشاء الله بکم للاحقون فان المات و مع
لا یسمع و لا یفهم و لا یعقل و کذا بعد من العت و انیس هذا و الحق
به علیه الصلوٰه و السلام بل هی سنة مستقره و ان یزود التوفیق
فی حدیث الترمذی انه لما نزلت عائشه قد رافقه عبد الله
بن ابی بکر و انما قالت و الله لو حضرت ما دفنت الا حیه
و لو شوق لانت عاتر دانات و قد ذکر و انی توجیه قول صلی الله
علیه و آله و سلم ان المیت یسمع و انیس المراد المنع من توجیه
عبارات بل المراد انه لما لم یفهم من معنی مراد السلام ان

في هذا الكتاب الذي هو كتاب الايمان لو حالف لا يكله فكيف
 ما جئت ففهمتم اني لميت ليسك واجي
 ودرت مسامو الناطق مع الميت قرع تعالى به فمخصوصا
 اهل مكة من السوان هو حلف انما هو بل الطاهر ان
 صلة له في القدر فما جابل عن هذا الحديث المذكور
 اب تاسع بان تلك حفن سعة له صلى الله عليه واله وسلم
 حرة على الكافرون لا يخفى ان الحمل على ذلك
 يذهب اليه حتى يقوم دليل على انتمى اليه السلام
 في ذلك وسببة الحواسر الاحساس ولا ذلك عاد
 اخرى بان ذلك من ضرب المثل وليس المراد
 انهم من الاعداء من الاول ومبنى الايمان على العرف لا الحقيقة
 واقوى وجوة ان هذا امر هو عن عائشة حيث قال كيف
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم والله تعالى يقول وما
 من من في القبور انما قال الشيخ ابن القيم وفي السبب للندية
 اولت عائشة وقالت انما اراد النبي صلى الله عليه وسلم انهم لان
 ان الذي اقول له حق ثم قريته لا تقع الحرق وما انت
 من في القوم ويعلم من غير النادى انما قالت انما قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم سراً أنتم الآن بالسمع
حق وشهد القسطاني بقوله اني وهو ان سمعتموه
عائشة منكرة سماع الموتى ولروايتهم من يدوران
بينهم فانهم نفيدون بحسن عدم سماعهم
لا فائدة بعلمهم ما عدهم وهو فرع عدم سماع الموتى ولكن العلماء على ما
يقول عائشة واستدلوا بما اوردوه من الروايات في قولهم
ونقل في المواهب عن الاسمعيلى انه قال ان عندنا
والذكراء وكثرة الرواية والنصوص على غواصين العلم بما لا يزيد على
السماع الى ردروا في هذا بعض مثله بدل علم فيكون
استحالة وكيف الجمع بين الذي انكره واتبعه غيره مما
انك لا تسمع الموتى لا يتأني قوله عليه الصلوة والسلام انهم الامم بالسمع
الارواح هو بلاخ الصوت من السمع في اذن السامع
هو الذي ابلغهم بان اسمعهم صوت النبي صلى الله عليه وسلم
انتهى وقد اوجب انضبان المراد بالموتى ومن في القبور الكفار مجازاً من
غير نظر الى حقيقة الكفار والمراد بعدم السماع عدم اجابتهم
ان لا يتبين في دعاء الكفار الى الانبياء وعدم اجابتهم لذلك
وقد يقال المراد بالموتى موت القلوب وبالفور اجسادهم فيها
تلك القلوب الميتة هذا قلنا كفى المواهب ان من العرب في المعاني
لابن اسحق رواية في بن بكر باسناد جيد عن عائشة

في قوله تعالى **وَمَا يَتَّبِعُهَا إِلَّا أَهْلُهَا** يعني من كان في الدنيا من أهلها
 من المؤمنين والمؤمنات والذين آمنوا وبناتهن اللاتي لم يكن لهن
 زوج قبل ذلك والذين آمنوا وبناتهن اللاتي لم يكن لهن زوج قبل ذلك
 والذين آمنوا وبناتهن اللاتي لم يكن لهن زوج قبل ذلك والذين آمنوا
 وبناتهن اللاتي لم يكن لهن زوج قبل ذلك والذين آمنوا وبناتهن
 اللاتي لم يكن لهن زوج قبل ذلك والذين آمنوا وبناتهن اللاتي لم
 يكن لهن زوج قبل ذلك والذين آمنوا وبناتهن اللاتي لم يكن لهن
 زوج قبل ذلك والذين آمنوا وبناتهن اللاتي لم يكن لهن زوج قبل ذلك

والمصيرت لا على وجه الا انهم انفسهم يخرجون من تحت
الارض الى بعض الممالك بعد ان يموتوا في الدنيا
وقد وردت الاخبار والادب بها في بعض النسخ
ايها الحق كبر دان الرعايتم هو الحق لا ياتون
عليه البيت اتم واكل واحوال الزاويون لهم الشرف والفضل
في حصول العلم للموتى باحوال الاخرة وحقه تواتر
فلا يمكن ان يكون العلم باحوال الدنيا داهية
من والده مع بقاء الروح وقد جاء في الحديث ان
الروح تنعم من النعمة والراحة قالوا سبحانه من جوار
انا اخبرهم بذلك بانزل قوله تعالى ولا تخشون الا
الله سبحانه وتعالى احياء عند ربهم ربهم الاولين
الذين قتالوا اخبروا احوالنا بان يقينا من احوالنا
في هذا اقرنا انهم في الجنة تلاقوا وجاء في الحديث
فخرج من جواب الملكين بالخير فنور في الله من
العرفان فيقول ارجع الى اهلي فاخبرهم فعادوا الى بيت له
بالاهل والاعوان والاجاب وقد نبت القران على الكف والعوم
الدنيا والتخسر على اضلال خلاصهم يا هو لما قال يا ليشني لم اتخذ
خليفة واذا كان لهم شام باصحابهم واقرانهم من القيمة شي الذي
اولى واقرب واجل في الدواب والسمكة مما لو ان يا مني اورا ل

[illegible]

[illegible]

ما ریت تمام تحقیقات فیروز و نشاط فی حدیث استدلالتی که در حدیث
 اخبار آنکه است راجع بحقیقت و کتب فیه و کتب فیه و کتب فیه و کتب فیه
 و کتب فیه و کتب فیه و کتب فیه و کتب فیه و کتب فیه و کتب فیه
 که این سند را که در حدیث شرح الصدور و در حدیث شرح الصدور
 واضح است که این حدیث هم در جواب و الی و الی و الی و الی و الی و الی
 و در جواب و الی و الی و الی و الی و الی و الی و الی و الی و الی و الی و الی
 منوره حالا اتباع و محرمی بچگونه محل کلام نیست و کتب فیه و کتب فیه و کتب فیه
 برای بین نوع سایل است از اول تا آخر و در حدیث و کتب فیه و کتب فیه و کتب فیه
 در اخبار آنکه بچگونه یک زیاده القبول و علم الله فی بر و ارم و در حدیث و کتب فیه و کتب فیه
 ابی الدیاء فی کتاب الفقهی شریفة ایشة قالت قال رسول
 علیه و سلم ما من رجل فزور قبر اخیه و یشهد
 حتو یتوهم و اخرج ای و البیهقی فی الشعب بن هريرة قال
 بقول کان یعرفه فسلم علیه الا رد علیه السلام
 البر فی الاستدکار و التمهید عن بن عباس قال قال
 صلی الله علیه و آله و سلم ما من احد من عباده
 یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه در حدیث و کتب فیه و کتب فیه و کتب فیه
 عبد الحق و شرح الثقیلی قال قال رسول الله و بن یاسر رسول الله
 الله علیه و سلم ان لرجلی علی البوی فی فحل من کما اخرج تعلم به ادا
 حدیث علیه و سلم قال قال الله علیه و سلم ما من احد من اهل القبور من المومنین

فوز دينا رسول الله اليسعون قال يسعون
لجسوا قال قوله لا يسعون ان يجسوا احد انا
يسعون جيسا لا يسعون واحرج احمد والحاكم عن
اليسعون انصح قوبي واقول انما هو الي
ما دخلت الا واما مشددة على ثباتي
في الامانة عن عمر والحاكم عن يحيى واليهقي
صلى الله عليه وسلم انه وقف على
من احد فوقف عليه وعلى احد
ما سار عند الله فترقون فزوروا في سائر
اليسعون لا يسعون عليه احد اه نهج واه عليه الى يوم القيمة
عن ابن ابي عمير اليهقي في الشعب عن محمد بن وهيب عن
ابن ابي عمير عن يوزار عن حماد عن حماد عن
حماد بن عمار قال عن ابي عبد الله يوم السبت قيل له
عن ابي عبد الله عليه السلام قيل له وكيف ذلك قال لمكان يوم
الجمعة قال السلي عود الروح الى الجسد في القبر ثابت في
اليسعون اليه في فضل عن الشهداء واما النظر في استمالة
اليسعون وفي ان البدن يتبعها ما كمل في الدنيا او جارية
في الدنيا شاء الله وان ملازمة النجوة للروح امر عادي
في الدنيا ان البدن يصير ناهيا له في الدنيا

[illegible]

في الدنيا والديور الثالث انتهى وقال سيدنا في كتاب البرهان في علوم
 الدين فان قيل قوله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا
 بل احياء كيف يعلمون اجابوا بالحياء قلنا يجوز ان يحسبهم الله في قبور
 واورا احوالهم فيكون وجزء من ابدانهم بحسن جميع بدنه بالغيم والذات
 في الدنيا والديور الثالث انتهى جميع بدن الحية ودة او حرارة يكون في جز
 ابدانهم في الدنيا وقيل المراد ان الاحياء لا تبلى في قبورهم ولا ينقطع
 في الدنيا والديور الثالث انتهى في قبورهم وقال ابو حيان الانا لسي في قبور
 احسنت الناس في هذه الحية في اقوم منها ابقاء ابدانهم
 في الاحياء فلو اننا شاهد فسادها وقضاءها وذهب اخرون ان الشهيد
 في الجسد والروح ولا يقدح في ذلك ردم شعورنا به فنحن نراهم
 في الجنة والحيوات وهم احياء كما قال الله تعالى ونرى الجبال كتحيط
 في غمر من السحاب كما ترى النائم علم ميتته وهو يرى في
 في غمر به انما لم قلت ولذلك قال الله تعالى بل احياء ولكن
 في الدنيا والديور الثالث انتهى ذلك خطا باللوين على انهم لا يدركون
 في الدنيا والديور الثالث انتهى وهذا اتم الشهيد عن غيره ولو كان المراد
 في الروح فقط لم يحصل له تمن عن غير المتباركة مسائر لا سموات
 في ذلك ولعلم المؤمنين سرهم حيوة كل هذه احر فلم يكن يقوله
 في الدنيا والديور الثالث انتهى وقد كشف الله لبعض اولياءه وبشاهد ذلك
 في الدنيا والديور الثالث انتهى في دلائل النبوة عن بعض السجادة الله حاضر في ذلك

فأفقت طاقه فاذا استحيى على سرى بريد به مصححه فحين فصح
 واما مدروضة فخصه وذاك ما جده وعلم انه من الامم وكان
 يرى في صفحة وجهه جرحا واورد ذلك ابو جهمان وديلمه
 ما حكاه اليافعي في دواخريه عن بعض الصالحين
 من العباد والخدمه فبينما انا انسبى الى الخمار استلمت راسه فوجدته
 عليه فطرت فاذا الشجر جالس القبر عليه ثياب بيض
 حجره مصحف من ذهب مكشوف بالذهب واهله قبور فيه فمررت
 الي وقال لي اقامت الله رحمة الله فقلت يا وعاظ اهل القبر
 من ضمنها عافاك الله فمررت بها ودرجها حكايات كثير من هذه المطالبات
 حكايات سابقه بطرق ستمه وبعده ان نوسسته قال اليافعي في كفاية السالكين
 اجرنا بعض الاحياء عن بعض الصالحين انه كان ياتي قبر والده
 الاوقات ويتحدث معه ورس ازان روايات كثيره اكتبها
 نقل نموده كبرخي ازان بطريق النقاط بقلم مي ايد واخره ابن
 كتاب القبور السند فيه مبهم عن عمر بن الخطاب انه قال
 السلام عليكم يا اهل القبور اجعل ما عندنا ان فناء له
 وديادكم قد سكت واهوالكم قد فوقت واجابته هاتفت باعمر بن الخطاب
 اجعل ما عندنا ان ما قد مناه فقد وجدناه وما انتقامه قد
 دبحنا وما خلفنا فقد خسرناه واخرج الحاكم في تاريخه في تاريخ
 البيهقي وابن عساکر في تاريخه دمشق بسند فيه من

سعد بن المسيب قال دخلنا مقابر المدينة مع علي من ابنا القبايل
في القبور السلام عليكم ورحمة الله فنجرونا باخباركم
اهم ذلنا ون ارحمكم قال ثم عنا صونا وعلينا السلام ورحمة
الله ثم كثر يا امير المؤمنين اخبرنا بما كان بعدنا فقال علي امين
واحكم قد تزوجت من امرأته ما قال واجابه ميت قد تحرق الاكف
ثم قال يا امير المؤمنين ابو عبد الله الى فط قال سمعت ابا عبد الله
عليه السلام قال سمعت هاشم بن محمد العمري يقول اخذني
ابي بالليل فاشبهني في زيارة قبور الشهداء في جمعة بين طلوع الفجر
والشمس فكنس ارضي خلفه فلما انتهى الى المقابر رفع صوته فقا
لهم عليكم باصبر ثم فقم عني الدار قال فاجيب وعلينا السلام
يا امير المؤمنين فالتفت الي الى فقال انت المحييت يا بني فقلت لا فانه
علي عزمي فثم اعاد السلام عليهم ثم جعل كلما سئل عليه
السلام حتى فعل ذلك ثلث مرة فخر الى ساجدة اشكر
ثم راجع الى شرح الامام في السنة عن يحيى بن معين قال
سمعت من قبور المودن يودون وهو يجيبه من القبور واخرج بن عساكر
في تاريخه فبشدة من طريقتي لا عيش عن المهدي بن عمر قال والله
رايت داس الحسين رضي الله عنه حين حمل وانا بد مشق وبيان
يدني الرايس برجل يقرأ سورة الكهف حتى بلغ قوله تعالى ام حسبكم

ان اصحاب الكهف والرقيم كانوا من ايتنا عجي قال فادعوا الله
 بلسان در ب فقال اعجب من اصحاب الكهف قتل و حيا
 وقد روى في السكندر بعد الموت عن جماعة با صايند عجي
 از روايات در باب كلام اسمايا موات و جواب اموات با حيا نوت
 اتا سر مستندة اخر حيا اية الى نيت با صايند هر و كنبه و ام
 تقوية لما حكاة اليا فعي وقصص يباذه باز ازا فعي نقل خود نم
 ان اسرار اله في ترددها نوافذ من عالمين او اوجوه من
 هم في قبر رهم عند ردة الله تعالى و شخص ما ليلة اليه
 و يتحد ثور فيهم اهل السموم و دين بها اهل العذب قال و نحن
 الامر واح دون الاجساد بالنعيم والوزن ابه ادايت في
 سبحين وفي القبر تشترك الروح والجسد وقال في القبر
 يدل على ان الزاير متى جاء علم به المزدوسع بعد الموت
 عليه وهذا عام في الشهداء وغيرهم و انه لا تمزية في
 اصح من اثر الصفات الدال على التوقيت قال وقد شرح رحمه الله
 الله عليه وسلم لامة ان يسلموا على القبور يسلمون من جحش
 همن جميع و يتنبا و باب تفر واح بعد ذكر احاديث و آثاره
 اخرج احمد و الحاكم و صحيحه و البيهقي و ابن ابى داود في البعث و ابن
 الدنيا في القبور من طرق عن ابى هريرة رضي الله عنه قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم اولاد المؤمنين في جنان

الكفاية اريد وسارة حتى يزدحم الى ابااء هو من القيمة ولقد مر شاهد
 في بعض السمرة في ذاب عذاب القبر اذ ابن قيم نقل منوده كالم
 بين الروح في عليين او الجنة او السماء وان لها البدين
 تزدرك وتسمع وتطلى وتقرع وانما يستغرب هذا الكون
 الشاهد الذي يبين ما مشكاة هذا او امور البزخ والاخرة
 في الوصف في الدنيا ككله كلام ابن القيم وقال في صفة
 من الروح من سمرة الحركة والانتقال كل الب ما يقضي عرو
 القبر الى ابااء في احدى لحظة وشاهد ذكر روح النائم فقد ثبت
 ان روح النائم يفتقد حتى يشرق المسح الطباقي ويتجدد لله بين يدي
 القبر ثم يرد الى جسده في السمرة ان قال حافظ ابن حجر في فتاويه
 ان من في عليين وارواح الكفار في سجين وكل روح في
 مصور لا يشبه الاصال في الحياة الدنيا بل يشبه شئ به
 انما وان كان هو اشد من حال النائم اتصالا قال ويخذل الجمع بين
 ورد ان مقرها في عليين او سجين وبين ما نقله بن عبد البر عن
 الجمهور انها عند فنية قبورها قال ومع ذلك فهي ما دون اهل القبر
 وتاوى الى محلها من عليين او سجين قلت ويعود ما ذكره من الاذن
 على التصرف مع كون القبر في عليين ما اشرحه ابن عساكر من طريق بن
 الصديق قال حدثني الحسين بن عبد الله بن عباس ان رسول الله صلى
 الله عليه واله وسلم قال بعد قال جعفر لقد مر بي الليلة جعفر ففتني

بقر من الملائكة لجنات حان مستحضنة فواد منها بالدم
بلد باليمن واخرج بن عدي من حديث علي بن ابي طالب ان بريرة
صلى الله عليه واله وسلم قال عرفت جعفر في رفته
بشعر من اهل بيته بالظهر اخرج الحاكم عن ابن عباس قال
صلى الله عليه وسلم حالسا واسما بنت خنيس فمر بها في ارض السلام
وقال يا اسما هذا جعفر مع جبريل ميكائيل مر وافصلوا عنه
انه لفي الشركين يوم كذا انما انا في اصبته في حبس لا يدل
تلكه وسبعين من ربه وخرجه ثم اخذت الثوابين فخر بها
ثم اخذت بيدي اليسرى فوضعت في الله من يدي جبريل
مع جبرئيل وميكائيل انزل من الجنة حيث شئت واكل من فراخها
ما شئت قالت اسما هيا لجعفر ما درقه الله من الخير تكن
لا تصدق الناس فراصعة المنبر فاعبر به الناس فمعه المنبر
واشي عليه ثم قال ان جعفر بن ابي طالب مر مع جبرئيل وميكائيل
جنات حان عوضه الله من يديه فسلم علي ثم اخبرهم بما اخبرها
ان ينوب وقال الحكيم الترمذي الاسرار يحول في البرزخ
احوال الدنيا والملائكة تتحدث في السماء عن احوال الادميين و
ارواح تحت العرش وارواح طاهرة في الجنان والى حيث شاءت
قدس هم من السجى الى الله تعالى ايام الحيرة وذكر البيهقي في كتاب
غريب القدر نحوه لما ذكر حديثه في ارواح الشهداء

بن عباس رضي الله عنه في حديث البخاري عن البراء قال لما توفي ابراهيم بن
 النبي عليه السلام رضي الله عنه وسلم ان له مرضا في الجنة ثم قال فحكم رسول
 الله عليه السلام رضي الله عنه والد وسلم على ابنه ابراهيم بانه يرفع في
 قبره من البقية في مقبرة الدنيا استنج عزي الدين بن محمد
 ان ابن ابي اسحق قد وجد ان الروح في القبر يعرض عليه
 اعلم من الجنة والناظر ولا تأمل بسلام على القبور ذلك ان لا روا
 في رواية وروى في حديثه وحكي عن طائفة من
 ائمة اوضح في حق الموت لاجسادهم رضي الله عنه الى المعتزلة وقال
 بن عيسى بن محمد بن عيسى قد بلغنا منهم كبري الا على بن وهب بن محمد
 بن عمر بن ليابة ومن متأخريهم كالسهلي وابي بكر بن العربي وقد
 كثر في هذه المقالة حتى قال سخفون ابن سبيعة وغيره هذا قول
 ائمة اوضح والنصوص الكثيرة الدالة على بقاء اادواح بعد مفارقة
 الارواح ان ترد ذليل وتبطئه والفرق بين حيوة الشهداء وغيرهم
 الذين ارواحهم في الجنة من وجهين احدهما ان اادواح
 الشهداء تخلق لها اجساد وهي الطير التي يكون في جوارها القتل
 بذلك فيجمعها ويكون الكل من نعيم الارواح رضي الله عنه عن الاجساد
 الشهداء تدل على اجسادهم للقتل في سبيل الله فعوضوا عنها هذه
 الاجساد في البرزخ والثاني انهم يترقون من الجنة وغيرهم
 في الجنة فكل من جاء انهم يعاقبون في الجنة فكل من جاء

التعلق وقيل الأكل من الشجرة وبكل حال فلا يلزم مسامحة الله تعالى
 في كمال تغيم في الأكل والله أعلم وما أخرجه بن السني عن بن مسعود
 النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان إذا دخل القبر
 عليه ما يهبط الأرواح الفانية ولا يلبث أن يلبثه والعظام الخفية التي
 من الدنيا وهي بالله مومنة اللهم ارحم لي أسرتي وأهلك وسائر
 منافق مع ضعف سنده ما ولد به من أفعال الأرواح ذهاباً
 الأجساد الشاهقة وأزاره الناجية كرده وغيره
 الروح في القبر ولا على بل إن لها اتصالاً به فيحتمل أن يرى
 فإن للروح نشان آخر فيكون في الرفيق الأعلى وهي تراه بالبدن
 إذا سلم المسلم على صاحبها رده عليه السلام وهي في مكانها هناك
 وهذا جبرئيل عليه السلام رآه النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 جناح منها جناح من سد الأفق وكان يدنو من النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 حين يضع ركبته على ركبته ويديه على فخذه وقلوب المخاضطين
 من الممكن أنه كان يدنو هذا الدنو وهو في منقعة من السموات
 الحديث في رواية جبرئيل فرغت راسي فإذا جبرئيل صاف قدسية
 بين السماء والأرض يقول يا محمد صلى الله عليه وسلم أنت رسول
 الله تعالى وأنا جبرئيل فحملت لأحضر بصرى إلى ناحية الأسماء
 لك وعلى هذا يحمل تنزهه تعالى إلى السماء الدنيا ودنوه عتية عن
 وخشوعه منزهة عن الحركة والانتقال وإنما ياتي الغلط هنا من قولهم

على ان لا ينفصل روح من جسد ما بعد من الاجسام التي اذ
 شغلها كما نالممكن ان يكون في غيره وهذا غلط محض وقد راي
 النبي صلى الله عليه واله وسلم ليلة الاسراء موسى قائما يصلي
 في قبرة وراة في السماء السادسة فالروح كانت هناك في مثال ولها
 اتصال بالبدن بحيث يوصل في قبرة ويرى على من يسلم عليه وهو
 في القبر ان على ولائنا في بئر الامم فان شان الادواح غير شان
 الارواح وقد مثل ذلك بفضله الشمس في السماء وشعاعها في
 الارض ان كان غير تام الطائفة من حيث ان الشعاع انما عرض
 الشمس اما الروح فهي نفسها متصلة وكذلك مروية النبي صلى الله
 عليه وآله وسلم الانبياء ليلة الاسراء في السموات العظمى انه راي
 فيها الادواح في مثل الاجاد مع ورود اسماء احياء في قبور يصلون
 قد قال صلى الله عليه واله وسلم من صلى على عند قبري سمعته
 ومن صلى على نائيا ابلاغه اخرج البيهقي في الشعب من حديث ابي هريرة
 قال اذ انت وكل قبري ملكا اعطاه اسماع الخالق فلا يصلي على
 احد الى يوم القيمة الا ابغى باسمه واسم ابيه اخرج البزار والطبراني
 من حديث عمار بن ياسر هذا مع القطع بان روحه في اعلى
 مع ادواح الانبياء وهو الرقيب الا على فبت بكهذه الامانة كما نفاة بين
 كون الروح في عيلين او الجنة او السماء وان لها بالبدن اتصالا
 حيث تدرك وتسمع وقصلي وتقرع وانما يتنزل هذا الكون النشأ

الذي يروي ليس فيه ما يشابه هذا واصور البزخ والاشرة على نوره
 في الدنيا تايج كلام ابن القيم است ودر باب ثانوي الميث في الامور
 في نوب اخرج الديلمي عن عائشة رضي الله عنها عن النبي صلى الله عليه وسلم
 وسلم قال لبيت يودي في قبره ما يودي في بيته قال القرطبي يجوز
 يكون الميت يباغض من افعال الاحياء واقوالهم ما يودي به لطيفة تجدوها
 والله تعالى لهم من ملك مبلغ ان يثبت او دليل او ما نشاء الله تعالى
 قال القرطبي وقد قيل ان شارب القرعة للعادي والميت ثواب الاستماع
 ولذلت تلحقه الرحمة قال الله واذا قرء القرآن فاستمعوا له وانصتوا
 لعلكم ترحمون ولا يبعد من كلام الله تعالى ان يلحقه ثواب القرعة والاستماع
 معا ويلحقه ثواب ما يهدي اليه من القرعة وان لم يسمع كما يبعد في الاستماع
 وفي قماوي قاضيان من لطيفة قرء القرآن عند القبور فان قوى ثوابه
 ان يونسهم صوت القرآن فانه يقرأ وان لم يقصد ذلك فالله فيهم القرعة
 حيث كانت قال القرطبي استدل بعض علاننا على دفع الميت بالقرعة عند
 القبر حديث العسيب الذي شقه النبي صلى الله عليه وسلم باثنين
 وغرسه وقال لعله ينفخ عنده اما لم يبدى ودرجائي في نوب اكثر
 المسلمين على ان الروح جسم وهو الذي دل عليه الكتاب والسنة والاحاديث
 الصحيحة لوصفها في الايات والاحاديث بالنفوس والقبض والامساك
 والادخال والتناول والخراج والخرج والتغير والتعديب والرجوع

وشرب الخمر والرضاء والتمثال والتردد في البرزخ وانها تاكل وتشرب
 وتخرج وتاود وتطق وتعرف وتكر الى غير ذلك مما هو من صفات الاجسام
 ووربهاى شينويه ذهب اهل الملل من الملبس غير هو الى ان الروح
 تبقى بعد مموت اليدين وخالف فيه الفلاسفة ولبنا قولنا تعالى كل افسس
 ذاق الموت والذائق لا يبان يبقى بعد المذوق وما تقدم من هذا الكتاب
 من الايات والاخبار يثبت في بقاها ان تصرفها وتغيرها او تغدبها الى غير
 ذلك ودرجهاى مى نوبت باختلاف في ان الروح تتوحد مع البدن ام لا
 وبين وحده على قولين والصواب ان الله انما يارزقها الروح
 عند موتها الجسد فبقم هي ذائقة الموت بهذا المعنى وان اريد ان
 تاكل هي باقية بعد طلعها بالاجماع في فيهم وعذاب وقد اخرج
 في تاريخ دمشق بسنده الى محمد بن فضال احد الامة المالكية قاضي
 دمشق عن محمد بن سفيان عن زكريا عن رجل يذهب الى اهل الارواح
 ما هو من الاجساد فقال سواد الله هذا قول اهل البدع والارثية
 فاجعل باي شئ تقاين الارواح بعد مفارقة الارواح حتى تتعاقف و
 هل تشكل تسكن فالجواب على قاعدة اهل السنة ان الروح ذات
 قوام بنفسها اجساد وينزل ويتقبل وينفصل ويتذهب ونحو ذلك
 وعلى هذا اكثر من مائة دليل مقرون من اقواله تعالى ونفسه وما
 في الخبر فيها مسولة كما قال الذي خلقت فنزلت فعدلت
 كماله كالف لبقه فتسوية البدن تابع لتسوية النفس

يقال ومن هذا يعلم انها تأخذ من بدنها صورة تميز بها عن غيرها وانها
 تشارك وتنفعل عن البدن كما يتأثر البدن وينفعل عنها فيكسب البدن الطيب
 والنجس منها كما يكسبها هي منه قال بل تميزها بعد الفارقة يكون اظهر
 من تميز الابدان ولا اشتباه بينها بعد من اشتباه الابدان فان
 الابدان تشبه كثير اما الارواح فقلما تشبه قال ويوضح هذا ان
 شاهد ابدان الانبياء والائمة وهم يميزون في علمنا اظهر تميز ليس
 ذلك التميز راجعا الى مجرد ابدانهم بل هي بما عرفناه من صفات ادواتهم
 وانت ترى اخوين متفقين متشبهين في الحلقة غاية الاشتباه و
 بين رجبهما غاية البين الى اخرها قال واذا كانت كذلك تميز من غير
 ابدان نحلهم وكذلك الحق فالروح البشرية اولى قسطا الى دورها
 لغيره نوتته واما الادراك كالعلم والسمع فلا شك ان في الابدان
 بله بل ولساير الموقى حكاية الشيخ من الدين المرغى ودر باب تميز
 قبر رسول الله صلى الله عليه وسلم نوتته ويلزم الادب والخيال و
 التواضع غاض البصر في مقام المحبة كما كان يفعل بيزيد في حياته
 وليستحضر علمه جوقوفه بين يديه وسماعه سلامه كما هو في حياة
 اولاد فرق بين موته وحيرته في مشاهدته لامته ومعرفته باحوالهم
 وبياتهم وغرائبهم وخواطرهم وذلك جلي عند الاحفاء به فاعلمت
 هذه الصفات فخصه بالله تعالى فالجواب ان من استقل
 الى عالم البرزخ من المؤمنين يعلم احوال الامهات غالبا وقد وقع

كثير من ذرائعنا هو مسطور في مطبوعة ذلك وهو درواري من نوب
 من زمانه حتى في فترة وكذلك الانبياء ولهذا قيل لا عدة على ادواجه
 ويصل في باذان وامامة وقد حكم ابن زبالة وابن النجار ان
 الاذان ترك في ايام الحرة ثلاثة ايام وخرج الناس وسعيد بن المسيب
 بن المسيب قال سعيد فاستوحشت فدرثوت الى القبر فلما حضرت الظهر
 سمعت الاذان في القبر فصليت الظهر ثم مضى ذلك الاذان والا
 قامة في القبر بكل صلاة حتى مضت ثلث ليال ورجع الناس عاد
 لمودون فسمعت اذانهم كما سمعت الاذان في قبر النبي صلى الله
 عليه واله وسلم انتهى وقد ثبت ان الانبياء يحجون ويلبسون فانقلبت
 كيف يحجون ويصلون ويلبسون وهم اموات في الدار الآخرة وليست
 وادعمل فالجواب انهم كالشهداء بل افضل منهم والشهداء اهل
 عندهم يزرقون ولا يبعدان يحجون او يصلون او يقولون ان البرزخ
 عليه حكم الدنيا في شكايتهم من الاعمال وزيادة الاجور وان
 المنقطع في الآخرة اما هو التكليف وقد يحصل الاعمال عن غير تكليف
 على سبيل التلذذ بها ولهذا انهم ليس يحجون ويقرن القرآن من
 هذا سجود النبي صلى الله عليه واله وسلم وقت الشفاعة وقد
 قال صاحب التلخيص ان ماله عليه السلام بعد موته قائم على حقيقة
 ومملكه وعدة من خصائصه ونقل امام الجليل عنه ان ملكه
 بقي على ما كان في حياته فكان ينفق منه ابو بكر على اهله ونحوه

وكان يرى انه ياقى على ملك النبي صلى الله عليه واله وسلم
 الانبياء احياء وهذا يقتضى اثبات الحياة في اجسام الدنيا وذلك
 شاهد على حياة الشهيد والذي صرح به النووي ذوال ملكة
 ما ترك صدقة على جميع المسلمين لا يخص به وراثته فانما
 ناطق بجملة صلى الله عليه واله وسلم قال الله تعالى ان
 وافهم ميتون وقال عليه السلام اني مقبوض وقال الصادق
 ان محمدا قد مات واجمع المسلمون على اطلاق ذلك
 فحق الدين السبكي بان ذلك الموت غير مستمر في الله صلى الله عليه واله وسلم
 واله وسلم احيى بعد الموت ويكون انتقال الملك من جسد
 بالموت المستمرة في الحياة الثانية جميعا اخرية ولا تتبدل
 وان كل من حياة الشهيد وعلية ثابتة بالروح بلا انشكال
 ان اجساد الانبياء لا تبلى اذ روح الروح الى الجسد ثابت في
 لساير المراتب فضلا عن الشهادة فضلا عن الانبياء وانما
 يستمر لها في البدن وفي ان البدن يصير جسا كالحالة
 او يبدل منها وهي حيث شاء الله فان صارت له الحياة في
 عادي لا عقل في الدنيا كما يجوز العقل فان جسد سمع الله وقوله
 من العلماء وشهد له صلوة موسى في قبره فان الصلوة
 جسد احياء ولك الصفات المذكورة في الانبياء احياء
 الاجسام ولا يانم من كونه احيى حقيقة ان يانم الا

الذي في الدنيا من الاحتياج الى الطعام والشراب وغير ذلك من
 صفات الاجسام التي نشاهد هابل يكون لها حكم اخر فليس في العقل
 ما يخرج من اثبات الحق الحقيقية لهم واما الادراكات كالعلم والسمع فلا
 تثبت ذلك ثابت لهم بل ولساير المولى في حكاية الشيخ زين الدين
 الحلي وقال انه مما يفر وجوده وفي مثله فالتنافس المتنافسون
 من سائر زيارت قبره في سنوبه وينبغي للزائر ان يستخلص من الجشوع ما
 امده به فيكون مقصوده في سلامته بين الجهر والاسرار وفي النهاية ان
 عمر رضي الله عنه قال لرجلين من اهل الطائفة لو كنتم من اهل
 البنادرة وحبكما ضربا قرفعا ناصواتكما في مسجد رسول الله صلى الله
 عليه وآله وسلم وقد روى عن ابي بكر الصديق رضي الله عنه
 قال لا ينبغي رفع الصوت على نبي حيا ولا ميتا وروى عن عائشة رضي
 الله عنها انها كانت تستمع صوت التوديع وتند والمطارق فترى في بعض
 الروايات الحليفة لمسجد النبي صلى الله عليه وسلم فترى في الروايات
 من النبي صلى الله عليه وآله وسلم قالوا واهل علي بن ابي طالب
 من راحة الالبابنا مع توقيا ذلك فقله من ذبالة فيجب الادب
 والاحسان ان كرمته من انتقل الى عالم البرزخ من المؤمنين يعلمون
 انهم في الدنيا ووقع كثير من ذلك كما هو مطبوع في مطقة ذلك من
 ما يروى في روى بن المبارك عن سعيد بن المسيب ان من روى
 في روى بن المبارك عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان امة واحدة

وعشية فيهم بسياهم واعمالهم فلذلك يشهد لهم بالسلمة والبر
 من الصلوة والسلام على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 الشريعة حيث سمعته ويش عليه وقد روى ابو داود عن حديث الى
 هريقة رضي الله عنه انه صلى الله عليه وآله وسلم قال ما من مسلم
 يسلم على لاد الله على روي حتى ادد عليه السلام وعند ابى سمية
 من حديث ابى هريقة مرفوعا من صلى على عند قبري سمعته ومن
 صلى على نائبا لمغته وعن سليمان ابن سحيم في ما ذكره القاضي
 في الشفاء قال رايت النبي صلى الله عليه وسلم في النوم فقلت
 بر رسول الله هؤلاء الذين ياتون يسلمون عليك اتفقوا سألهم
 قال نعم ادد عليهم ولا تترك ان حيوة الانبياء عليهم السلام ثابتة
 مستمرة معلومة وبنينا صلى الله عليه وسلم افضلهم فاذا كان
 كذلك ينبغي ان تكون حياته اكل واتم من حيوة سائرهم فان
 سقيم الطبع روي الفهم لو كان حيوة صلى الله عليه وسلم
 ثابتة لما كان لود روحه معنى كما قال لاد الله على روي في
 هذا من وجوه احد هاتين علام ثبوت وصف الحيات دائما
 لثبوت لود السلام ايما وصف الحيات لازم لود السلام اللازم و
 اللازم يجب وجوده عند ملزومه او ملزوم ملزومه ووصف الحيوة
 ثابت دائما لان ملزومه ملزومه ثابت دائما وهذا من تعاضلات
 الحيات في اثبات التصود بالكل انواع البلاغة واجمل فنون

التي هي قسرة من عبادعة العظمى ومنها أن في ذلك سر
الطبيخ والنفات بروحاني يحصل من الحصة الشقية النبوية
التي عالم الدنيا أو قهر الب كة جسد الأرامية ونزل إلى الأرض البشرية
بفصل عن الدنيا الذي هو السركم وهذا أن يقال يكون هو ما شاملا
حتى لو كان المسلمون في كل لحظة أكثر من الف الف الف لوقعهم
لك الأقبال النبوي والآلقات الروحاني ولقد رايت من ذلك
أمكن أن اعبر عنه ولقد احسن من سئل كيف يد البني
من الله عليه وسلم علي من يسلم عليه في مشارق الأرض
ومغاربها في أن واحدا فانشد قول أبي الطيب كالشمس في وسط
السماء وتقرها فيعتى البلاد مشارقا ومغاربها ولا يدب أن حاله
عليه عليه وسلم في البرخ أفضل وأكمل من حال الملكة
السيدة ناغر ائيل عليه السلام بقض مائة ألف روح في وقت
لا يتغله قض عن قض هو مع ذلك مشغول بعبادة الله
علي النبي والتقدس فليسا على الله عليه والله وسام
سوى يصلي ويحذر به ويشاهدة ولا ينزل في حصرة أقدمه من
الحاج خطابه وقد تقدم الحواب من قوله تعالى إني ميت وإني ميت
في آخره ما يصح من المقصد الرابع ودوي بلادى عن سعيد ابن
جابر عن نزال لما كان أيام الحرة لم يوفق في مسجدا النبي صلى الله
عليه وسلم ولم يرج سعيد بن المسيب من المسجد كان لا يدخل

وقت الصلوة لا يجهل ليمعها من قبر النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 وذكره ابن النجاشي وابن بآله بلفظ قال سعيد بن أبي الحسن
 الظهر سمعت الأذان من القبر فصليت ركعتين ثم سمعت الأذان من القبر
 الظهر فوضي ذلك الأذان والأقامة في القبر للتقديس بكل صلوة
 مضت ثلاث ليال يعني ليالي أيام الحرة وقد راى السيوفي وغيره
 من حديث ابن أبي عمير أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لا
 أنبياء أحياء في قبورهم يصلون وفي رواية أن الأنبياء كثر
 في قبورهم بعد أربعين ليلة ولكنهم يصلون بين يدي الله حين
 في الصور رواه شواهد في الصحيح منها قوله صلى الله عليه وآله وسلم
 صررت بموسى وهو قائم يصلي في قبره وفي حديث أبي ذر في مقصد
 المعراج أنه لقي الأنبياء في السموات وكلمه وكلهم وقد ذكرت من باب
 لذلك في حجة الوداع من مقصد عبادته وفي ذكر الخصال في
 معجراته وفي مقصد الأسراء والمعراج وهذه الصلوات والصلوات
 الأنبياء ليس على سبيل التكليف إنما هو على سبيل الملتزم ويحمل
 يكون في غير البرزخ فليسب عليهم حكم الدنيا في استكثارهم من الأعمال
 وزيادة الأجور من غير خطايا التكليف وبالله التوفيق وإذا ثبت
 شهادة قوله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أنهم أمت
 أحياء عند ربهم ينتظرون حياة الشهيد ثبت حيوات النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 عليه وسلم يا أطهر الأولي والذي عليه جمهور العلماء أن النبي

[illegible]

النبوة والشهادة انتهى وبازيكيدي فانه لو كان المراد الخلق
 لا دلت كل واحدة من الجواب لا يلزم من قيام المسمى بها
 احد حتى تعبد الشرايط وتنفي الموانع وانه لو كان المراد
 عدم المذنب وانقضاء الدليل لا يدل على انتفاء خبره عما لا
 لا يدرك رايحه المسك مع ان الراية لا تفتقر بالبرهان
 ولما كانت احوال القبر من الامور الاخر ونبه لاجرم لا يدرك
 من الاحياء الا من كشفته الغطاء من الاولياء المقربين
 من جنس تبارك ومن في الكائنات والفاقي لا يمتنع بالباقي للتضاد
 بزمي توب قال ابن اسحق حدثني بعض اهل العلم انه عليه السلام
 قال يا اهل القلب من الغشيرة كنتم كذبتوني وصدقتي الناس
 فقال عمر بن الخطاب يا رسول الله كيف تكلموا اجساد الايمان
 فقال ما انتم يا سمع لما اقول منهم غير انهم لا يستطيعون ان
 شيئا وتاوت عايشة رضي الله عنها ذلك فقال اما اريد النبي
 الله عليه وسلم انهم لان يعلمون ان الذي اقول لهم
 قراءتكم انك لا تسمع للموتى الاية فقولوا يدل على انها كانت
 ذلك مطلقا لقولها انهم لان يعلمون وقال قادة احياهم لان
 توينها وتضعها ونفهم في سورة وفيه رد على من اكروا فيهم
 كما روى عن عائشة رضي الله عنها ومن الغريب ان في الغطاء
 لابن اسحق رواه عن ابن بكير باسناد جيد عن عائشة رضي الله

فيه ما سألنا سماعنا قولهم واخرجه الامام احمد باسما
 فان كان محطوطا كما نهار جعت عن الانكار لما ثبت عند هاتين
 الرايات لكونها كالتشهاد القصص وقال الاسمي على كذا
 والذكاء وكذا الرواية والغرض على عوارض العلم
 ما لا يريد عليه لكن لا سبيل الى رد رواية الثقة لا بضع مثله
 يدل على نفيه او تخصيصه او استحالة فكيف والجمع بين الذي
 فيه شبهة غيرها علمك لان قوله تعالى انك لا تسمع الموتى كايضا
 عليه السلام انهم لان يسمعون لان الاسماع هو ابلا
 الصوت من السمع في اذن السامع فانه تعالى هو الذي يسمع
 بان المسموع صوت النبي صلى الله عليه وسلم ما جوا بها بانه
 ان انهم ليعلمون فان كانت سمعت ذلك فلا ينافي رواية يمين
 نويدها وقال السبيلي محصله ان في نفس الخبر ما يدل على خشي
 تحذيرك لبيته عليه السلام لقول الصحابة له الشاخص اما
 قد سمعوا فاجابهم بما اجابهم قال واذا جاز ان يكونوا في تلك الحالة
 عاقلين جاز ان يكونوا سامعين وذلك اما باذانهم
 ان الروح يعاد الى الجسد والى بعضه عند المسئلة وهو قول
 اكثر اهل الهيئة واما باذان القلب او الروح على قد ذهب من يقول
 بتوحيده السؤال الى الروح من غير رجوع الى الجسد والى بعضه
 قال وقد روي عن عائشة انها احتجبت لقوله تعالى وماتت

بسم الله الرحمن الرحيم ان انت الاله ترو هذا كبرياءه فكن الى الله
الصم او يهدي العبي ان الله هو الذي يهدي في ربه و
الى اذان القلوب لا انت وجعل الكفار يسمعون
التشبيه بالاموات وبالله هو الله هو الله
اذا شاء لا نبية ولا احد فاما لا تقبل ولا تبس في
هما انها نزلت في دعاء الكفار الى الايمان الثاني انه انما في
بنية ان يكون هو المنع لهم وصدق الله فانه لا يسمع
لا هو فيعمل ما يشاء وهو على كل شئ قدير متفكر لا لاله الا هو
اي شياؤه في شرح صحيح بخاري در باب البت جميع حقوق النخل
استفاد منه اثبات عذاب القبر وهو من محب اهل السنة والجماعة
والكر ذلك ضراد بن عمر وشير المشرقي واكثر المتأخرين من المعترضين
في ذلك بقوله تعالى لا يذوقون فيها الموت الا الموتة الاولى
يذوقون في الجنة موتا سوي الموتة الاولى ولو صادف
في القبور لذا قوا موتتين لا موتة واحدة وبقوله تعالى وما انت
في القبور في عدم الاستماع وبعد ان جوابك در تفهيمها و
كريمة لا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموات بل احياء ولكن
ليسترون حتى توبوا وفيها دلالة على ان الارواح جواهر رقيقة
مغايرة لما يحس به من البدن تبقى بعد الموت في حركة وعيش

در روایت تو به حضرت آدم علیه السلام عرض شد که این مسئله است که آمده است که
 که مذہب اہل سنت است و آنچه در کتب فقه منوع است حق است بر اہل سنت
 کہ افعال عباد را مخلوق عباد دانند پس جرای آن افعال
 بسکہ در زمان سابق مذہب معتزلہ رواج بسیار داشت
 ہم مذہب ایشان میشد فقہا از استعمال این لفظ سنی نزدک تا خیال کسی بان نزد
 نزود سوال اگر اہل شرق بگویند یا رسول اللہ یا اولیاء اللہ و اگر اہل مغرب بگویند

یا رسول اللہ یا اولیاء اللہ جایز است یا نہ جواب درند اگر در مذہب ایشان

بی و غیر بی فرق است اگر بی را ندانند برای ایصال درود یا سلام ظاهر

بواز است تخصیص مذہب برای ایصال درود و سلام محض غلطاری نہ برای ایصال

درود و سلام ہم جایز است و برای استمداد ہم جایز است خواه بی باشد خواه

پناہ سابق مفضل در بحث استمداد گذشت و تمام میگردد این نزاع

جواب استمداد می نویسد کہ برای ابجاح حاجت صلوة الحاجت ثابت

و در کتب حدیث ہم قوم و مذکور است اینی و در ان مذہب بی برای استمداد

کہ در بحث استمداد از حصین حصین و شرح آن از ملا علی قاری نقل نموده ہم صلوة

حاجت بود بطریق دیگر از انان این ہم است قولہ بدو جهت یکی آنکہ در حدیث ثقیف

وارد است کہ ملایکہ از طرف حق تعالی بر میخی مقرر اند کہ هر گز بی صلی اللہ علیہ وسلم صلوة

با سلام میفرید ملایکہ پیغمبر علیہ السلام میرسانند میگویم کہ رسیدن سلام

پیغمبری بی اینها بعین صریح بطریق ثابت در صحیح بخاری و صحیح مسلم و غیره مازان

مستند در حق تعالی و صلیت قال کما اذا صلینا مع النبی صلی اللہ علیہ

الذي ومنكم قلن السلام على الله قبل عبادة السلام على جابر بن عبد الله
 على جابر بن عبد الله السلام على فلان فلما انصرف النبي صلى الله عليه واله
 وسلم قال لا تقولوا السلام على الله فان الله هو السلام فاذا جلس
 احدهم في الصلاة فليقل التحيات لله والصلوات والطيبات السلام
 عليهما ايها النبي بركة الله وبركاته السلام علينا وعلى
 عباد الصالحين فانه اذا قال ذلك اصاب كل عبد صالح في السماء
 والارض وروى القاسم بن عمار بن عيسى هذا احد مواطن التسليم عليه
 وبسته اول الشهود وقد روى مالك عن ابن عمر انه كان يقول
 ذلك اذا فرغ من تشهد و اراد ان يسلم واستحب مالك في اللبس
 ان يسلم قبل ذلك قبل السلام قال محمد بن مسلمة اراد ما جاء
 عن عائشة وابن عمر انهما كانا يقولان عند سلاميهما السلام عليك
 ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين
 والسلام عليكم واستحب اهل العلم ان ينوي الانسان حين السلام
 على عبد صالح في السماء والارض من الملائكة ونبي ادم والجن ملائكة
 وشرح شكونه وشرح حديث صلوا على فان صلواتكم تنفعني حيث كنت
 حتى نوبه قال القاسم وذلك ان النور الركبة الفة سيرة اذا نوب
 عن الخلق خرجت واقبلت بالاملاء الاعلى والوثق لها حجاب فترى
 الكسب الشاهد بنفسها او باخبار الملائكة او بغيره سر طلع عليه
 من يترى ان يترى وشرح حديث ان محمد صلى الله عليه واله وسلم

فيه خلق آدم وفيه قبض روحه وفيه النخلة وفيه الصلوة قالوا
 على الصلوة فيه فان صلواتكم معروضة على قالوا يا رسول الله كيف
 تعرض صلواتنا عليك وقد اذمت قال ان الله حرم على الارض اجبا
 الانبياء من نبي سائر الاموات ايم يسمعون السلام والحمد ويعرض
 عليهم اعمال اقدارهم في بعض الايام نعم الانبياء تكون حيواتهم على
 الاكمل وتحصل لبعض وراثة من الشهداء والاولياء والعلماء الخ لا
 يحفظ ابدانهم الطاهرة بل بالتدبير بالصلوة والقرعة ونحوها في
 قبورهم الطاهرة الى قيام الساعة الاخرة ودر شرح حديث الى الله
 من نبي نزل الله حرم على الارض اى منعها منعاً كلياً ان تاكل اجبا
 الانبياء اى جميع اخرائهم فلا فرق لهم في الحالىن ولذا قيل اولياء الله لا
 يموتون ولكن ينتقلون من دار الى دار وفيه إشارة الى ان العرض
 على مجموع الروح والجسد منهم بخلاف غيرهم ومن في معناه من الشهداء
 والاولياء فان عرض الامور ومعرفة الاشياء انما هو بآدم
 بعض احباده وهم انكدر التحيات خطاب براى رسايدن سلام وارنده پس
 بنابرین اگر کسی گوید یا رسول الله پس براى رسايدن درود یا سلام جایز است و در
 حق دیگر انخاص سواى بنی این قسم وارنده رسايدن سلام بصالحین و رسايدن
 بآنان از همان حدیث تشبه ثابت گردیده و آمدن سلام به بنی بصیغ خطاب به الجین
 بلفظ غیبه در تشبه وجهی دارد که علی ای محذین بیان فرموده اند و آن اینست از حدیث
 تحفرت صلی الله علیه وسلم است جوازند در صلوة که از ندای بخیر تحفرت باز فرستند

میشود ملا علی قاری در شرح مشکوٰۃ می نویسد و جواز الخطاب من خصوصیه صلی الله
 علیه وسلم اذ لو قيل بغيره حاضر او غایب السلام علیک بطولت و در سبب
 لدین می نویسد فان قيل كيف شرع هذا اللفظ هو خطاب بتر مع کونه
 منها عند فی الصلوة فالجواب ان ذلك من خصاصه صلی الله علیه
 و سلم پس نه از حق غیر حق منوع و مخطو خواهد بود بدلیل عموم آیات قرانی که مختص به
 ملاوة نموده خواهد شد این فقره عند النازل محض معنی است چه آنچه ظاهر انسان است و
 بعین که از آیات مذکوره هر چند اعمومات مآبیت مگر بسبب درود و جزئیاتی نبی برای رسانیدن
 سلام خاص است از ان و این معنی و درست نمی نشیند چرا که مجیب در مالم حق معاد آیات
 کفر و شرک بودن ندای غیر خدای قوار داد و خاص در عام داخل پس ندای نبی
 هم در ندای معاد آیات داخل باید پس حاصل اینکه یک قسم شرک و کفر که ندای نبی برای
 سلام رسانیدن است خاص و جایز باقی افتام شرک ناجایز و دل ندای لاجنون علامه
 بران عام اگر گاه که خصوص لائق می شود قطع و یقین باقی نمیند این امر در اصول
 معتقده و سلم است حاصی خوان هم میداند پس قیاسی بدتر از اول لازم شده
 و اگر کسی غیر خدا را باین احوال نداند میگوید که من هر گاه که انسان کس نداند میگویم او می
 شود یا قدرت استقله و ابجاح حاجات میدارد و عالم مصروف است یا اثر
 تدبیر و کار خجالت الهی میدارد پس در بیضورت شرک یکم که دانیدن است بخدا
 غیر خدا و برای رفع همین امر جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیعت شده اند بجهت
 در علم عین قدرت مطلق و تصرف در امور عالم شرک یک با خدا تعالی نباید ساخت پس
 این قسم ند کردن غیر خدا را موجب کفر و شرک است حقیقت این است که هر گاه

کسی اعتقاد کند که فلانی بذات خود بی اسماع خدا می‌شود و عام است که زنده
 باشد یا مرده نبی باشد یا غیر نبی سماع سلام باشد یا غیر سلام یا قدرت مستند
 در انجام حاجات دارد یا در عالم مقرب است یا شرک است تدبیر کارها حاجات الهی
 دارد این این اعتقاد خود کفر است و شرک اگر چه ندانند موقوف بر ندان کردن نیست
 پس قول عجیب که این قسم ندان کردن غیر خدا را موجب کفر و شرک است بی محل
 علاوه بر آن از کلامش ظاهر که ندای غیر خدا محض درین اعتقاد نیست بلکه ندای خود
 باین اعتقاد که من هرگاه فلانی را ندا می‌کنم خدا که علم ذاتی ناصداوست او را می‌شنود
 و آن شخص مستقیماً در انجام حاجات ندارد و نه در عالم مقرب است و نیست بلکه
 تدبیر و کارها حاجات الهی است بلکه بنده مقرب و ولی اوست و دعای او در حضرت
 الوهیت سبب بر عیسی من قبولی نماید دارد این قسم ندان کردن غیر خدا را شرک
 و کفر است و همین صورت مطلوب سایل بود که مومن از ولی الله بخوابن اعتقاد
 نمایند و ازین قسم اعراض نموده محض برای تعلیط ندای نبی را برای سلام
 نوشته با بقی را داخل شرک کرده داد و حال آنکه این امر خلاف عبارت خود و سخن
 هم هست غایت الامر اینکه حسب اعتقاد فاسد خویش میگفت که این قسم شرک است و
 سوائی آن شرک نیست و آنکه شرک نیست از آن ندای نبی برای سلام وارد ندان
 نبی برای استمداد ندای غیر نبی برای سلام و هم برای استمداد و این است
 اول سبب یا جایز و ثانی مباح یا ناجایز و ظاهراً سبب این تعلیط آن است که اعتقاد
 این فرق چنان است که ندان کردن اموات از دوزخ با اعتقاد استماع شان اعتقاد
 نمودن علم غیب است اموات را گویا سماع خدا اعتقاد کنند و این امر که صحیح

و ابطال آن معلوم بکرم و مکرر دیده است لهذا آن را بر پرده ادا نمود و اول معنی علم غیب
باید فهمید بعد از آن حکم باید کرد و بعد از آن در تفسیر سوره جن مینویس غیب نام
خیریت که از ادراک حواس ظاهر و باطن غایب است نه حاضر بالمشاهده و بوجوهی
در یافت شود و اسباب و علامات آن نیز و عقل و فکر آن در نیاید تا بر آنستند
در یافت شود و این غیب مختلف میباشد پیش کور ما در زاد عالم الوان غیب است
در عالم اصوات و نعمات و انمان شهادت و پیش عین لذت جماع غیب است و
پیش و شش المگر سنگی و تشکیلی غیب است و در پیش و بهشت شهادت و لذت این
و غیب اضافی گویند و آنچه نسبت به مخلوقات غایب است غیب مطلق است
مثل وقت آمدن قیامت و احکام کونیه و شرعیه باری تعالی در بر و در هر مرتبه و مثل
حقایق ذات و صفات او تعالی است علی سبیل التفصیل و این قسم را غیب خاص
او تعالی نامند و لایحه علم غیبیه احدی این پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود و کسی را
بوجهی که رفع تکلیف و اشتباه و خطا بکلی در آن اطلاع حاصل شود و احتمال خطا و اشتباه
اصلاً نماند و همین اطلاع دادن لذائی است که اورا اظهار شخص بر غیب توان گفت
باز اطلاع بخبر و اطباء و کاهن و در مالان و جفریان و فال بیان که علم این
بعض حوادث کونیه از راه استدلال و علامات ظنی یا اخبار محالیه الصدق و الکذب جنبا
و شیاطین تحسینی و فتنی میباشد شده یقینی و اولیا را چه پسند عالم الهامی یعنی
حقایق ذات و صفات یا وقایع کونیه حاصل می شود اما تکلیف و اشتباه بجمیع الوجوه
از آن مرتفع نمی گردد تا اظهار ایشان بر غیب و استدلال بر آن متحقق گردد بلکه اظهار
غیب را ایشان را و انحصار صوری غیر در آئینه و در آن ایشان است و لهذا تخیل است

عام بران متحقق نشود الی آخر ما قال پس اظهار بر غیب هم چنانست که کسی را که پسند
 میکند و آنکس رسول می باشد خواه از جنس ملک باشد خواه از جنس بشر و هم در تفسیر
 مذکوره می نویسد در اینجا باید دانست که صاحب کشف نبایند سبب بقول خود و تحت
 این آیه گفته است فی هذا ابطال الکرامات لان الذي يصف الالهام
 وان كانوا اولياء من تعجز فليسوا بسل الی اخر ما قال لکن باوجود
 ادعای دانشمندی این حرف از او بسیار بعید واقع شده زیرا که این آیه نفی
 اطلاع بر غیب بود چه که رفع تلبیس و اشتباه بکلی در بیان ماصِل شود از غیر رسولان میکند
 نه نفی اطلاع بر غیب مطلقا چه جای آنکه کرامات دیگر را ابطال نمایند و در تفسیر کثرت که
 اظهار شخص بر غیب خبر دیگر است و اظهار غیب به شخص خبری دیگر از نفی آن نفی این
 لازم نمی آید و اولیا را اگر چه اظهار بر غیب حاصل نیست اما اظهار غیب بر ایشان جایز و وقت
 است الی آخر ما قال و لهذا اکثری از علمای اهل سنت و جماعت که فوق در اظهار شخص
 بر غیب اظهار غیب بر شخص کرده اند میگویند که مراد از غیب درین آیه احکام شرعی اند
 که تکلیف آنها عام بر تکلیفین می باشد و اگر از غیب مطلق مراد باشد لازم آید که بنی محض
 خضر علیهم السلام را اطلاع بر هیچ امر عینی ماصِل نشود زیرا که در آیه خضر علم غیب بر لفظ
 رسول فرموده و رسول احض از بنی است اری اطلاع بر احکام شرعی چه بدیده و آن
 خاصه رسول است که در بنی یا قیه نیست و بعضی از ایشان گفته اند که خضر بلا خط قیه اصوات
 است یعنی بالاصالت اطلاع بر غیب خاصه پیغمبر است و اولیا را اطلاع بر غیب بطریق
 وراثت و تبعیت ماصِل میشود چنانچه نور مستفاد است از نور شمس و خضر خیزی و اینچنین
 بالاصالت با استد و نفی آنچه از آنچه در آن به تبعیت و وراثت باشد مجازی است

متعارف و مشهور داخل کتاب و ایل نیست و بعضی از قدما بر مفسرین این سنت گفته اند
 که مراد از غیب لوح محفوظ است و اطلاع بر لوح بحکس اسوای پیغمبران حاصل نشود
 لکن درین کتاب هم گفته است الی آخر ما قال دویم آنکه مراد از اطلاع بر لوح اطلاع
 بر موجودات نفس الامریه است که قبل از ظهور آن موجودات در خارج حاصل شود
 گویند البتة نقوش لوح محفوظ باشد یا بی اطلاع زیرا که مراد از اطلاع بر کتاب
 اطلاع بر مضامین مرقومه در آن کتاب می شود نه دیدن نقوش لوح باشد و این
 سخن اولیا الله را نیز حاصل میگردد پس دیدن و ندیدن برابر شد بیوم آنکه اطلاع بر
 لوح محفوظ بطلان و دیدن نقوش نیز از بعض اولیا رتواتر منقول است پس اختصاص
 و حصر صحیح نخواهد بود ملا علی قاری در رقاۃ در شرح حدیث جبریل که کسی است
 بام الاحادیث می نویسد فان قلت قلوسال جبریل عن الساعة فخرج
 علیه بانه تعالى قال لا يعلمها الا هو ما التوفيق بين الآية وبين ما
 اشهر عن العرفاء من الاخبار الغيبة كما قال الشيخ الكبير اهو
 عبد الله في معتقده و تعتقد ان العبد يتقبل في الاسوال حتى
 يصير الى نفع الروحانية فيعلم الغيب و تطوى له الارض و شيىء من
 الماء و يغيب عن الابصار فالجواب اما عن الاول فليتهم بذلك
 على الله ليس له الجواب عما لا علم له به و لا الامتناع من قول
 لا ادري الذي هو نصف العلم كما ينهمم به الجواب عنه كما
 قد سلفت لجن السؤال الذي هو نصف العلم فتم العلم بذلك
 و اما عن الثاني فلان الغيب مبأدى و لو لم يكن فمأدى كماله

علیه مئذ و لا بنی مرسل و اما اللوح الحق فهو ما اظهره الله على
 بعض حيائه لوحه علمه و خرج ذلك عن الغيب المطلق و صار غيباً
 انبائياً و ذلك اذا تنفس الروح القدسيه و ازداد نوريتها و
 اشراقها بالانوار من عن خبيته عالم الحسن و تجليه ذات القلب عن
 صداء الطبيعة و المواظبة على العمل و فيضان الانوار الالهيه حتى
 تقوى النور و يلبط في فضاء قلبه فينعكس فيه النقوش المرئيه
 في اللوح المحفوظ و يطلع على ثلغيات و يتصرف في اجسام العالم ^{السفلي}
 بل تجلي حيز الفياض الاقدس بمعرفته التي هي اشرف العطايا
 فكيف لغيره پس سماع صوتي نداي احيار با سماع خد او برزخ چگونه در علم
 غيب داخل باشد و اعتقادش چگونه است که در شاه عجب الغرير در الهيات تحفه
 اثنا عشره می نويسد حاصل آنکه چون روح از بدن جدا شد قواي بنائي از وجود
 ميشوند قواي نفساني و حيواني و اگر وجود قواي نفساني و حيواني فضاء باطن
 مشروط باشد بوجود قواي بنائي و مزاج لازم آيد که ملائکه را شعور و ادراک حس
 و حرکت و غضب و دفع منافر باشد پس حال ارواح در عالم قبر مثل حال ملائکه
 است که توسط شکلي و بدني کار ميکنند بي آنکه نفس بنائي همراه داشته باشد فوق
 پسين است که ملائکه را موافق اعمال تنعيم و تعذيب بيت و ارواح را بر حسب اعمال مکتوب
 تنعيم و تعذيب خواهد بود و انهي و ترندي و نساى و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم از ابن
 روايت کرده اند من سال الله الجنة ثلاث مرات قال الجنة اللهم ادخله
 الجنة ومن استجار من النار ثلاث مرات قالت النار اللهم

اخرجهم من النار وشرارهم بدین نوشته اند که مراد قول خبث و ناز است بحقیقت
 و نیست و آن بعدی و استبعادی که الله تعالی میفرماید و تقول هل من قبل
 و جایز است که مراد خبث و حفظ خبث و ناز باشد و جلال الدین سیوطی در بدو سافو
 میگوید اخرج الترمذی و حسنه و ابن ماجه عن معاذ بن جبل عن
 النبي صلى الله عليه وسلم قال لا فؤدى امرؤ من وجه الا قال
 ذو وجهه من الحور العين لا فؤدى له الا و اخرج الطبرانی عن ابی امامه
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا انصرف النصر
 من الصلوة ولم يقل اللهم اجرني من النار وادخلني الجنة ورجعني
 من الحور العين قالت الملائكة و نعم هذا العجزان يستجيب الله من
 جهنم و قالت و يحاك هذا العجزان يسأل الله و قال القائل العجزان
 يسأل الله تعالى الحور العين پس هرگاه که ملائکه و حور در رخت بلکه خبث و ناز که از
 قسم جهاد اند می شنوند کلام ایحار بلکه ملک و حور را در رخت علم و عا نکر دن او میگویند
 پس ارواح کامله اگر در رخت و بزرخ بشنوند کلام ایحار که بخوبی ثابت و علم یاد کردن حیا
 حاصل شد شرک از کجاست تحقیق درین مقام آنست که افعال عباد همه مخلوق خدا اند و فوهمین
 حکم اعیان و اموات ادم و ملک و غیره همه یکسان اگر کسی نوشته باشد یا ادمی زنده یا مرد یا مرد که ام
 فضل مستقل و خالق اند کفر است کلام و سماع اسما هم نیست مگر بخلق و قدرت او تعالی اگر
 او تعالی بخیر کلام کند و بشنود و اگر بخیر باشد بشنود اگر چه صور اسرافیل در گوشش رسیده
 شود و این از القیاس ارواح اموات هم نمی شنوند تا آنکه خدا نشنود اند و با سماع خدا
 می شنوند و کلام میکنند و دیگر افعال می سازند و چنانچه هر بیان عادت است این و ظاهر باشد

طریقی برای سمع و غیره بر یک نهاده که بران طریق هم در افعال و انواع تفاوت یکلی شمار پیدا
 کرده با صوره یکی را از صوره دیگری و ساسمه یکی را از ساسمه دیگری و علی بن القیاس و بر طرق
 خاصه مخلوق هم قدس است و او نگردیده هرگاه که خواست دران طرق هم تصرف ننموده همچنان در
 عالم مجرد یعنی ملک و روح معارف هم طرق حیات و علم و ادراک و ساسمه و غیره نهاده که افعال
 و اعمال ایشان در ارض معلوم و مدک ایشان گرد بر آسمان و جنت و بر روح علی تفاوت
 المراتب با علایم الهی و ساسمه و صفات و افعال آن عالم از صفات و افعال این عالم بطور
 دیگر اند شمای ابدان در حیات دنیا محتاج بطعام و شراب اند دران عالم چنان نیست و سمع
 که درین عالم بر فرع صالح ساسمه بقوت مادیه موقوف است دران چنانست و می تواند که
 کسیکه انکار سمع موی نمیکند همین سمع است بلکه آن عالم استبه و اثرب است بعالم ملکوت
 و لهذا افعال تعالم قوی از افعال این عالم می باشد چنانچه سمع دنیا پنجم مسموع نیست و
 بسبب فاصله یا حیله که حاج و غیره دران عالم نمیشود و این عوایق مانع آن نمیشود که در سمع
 ساسمه گفته که امور برین را بر امور دنیا قیاس نباید کرد و زرد و انکار ملاحظه طبعیه درین
 احکام مجرد استعداد است بخلاف مقدار یعنی قدرت الهی در عالم مادی محسوس عادی مختصر
 میشود و لذا بجهت است که در معجزات و کرامات انبیاء و اولیاء کمال میکند و این امر
 ناشی است از چهل بقدرت قدر مطلق علاوه بران میگویم که این استعداد و بخلاف مقدار
 منافی امکان نیست فاما ملاحظه که اعتقاد معاد و حشر و ثواب و عذاب و تکلیفات و بنوات
 ندهند کلام خاص در باب برین چندان از ایشان مستبعد نیست محل کمال غرابت این است
 که بعضی تفسیرین برای اسلام هم کلام نا ملایم بر زبان می آرند و روایات صحیح و صحیح قوی و
 را بر طاق سیان گذاشته و روایتی ضعیف المتن و اسناد ضعیف الدلالة که بهم نشان

مویدهم باشد متصرفات بعینه در محاسن اعلان میکنند و این اثر ثابت است مسته عا چنانچه
 بالا گذشت و نیت در آن رایج از شد که بلکه انکار آن خطاست و همین قدر کافیت برای
 ندای و خطاب نشان و آنچه که مولوی اسمعیل نوشته که بزرگان را چنان تصور نموده اند
 که از دور و نزدیک برایشان شرک است خطی است عجیب مقام حیرانی است که از غیر محض
 چگونه نزدیک و باطنی است دیوانه گردیدند که باین کلام معنی نفوه میکنند معلوم نمی شود که ازین دعوی
 یعنی از دور و نزدیک یکسان شنیدن خاصه خداست چه اراده دارند با وجودیکه خدا از قرب
 و بعد مکان منزله است و نسبت او با جمیع المذکیان و تصریح نموده اند جمهور که مراد از قرب واقع
 بنده است هم قرب مکانی نیت و آنرا که خطاب میکنند ارواح کالارامی شنوند خدا تعالی
 در عالم برزخ و جنت کلام احوال بطریق دیگر خواسته است و این امر شایسته ثابت با شرک است
 ندارد و معلوم نیست که از دور و نزدیک چه اراده نمود اگر مقصود است پس محل و محض و جنت
 اگر قبر هم کلام کنند نمی شود روح کو جای که است از برزخ و جنت و اگر برزخ و جنت محل
 ارواح است مقصود است پس نسبت برزخ و جنت با قبر و دیگر المذکیان قرب و بعد معنی
 ندارد و اجزای مرتب است بر تعلق که روح را از جنت و برزخ بان حاصل است و لهذا
 میگویند که استعانت نزدیک بود و فاضله قویست از دور چنانچه بجای خود همین است
 ظاهر ارواح را محسوس در قبور تصور نموده قیاس بر احوال ساخت که عاده اند و در محلی
 شنوند و از نزدیک می شنوند و یا برزخ را در تصور نموده استنباط شنیدن ارواح
 نمود و این قیاس چنانکه گذشت فاسد است حال ارواح بعد مفارقت ابدان مثل
 ملائکه میگردند بران قیاس باید کرد و در تفسیر غریبی نوشته روح را قرب و بعد مکان
 مانع این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود انسانی روح بصری است که سترها را

بهجت آسمان را در دن چاه می تواند دید پس این استم ند اگر دن غیر خدا را موجب کفر و شر
 است چنانچه آیات قرآنی و احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم و روایات فقهاء بر معنی
 دلالت دارد و الا گفته که از اعتقاد بالذاتی و غیر غیر قدرت مستفاد و تصرف در عالم
 و شکر در تدبیر کفر لازم می آید بی ندانم که است مگر لفظ چنانچه که درین عبارت
 واقع است محض غلط که ازین آیات و احادیث و روایات فقهاء که نقل نموده اصلا
 حکم ندانند نیست چنانچه مفصل می آید در بعضی آیات که لفظ دعا وارد است مراد
 ندان قرار دادن مناسط عامه این فرق است اکابر این طریق که بر مطلق ندانی تفصیلی
 مجیب هم محمل ادا کرده است می نمایند قال الله تعالی قل لا یعلم من فی السموات
 و الارض الغیب الا الله و ما یتعرون ایاک یمضون صاف ظاهر است
 که این آیه شریفه افاده اختصاص علم غیب بحضرت باری غر شانه می نماید و دران کلام
 بنود کلام درند و این آیه افاده آن میکند و من اضل ممزید عن من دون الله
 من لا یسبیله الی یوم القیمه و هم عن دعا یمضون و قال الله تعالی
 و لا تدع من دون الله ما لا ینفعک و لا یضرک فان ک فعلت فانک اذا
 من الظالمین و قال الله تعالی قل ادعوا الذین زعمتم من دون الله
 یملکون مثقال ذره فی السماء و لا فی الارض و ما لهم فیها من شریک
 و ما لهم من ظمیر و در کبر آیات و سوره های متعدده از این فرق است
 قرآنی را بی لحاظ موارد و در دل خواص و قاصد مشهور از سوره اولی که صلی الله علیه و سلم
 و علیه السلام میسر ما نوره از صحابه و غیره از کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر
 نموده احکام فخر خود را بران نهاده و در این کلام و کلام و کلام و کلام

که در این شرح نجد میست و با تابع آن در تفسیر کتاب الامان که کو با ترجمه کتاب التوحید و تفسیر سوره که در این
هم بر جا که در قرآن و حدیث لفظ دعاء یا ترجمه آن نداده اند اینان هم اذ بحاجت مگر گونه فرستادن این
مردی که در تفسیر آنکه همین اطلاق است و بیجا نیست و ظاهر آنکه از طریق شرکت است
این آیت را بدعوی تراشیده برودین نشان نیست و تفسیر خود را در حدیث و تفسیر خود را در حدیث
مرفوعه و تفسیر سوره فاطر می نویسد و اخراج احمد و اصحاب السنن و الحاکم و ابن
میمنه عن النعمان بن بشیر قال قال رسول الله صلى الله عليه و
سلم ان الدعاء هو العبادة ثم قرأ دعوني استجب لكم ان الذين
يستكبرون عن عبادتي سيدخلون جهنم باقرين و در باره که
و قال ربكم ادعوني استجب لكم ان الذين يستكبرون عن عبادتي وقال
كثير في القرآن و يدل عليه ان الذين يستكبرون عن عبادتي و قال
عليه السلام الدعاء العبادة و قرأ الآية و سياقي مفصلا و در صحاح
و كتب تفسیر خود را که تفسیری بی عبادت موجود بود هر جا ندانم که چنانچه این تفصیل
در سالنامه مسطور است حال تفسیر این آیات نقل میکنم ای اول و تفسیر بحر الریان اندیسی
که خیر محمد مستعد و جلال الدین سیوطی در اتفاق شرح آن نموده می نویسد و من
اصل استفهام قوی تر از استفهام استیذان است و ای لا احد اضل ای ابدا فی
الضلال و لا یجوز ان یضل احد و لا یجوز ان یضل احد و لا یجوز ان یضل احد
ما دامت الدنیا ای لا یجوز ان یضل احد و لا یجوز ان یضل احد و لا یجوز ان یضل احد
استیذان است و قولهم بقوله الى يوم القيمة و مع ذلك لا استعجلونهم فی ايامهم
ایا هم و فی الاخرة اعداء لهم قالین لهم فی الدنیا بكم فتنهم و هم

عليهم في الآخرة ضرر ثم ورد بيضاوي نوشته ومن أضل ممن يدعوا من
دون الله من لا يستجيب له انكارا يكون احداً من المشركين حيث
تركوا عبادة السميع العليم المجيب القادر الجبيل الى عبادة من لا يستجيب
لوسمعه دعائهم فضلاً ان يعلم سرايرهم وبراغي مصالحتهم وورد مدارك
هم يدعوا بغنى عبده ومن دون الله را باصنام تفسير نموده آية وويم جلال الدين
در اثنان نوشته الدعاء ورد علم اوجه العبادة خوفاً لا بدعوا من
دون الله ثم ورد مدارك نوشته اذ امن الظالمين اذ اجزاء الشرط و
جواب سوال مقدار كان سائلاً سال عن عبادة الا ان كان لا نه
لا ظلم اقبح من الشرك وقال بعد تمام ما ملخصه الهى عن عبادة
الاوثان و وصفها لا تنفع ولا تضر ان الله هو المضار النافع الذى
ان اصابك بضر لم يقدر على كشفه الا وحده دون كل واحد
فكيف الجاد التى لا شعور لهما وكذا ان اراد بخير لم يقدر واحد
يرحم ما يريد بآيات من الفصل والاحسان فكيف الاوثان فهو الحق
ادن بان يتوجه اليه العبادة و فيها آية سيوم بيضاوي ميثوب
قل للمشركين ادعوا الذين زعمتموه هم الهة من دون الله فامعنى
ادعوه فسماء بهم من جلب نفع او دفع ضرر لعالمهم يستجيبون لكم
ان صح دعوتكم وتغير واحد من نوب قل لكفار ملكه ادعوا الذين
زعموا افهم الله من دون الله قال مقاتل يقول ادعوه ليكتفوا
عنكم الضر الذى نزلكم فى سى الجوع ثم اجر عنهم فقال لا يملكون

مقتال ذرّة في السموات ولا في الارض نعم الغرض من آيات رابر كفو ترك
 بودن نداحل کردن تفسیر نیست بلکه تحریف است و اما احادیث سیر از احادیث این است
 قالت احدی کهن و فینا بنی یعلم ما فی عذ فقال دعی هذه وقو لی امالذ
 كنت بقولین ویزور حدیث شریف عن عائشة رضی الله عنهما قالت من
 اخبرک ان محمداً صلی الله علیه وسلم یعلم الخس التي قال الله تعالی
 ان الله عنده علم الساعة الا به فقد اعظم الفتنه کذا فی المسلم
 وایضا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والله لا ادری والله
 لا ادری وانا رسول الله ما یفعل لی ولا یلم کذا فی مشکوٰۃ و دیگر احادیث
 میوید احادیث مذکوره بسیار از بطریق نونه بین قدر ذکر نموده شد اما فقهی س این است
 ثم اعلم ان الانبیاء لم یعلموا الغیبات من الاشیاء الا ما اعلمهم الله
 حیث انا ذل الخفیة فیہ نضر بحیا بالکفر باعقاد ان النبی صلی الله علیه
 وسلم یعلم الغیب لمعادضه قوله تعالی قل لا یعلم من فی السموات الا ذل
 الغیب الا الله کذا فی شرح فقه الا کبریا علی قادری قال فی الذاریة و
 غیره من کتب الفقه من قال ان ارواح المشایخ حاضرة یعلمون بکفر
 کذا قال السیجر فخر الدین ابو سعید عثمانی الحما بن سلیمان الحنفی فی
 رساله و من ظن ان المیت یتصرف فی الامور دون الله و اعتقد بذلك
 کفر کذا فی مجز الراجح هر یک که کونه فهم داشته باشند ظاهر است که حاصل این احادیث
 و روایات تفسیر نیست مگر اختصاص علم غیب ب خدا و کفر بودن اعتقاد علم غیب ب غیر خدا
 و دعوی محیی که بران این احادیث و روایات سند آورده پیغمبری دیگر یعنی هند را

پس حاصلی بخیر این نیست که جهال انقدر بپندارند که سلسله از آیات و حدیث و وقفه نوشته است
حال آنکه محض بی اصل نوشته است و هر کایکه در جواب سوالیکه بالای این سوال
و جواب نوشته عرض اعمال ایضا بر اموات و دعا اموات برای ایچا و تسلیم نموده
بنابر استنباط جواز نداده و اثبات جواز نداده و بحث استمداد تفصیل نگذاشت
از آنجا باید دید مولوی رفیع الدین صاحب کثره ندای احوال را چه قدر ستوده و در سال
ندایه که مینویس تحقیق این سلسله گردیده **سوال** اذان بر قبر دادن بعد از دفن

میت جایز است یا نه **جواب** اذان دادن بعد از دفن بدعت فکروه است
نیز اگر معهود است نیست و ایچا معهود است نیست بوجوب روایات کتب فقه
مکرده می باشد و عبارت الکتب هکذا بلکه عند القبر مالم یجوز من
السنة والمعهود منها لیس الا زیارت و الدعاء عندة قایما کما فی
فقه القدر الجرح الرافق والنهر الفایق والفتاوی العالمگیری پس
از این روایات واضح شد که البته اذان بر قبر کسیکه بران امر امر کرده و این را سنت
و لازم در حق او گزاشیده خواهد شد اول تمام کلام را باید دید و بعد از آن معنی آن
باید فهمید پس از آن اگر بدلات مطابق صریح معنوی منطبق باشد میرساند و آنرا
وقت نوشتن جواب مضایقه ندارد مثلا در جواب نوشتن که مکرده است روایات فقهی
اینچنان می آورند که در حکم که البته اذان مصرح می بودند اینکه عبارت را بنحویت تصرف
نقل نموده و بعبایش بر سر سینه یاد دیده و دانسته برای تعلیل عوام بر چنین بیگانه گشتن
گشتان برده راست نمودن که از نشان معنی بعید است این که در آن از فتح القدر
است دیگران که ناش برده همه از فتح القدر می باشد و در میان فتح القدر این

وبكره النوم عند القبر قضاء الحاجة بل اولى كلما لم يجد من السنة
والمعصية من باب ليس الا زيارتها والدعاء عند هافاتها كما كان ^{يفعل}
صلى الله عليه وسلم في الخروج الى البقيع ويقول السلام
عليكم دار قوم مؤمنين وانا انشاء الله بكم لاحقون اسئل الله
لي ولكم العاقبة واحفظكم في اجلاس القاري ليقر عند القبر والتمت
عدم الكراهة اصل مذاهب ابن طائفة اكثر قبر زبير بن العوام عليه السلام عليه السلام
هو من باب نهيك في كلام بايرست محمد بن علي بن محبوب الكوفي في زيارت ودها
نزد قبره هر چه بود نهيت كروه است واذان دعايست پس كروه شد ودها ودين قيا
از خطا ودها معنی دعاست كه بدان معنی اذان از دعا خارج است ودها خطا ايكه در فتح القدير
در خانه همان كلام موجود كذا شيندن قاريان براي قرعة نزد قبر بندهب فخر بكره
ينت حال انكه چنانچه اذان از معنی خاص وعا خارج قرعة قران هم از ان خارج پس نهيت
وتعارض در بيان يك مقام اينست لازم ميگردد وچه كه موجب باوجود نقل عبارات از
فتح القدير بسبب عدم فهم بقرائن اقسام هم كه معنی تراست مشهوره استش لازم في آية متبذره
ديگر قبايح كه لازم مي آيد بنهم ان نصيب احد است يكی از ان ايكه در همان فتح القدير
در مقدمه ثالث از خانه كتاب الحج آنچه نوشته وچيزي در ماسبق ذكر كرديم مخالف
است ويكرا اگر ازان دعا معنی غرضي موجب باشد تا اين فقره معنی و المعصية من
السنة ليس الا زيارتها والدعاء كذا فاما غلط ميگردد وچه بسياري سوي
انراسته مجهود است چنانچه مي آيد وحيث اينست كه دعا معنی طلب اولى از اعلی بود
خفته است و معنی فكر هم مي آيد و انچه ازان دعا ذكر است و اين اطلاق در عرف

شرح خیلی شایع ترندی و ابن ماجه از جابر رضی الله عنه روایت نموده اند که فرمود رسول خدا
 صلی الله علیه وسلم افضل الناس بالحمد له و امام احمد بن حنبل و ترمذی از سعد رضی الله عنه
 روایت نموده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ذبیحۃ ذی
 النون اذ دعا دبه وهو فی بطر الحوت لا اله الا انت سبحانک انی
 کنت من الظالمین و بخاری و مسلم از موسی اشعری روایت نموده قال کنا مع رسول
 الله صلی الله علیه وسلم فی سفر فجدل الناس فجهروا بالتکلیف
 فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایها الناس لم یبعوا علی
 انفسکم انکم لا تدعون احدا ولا نایباء انکم تدعون سمیعاً بصیراً
 و در شرح السنه از ابی سعید خدری مرویست قال قال رسول الله صلی الله
 علیه وسلم قال موسی علیه السلام یا رب علینی نبیاً اذ کنت به
 او ادعوت فقال یا موسی قل لا اله الا الله الی اخر الحديث و ما را علی
 قاری و در شرح حصن حصین نوشته کل دعاء ذکر و کل ذکر متضمن لادعاء
 لما فیہ من غرض الثناء و تعویض بالعطاء و در مرآة و در شرح حدیث
 آنکه کل دعاء ذکر و کل ذکر دعا و در شرح حدیث موسی اشعری در فایده زاید کردن
 بصیر نوشته و الا ولی هو ان یقال لما کان الدعاء فیما فی العبادة الفعالة
 و القولية انی بهما جمیعاً و در کتب حدیث کتاب الدعوات مثل برهم انواع میباش
 حالاً ذکر یکم آنچه از احادیث و روایات فقه درین باب ماسیده است و در مشکوٰۃ
 عن جابر رضی الله عنه قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم الی السع
 بن معاذ رضی الله عنه فبین قوفی فلما صلی علیه رسول الله صلی الله

عليه وسلم ووضع في قبره وسوى عليه سحر رسول الله صلى الله عليه وسلم فسبحنا طويلا ثم كبر فكبيرا فقبل يا رسول الله ثم سبحت فثم كبرت قال لقد مضت فاعني هذه تعبد الصالح قبره حتى فرغ من الله تعالى عليه رواه احمد وملا علي قاري وشرح رشتة وقال الطيبي حتى متعلق بحجابه اي ما زلت الكبر والكرامات واسبح ويسبحون حتى فرجه الله انتهى والا نسب تقديرا للتبسيم والتكبير على هذا لاطفاء الغضب الالهي ولذا ورد استحباب التكبير عند دويده النخعي وهم ورثته است عن عثمان رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا فرغ من دفن الميت وقف عليه فقال استغفر الله عنكم ثم سلوا له بالثبث فانه الان يسئل رواه ابو داود وملا علي قاري وشرح سنيويه اي ادعوا له بدعاء الثبث يعني قولوا ثبته الله تعالى بالقول الثابت او اللهم ثبته بالقول الثابت وهو كلمة الشهادة عند منكر ونكير وهذا افضل من التلقين المختلف فيه ولكن اكثر الناس عنه غافلون قال الخطابي وليس فيه دلالة على التلقين عند الذين كما هو العادة ولا يجد فيه حديثا مشهورا ولا باس به او ليس فيه لا ذكر الله تعالى وعرض الاعتقاد على الميت والحاضر والدعاء له والمسلمين والارعام لمنكر الحشر وكل ذلك حسن الى اخره وقال ابن حجر فيه ايماء الى تلقين الميت بعد تمام دفنه وكيفيته مشهورة وهم سنة على المعتمد من مذهبا خلافا لمن زعم انه بدعيته كيف وفيه حديث صحيح يعمل به في الفضائل اتفاقا بل اعتمد به في هذا

برقی بها الی درجه الحسن و فی الادکار غل الشافی و اصحابه انه یستحب
 یقرع علی القبر بعد الدفن اول سورة البقره و خاتمتها قال الطیبی و فی دوائه
 بقرة اول البقرة عند المسمیت و خاتمتها عند دحلیه و شیخ عبدالحق در
 ترجمه مشکوٰۃ نوشته درین حدیث دلیل است که دعای زندگان سودمند است و بار
 و طلب آمرزش ایشان و او را سبب رحمت همین است مذہب مشایخ اہل سنت و جماعت
 رضوان اللہ علیہم اجمعین در عقاید نوشته اند و فی دعاء الاحیاء و الاموات و صلوات
 علیہم لفع لہم و این دعا و طلب تثبیت غیر تلقین است کہ بعد از دفن کنند و مستعمل
 نزد بسیاری از شافعیہ و بعضی از حنفیہ و حدیثی از ابی امامہ رضی اللہ عنہ آمده است کہ گفت
 خدا اصلی اللہ علیہ وسلم چون مرد یکی از برادران شما و دفن کردید او را و رختند بروی خاک
 باید کہ بایستہ مردی از شما نزد قبری و بگوید یا فلان بن فلان یعنی میت میشود آزا
 ولیکن جواب نیند بد پسر بگوید یا فلان بن فلان چون باز میشود بر می نشیند و قبر پسر
 بگوید یا فلان بن فلان درین نوبت میگوید ارشد بکن مرا رحمت کند خدا یتالی ترا ولیکن
 شما نمی شنوید پسر بگوید یا دکن آن کلمہ را کہ برآمدہ نوبران از دنیا شہادۃ ان لا اله الا
 اللہ و ان محمدا عبدا و رسولا راضی شدہ کہ خدای پروردگار رست و محمد پیغمبر
 است و اسلام وین است و قرآن اما تو چون گفت این را میگوید یکی از مسکوفہ فیکرمیت
 دیگر را و میگوید پر و ن آید از پیش این بندہ چه کار داریم با وی اکنون کہ حق سبحانہ
 تعالی تلقین کرد او را و حجت مردی گفت یا رسول اللہ الزام ما در میت ندانم چه گوید و بگوید
 نسبت کنیم او را فرمود نسبت کن بچہ کہ ما ہمراہ است اہمیت و خواندن اول سورہ یقرآن علی
 و انخوان از امن الرسول نیز آمده است اگر ختم قرآن کند اولی و افضل باشد و از بعضی علماء

شنیده شده است که اگر سزا می رسد که در گزند نیز قضیت دارد و باعث نزول رحمت است
 و بخمار است که مناسب حال ذکر سزا فرایض است و خواندن قرآن بر سر قبر موقوف
 خلافاً بجهنم که اقبال الشیخ ابن الهمام و هم در شکوة است عن عمرو ابن العاص قال
 لا بنة وهو فی مبیاق الموت اذا انما است فلا تعجبتنی نأمتی ولا تار
 فاذا دفنتمونی فتنوا علی الدراب شیئاً ثم اقبلوا حول قبری قدر ما
 یتخرج من روف یتدغم علیها حتی استانس بکم واعلم باذا ارا جمع به سئل
 دبی رواة مسلم شیخ عبد الحق در ترجمه پیش چون دفن کنند و این است
 میزند و درون خاک را یعنی اندک اندک ازید و این دلالت میکند بر این است که
 میکند و درون خاک میشود و آنچه درون خاک میشود زنده و عن عبد الله بن عمر قال سمعت
 رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا مات احدکم فملا الخسرة
 و اسر عوا به الی قبره و لبقراء عند راسه فاتحه البقرة و عند رجليه
 جماعة البقرة رواة البيهقي فی شعب الایمان قال و الشیخ انه موثق
 علیه شیخ عبد الحق در ترجمه نوشته و در آثار فرقت فاتحه الکتاب
 و هو فی تفریق قول الله احد و کرانیدین ثواب برای این تقارن آمده است و شرح
 الصدور در باب ما یقال عند الدفن مسطور است اخرج الطبرانی و البيهقي فی
 الشعب عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
 اذا مات احدکم فملا الخسرة و اسر عوا به الی قبره و ابقراء عند راسه
 فاتحه الکتاب و عند البقرة و عند رجليه جماعة البقرة و عند رجليه
 البقرة و اخرج الطبرانی عن عبد الرحمن بن عوف الخ و قال قال رسول الله

يا بغي اذا وضعني في الحدي فقل بسم الله وعلى ملته رسول الله ثم تن
 على القراب تنسا ثم اقرء عند راسي فاتحة البقرة وعاقبتها فان رسول
 الله صلى الله عليه وسلم يقول في ذلك واخرج ابن شبيب عن قتادة
 ان اسناد من ابنه فقال اللهم عاف الارض عن حسنة وصلة دونه
 وتقبله وتلقاه منك بروح واخرج ابن ماجه والبيهقي في مسند
 عن الميت قال حضرت بن عمر في جنازة فلما وضعها في اللحد قال بسم الله
 وفي سبيل الله فلما اخذ في تسييته الحمد اللهم اجزا من الشيطان ومن
 عذاب القبر فلما سوى الكتيب عليه ساقا فمجايب القبر ثم قال اللهم
 عاف الارض عن حسنها وصعد روحها وتلقاه منك رضوا ناثرة قال
 سمعت من رسول الله واخرج ابن ابى شبيب عن مجاهد انه كان يقول
 بسم الله وفي سبيل الله اللهم اقر له في قبره وفور له فيه واخبره
 واخرج ابن ابى شبيب في النصف عن حمزة قال كانوا يستجيرون اذا دخلوا
 الميتان يقول بسم الله وفي سبيل الله وعلى ملته رسول الله صلى الله
 عليه وسلم اللهم اجز من عذاب القبر وعذاب الناصر ومن شر الشيطان
 الرجيم واخرج سعيد بن منصور عن برصعود قال كان رسول الله صلى
 الله عليه وسلم يقف على القبر بعد ما سوى عليه فيقول اللهم منزل
 مات صاحبنا وخلف الدنيا خلف ظهرة اللهم ثبت عند المسئلة وصلة
 ولا يتبله في قبره بما لا طاعة له به واخرج الطبراني في الكبير ورجل
 عن ابى امامة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا مات

احد من اخوانكم فتسويتم التراب عليه فليقيم احدكم عند راس قبرة ثم يقول
 يا فلان بن فلانة فانه سمعه ولا يجيب ثم يقول يا فلان بن فلانة يستوي
 قاعدا ثم يقول يا فلان بن فلانة يقول استندنا رحمت الله ولكن لا
 نشعرون فليقل اذكر ما خرجت عليه من الدنيا شهادة ان لا اله الا الله
 وان محمدا عبده ورسوله وانك رخصت بالله دينا وبلاسلام دينا وبالحق
 دينا والقرآن اماما فان منكرا يكثر ياخذ كل واحد منهما بيد صاحبه و
 يقول انطلق بنا ما لنا عند من نحن محجة فيكون الله محجة دونهما قال
 رجل يا رسول الله فان لم يعرف امة قال ينسبه الى حوايا فلان بن حوا
 واستخرج بن مندة من وجه اخرى الى امة الباهلي قال اذا مت قد
 شرفي قلبكم انسان عند راسي فليقل يا مدي بن مهدي اذكر ما كنت
 عليه في الدنيا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله اخبر سعيه
 بن منصور عن راشد بن سعد وخمرة بن سعد حبيب وحكيم بن عمير قالوا
 اذا سوي على الميت قبرة والصرف الناس عنه كان نحب ان يقال الميت
 عند قبرة قل لا اله الا الله ثلاث مرات يا فلان قل ربى الله ودينى الا
 سلام ونبي محمد صلى الله عليه وسلم ثم يضرع بتبنيه قال الاجري
 يستجيب وقف بعد الدفن قليلا والدعاء للميت مستقبل وجه بالنبات
 فيقال اللهم هذا عبدك وامت اعلم به منا ولا تعلم منه الا خيرا
 فذا حاسنة لتساله اللهم فتبنيه بالقول الثابت في الاخرة كما تبنيه
 في الدنيا اللهم ارحمه والحق بتبنيه ولا تضلنا بعد ولا تحزننا اجرة

وقال القرمذى الحكيم في قواعد الاصول الوقوف على القبر وسؤال النبي
 في وقت الدفن مدد اليدين بعد الصلوة لان الصلوة جماعة المسلمين
 كالسكر له قد اجتمعوا بباب الدار فحينئذ يقولون اية الوقوف على القبر
 وسؤال النبي في ذلك العبد في ذلك الوقت من حيث لا يشعور اليدين لانه مستقبله
 وهو الاله اعلم وسؤال القيايين ووفصل قراءة القرآن لليت او على القبر
 بعد ان ذكر كفة اختلف في وصول ثواب القراءة لليت فجمهور السلف على
 الثلاثة على الوصول وخالف اما من الشافعي في نوب واما القراءة
 على القبر فجمهور ثلثين وعينها اعياننا وغيرهم واخرج الحلال في جامع
 من النبي قال كانت الاضراس اذا ماتت لم تذهب اليه قبره فيكون
 له القرة ان واخرج الدار فطني والسلف عن علي بن عيسى عن عامر بن علي القبر
 وقرة قل هو الله احد احدى عشر مرة ثم ذهب اجره الاصول اعطى
 من الاجر بعدد الاسماء واخرج عبد الغنى صاحب الحلال بسند
 عن انس رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
 من دخل المقبرة فقرأ سورة يس خفف الله عنهم وكان له بعد من
 فيها حسنة وفي قفاوى قاضيان من الخنفه قراءة القرآن عند القبر
 فان نوى بذلك ان يني لهم صوت القرآن فانه يقرء وان لم
 يقصد ذلك فالله يسمع القراءة بحيث كانت وحسب ماوت كما تم كتبكم
 عدت بربان في ارومان سددتهم باقت برات موت ما لم يكن في نوب وكان
 فضل الدفن في المقبرة التي فيها مشي الصالحين ويقترب الله من الميت

ان يجلسوا ساعة عند القبر بعد الفراغ بقدر ما يخرج من ورد ويقسم لهم
 يتلون القرآن ويديعون الميت كذا في الجوهر السيرة قراءة القرآن عند
 القبور عند محمد بن يحيى رضي الله عنه لا بكرة ومشأ بخار جهنم الله تعالى
 اخذوا القبر وهل ينفع والمختار انه ينفع هكذا في المصبرات وبجانبه
 وفي الهند يب يتحنن زيارة القبور وكيفية الزيارة كزيارة ذلك الميت
 في محبته من القرب والبعد كذا في خزانة الغناوي واذا اراد زيارة القبور
 يستحب ان يصلي في بيته ركعتين يقرأ في كل ركعة الفاتحة واية
 الكرسي مرة واحدة والا خلاصت مرة وجعل جوابه الميت نعمت الله
 تعالى الى الميت في قبره فورا وكتب المصلي ثواب الميت فولا فتعمل بكافيه
 في الطريق فاذا ابلغ القبرة تجلس ثم يقرأ مستدبر القبلة مستقبلا بحق
 الميت ويقول السلام عليكم ابراهيم يكيو ثم يقرأ سورة الفاتحة واية
 الكرسي ثم يقرأ سورة اذا نزلت والفلم التكاثر كذا في الغرائب باريكيو
 وان قرأ القرآن عند القبور ان نوى بذلك ان جونه صحت
 القرآن فانه يقرأ وان لم يقصد ذلك فالله تعالى يسمع قراءة القرآن
 حيث كانت كذا في فتاوى قاضينان ولو مات رجل واجلس وارتد
 على قبره من يقرأ الاصح انه لا بكرة وهو قول محمد رحمه الله عليه
 كذا في المصبرات وممن ينوي اذا مر بمقبرة فقرأ شيئا ينفع من غير ان
 لا يأس به كذا في السراجة وعلى عن ابي بكر بن سعيد انه قال يستحب عند
 زيارة القبور قراءة سورة الاخلاص بغير صوت فانه يالغي من قرة

سبعمرات انكان ذلك غير مغفور يغفر له وان كان مغفور اغفر له
 القابري وذهب ثوابه للميت كذا في الذخيرة وان قرءها غدا حرات
 فهي احسن ومن اراد غاية الكمال فليدع عليها بالتصريح والابتغال سور
 اخر وقرء على قبر بسم الله وعلى ملأه وسوال الله اذ دفع الجواب
 والضيق والظلمة عن صاحب القبر اربعين سنة ويزكفه ووضع الورق
 والربا حین علی القبر حسن فزیارت قبر نبی صلی الله علیه وسلم کفایت است
 بالا که شست و در بحر الرائق نوشته و لا یاس یفرقة القرآن عند القبور و انما
 یكون افضل و لجور ان یخفف الله من اهل القبور شیئا من عذاب
 القبر و یقطع عند دعاء القاری و تلاوته و فیه و رد انما من دخل القفا
 فقرء سورة لیس خفف الله عنهم یومئذ و کان له بعدد من فیها
 من الحسنات شیخ الاسلام در کشف الغطا کفایت و مستحب است که چون از قبر فارغ شوند
 بنشینند و بر سر ساعتی بمقدار زباید بخمر کرده شود و شتر در آن و قنبره کرده شود و گوشت او را و
 تلاوت کنند قرآن را و دعا کنند برای میت که در آنی انجوشه و وصیت کرده بود و عمر و بن عباس
 در سر خود را وقت موت خود بپوشتن بعد دفن و گفت ما انس گیریم شما و بدانم که بچه خیر یا بزرگوار
 و جواب میدنم فرستاده های پروردگار خود را که در قبر آمده سوال کنند و در خانه است
 چون میت را در گور بپوشند از سوال کنند درین حالت سورة ملک باید خواند و ثواب آن
 باید بخشید تا جواب سوال او را رسان گردد و در حدیث خواندن افتتاح سورة بقرآن
 نزد میت و اختتام آن از امن الرسول تا آخر نزول و پرو پای او بعد از دفن آمده طبعی
 مستحب است همچنین بنشینیم ما از بعض علما که مستحب است ذکر سوره از مسایل فقه و الا

و متعارف ذکر سید عالم فرایض است در وسیله النجاة از اذکار نقل نموده و مستحب است
 بقعد عند القبین بعد الفرائض ساعة قدر ما یخرج من و تقسم لهما و اشتغل
 القاعدون بتلاوة القرآن والدعاء للمیت والوعظ والحکایات لاهل الخیر
 والصالحین وینافی صحیح مسلم عن عمر بن العاص قال اذ وفتمونی فقیوا
 حول افری قدر ما یخرج و دو تقسیم لهما حتی استانف بکم وانظر ما د
 المراجع دسل دبی و از ذیل جمیع البیارات نقل نموده ثم سلوا الله بالتبیت لیس شیء
 دلاله علی التلقین للیب ولا یاس به اذ لیس فیہ الا ذکر الله وعرضه و غفره
 علی المیت و الحاضرین والدعاء لهم فكله حسن و انفق کثیر علی السالکین و از
 نقیاح الجنان نقل نموده چون بر سر گور سید از جانب قبله درایه و بگوید السلام من اهل
 لا اله الا الله علی اهل لا اله الا الله و کیف وجد تو قول لا اله الا الله اللهم
 امضرنا فی رمة من قال لا اله الا الله ولا ننسا فاقول لا اله الا الله
 الرسول الله و برابر روی مرده بنشیند فاتحه و اذا ذلک الارض فخرانه و از
 دعا بخوانا الحمد لله الذی لا یغنی الا وجهه و لا یدوم الا ماله اشهد ان لا اله
 الا الله و حد لا شریک له و لا یغنی الا وجهه و لا یدوم الا ماله اشهد ان لا اله
 الا الله و اولاد او شهد ان محمد عبده و رسول نبی الله محمد بنی الامی عنایه
 هو هله و ایه شهد الله ان لا اله الا هو تا سریع الحساب و از حبرة القیوم
 نقل نموده چون سلام کردی تکبیر بگو و حکمت درگیر است بر اهل کورستان که رسول علیا
 فرموده است اذا دایست الحق فکلی و ایچون آتش درهای افتد و از دست شما بر نیاید
 که بنشانند بگوید که آتش نیست آتش نیست و نشیند چون عذاب قبر با آتش است و دو

ثم بان ان يرسد تكريمي بايقت تمام دكان از آتش و نورخ خلاص يا بنده طاعتي قاري در
 عين العلم نوشته و يقرء القرآن ما تيسر ففي صحيح مسلم عن ابي امامة الباهلي قو
 القرآن فانه ياتي يوم بقيمة تسعة اصباحه ثم يجر ويدعو بالرحمة والمغفرة
 لنفسه و للمؤمنين فان الاذكار كلها انا فاعله في تلك الايام و عن جابر
 عن من بالمقابر فلم تغير لنفسه ولم يدع لهم فقد خان نفسه و خافهم
 و دود قراءه ليس في الشاهدي اي في الاحاديث المشهورة و الاحلاس
 اي سبع مرات و المشهور بانة بقرء ثلاث مرات لانه بمنزلة ختم القرآن لجميع
 الايات في روايه العقيلي عن رجاء الفوسى من قرء قل هو الله احد ثلاث
 مرات فكأنها قرء القرآن اجمع و دحمانى از منافع تقل نموده من دار قبل من
 فقال اللهم بحق محمد و آل محمد لا تعذب هذا لبيت رفع الله العذاب عنه
 الى يوم ينفخ في الصور يعني در شرح صحيح بخارى بن باب بر عظة المحدث محمد
 و يعود اصحابه حوله ينوب ما مصلحة الحى فمثل ان يحقق قوم عند قبر
 و قيامهم من يعطيهم و يذكرهم الموت و احوال الآخرة و اما مصلحة الميت فمثل
 ان يجتمعوا عند قرة القرآن و الذكر فان الميت ينفع به و دوى ابو داود
 حديث معتقل بن يسار قال قال النبي صلى الله عليه و سلم اقرؤا بين علي
 موتاكم و اخرج به النسائي و ابن ماجه ايضا فالحديث يدل على ان الميت
 ينفع بقرء القرآن عنده و هو حجة على من قال ان الميت لا ينفع بقرءه
 الحى العرش اقبال اين روايات و در كتب قد كبرت موجود كه تطويل موجب اطلال است حاصل
 يك از احاديث و روايات فقير خواي زيارت و و ما بختي فرعونى مجيب شر و عيشه قرءه الهام

و تبيين و تبيين و جمله افکار حتی که در خط و حکایات صاحبین و انبیا و سلف فقهاء ثابت گردید
 پس دعوی محبت یعنی کماست اذان که منی بود بر عدم معبود بودن پیرایه بخیزاریت و دعا
 بخوبی باطل گردیده و فهم ظاهر گردید که اذان این همام نداشت که محبت تراستشیده که مخالف جمهور
 و خلاف حدیث و فقه باین مخالف و معارض بحکام خودش میگردد و مقصود این همام
 این است که خواب کردن و قضاء حاجت نمودن نزد قبر و جمیع آنچه معبود نیست مکره است
 که مردان توهمین قراست و معهود از سنت نیست مگر تعظیم قبور و ذکر خبر نزدان قسطانی و دعا
 کفر زیارت القبر تعظیم و در حدیث آمده که اقوام مردها و اهل قولوا هجدا یعنی خشکویی
 و کلام قبیح بکنید و بعضی از عمایان این فرق باین نوع تمسک میکنند که مشر و عتبه اقوان صرف بر
 اعلام نماز است پس در بخیران بدعت است و محرام و در غیر از این یک بازی نماز باطل فصل
 نیست بلکه لغو است و این جهالت محض است در شکوه مرویت عن ابی هريرة رضي
 الله عنه قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام بلاء لي
 الله عنه ينادي فلما سكت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال
 مثل هذا القيناد دخل الجنة رواه النسائي طاعلي قاري و شرح نوشته
 من قال مثل هذا القول اي هجيبا او ههه نا او مطلقا و این حدیث را بن جاب
 در صحیح خود آورد و حاکم گفت که اسناد او صحیح است طاعلی قاری از سر که نقل نموده پس
 ثابت است که فضل اذان خاص نیست چنانچه مخالفان بنیده اند و هم شریعت اذان خاص
 برای نماز نیست برای غیر نماز هم سنون است چنانچه اذان در کوشش راست مولود و
 اقامت و رکوش چپ هم سنون است و برای سوی خلق انسان و دایم سنون است
 طاعلی قاری در مرقاة نوشته و قال عجیبی که این و نشرها و فقه و حدیث

به وقت الصلوة أصالة وخرج بها الأذان الذي ليس بغير الصلوة كما
 الأذان في أذن للولود اليمنى والأقامة في اليسرى وليس أيضا عند
 وسوء الخلق لحيدر الدين علي بن أبي النبي صلى الله عليه وسلم حرمنا فقال
 يا ابن أبي طالب اني اناك حرمنا فمعرفة اهالك يؤذن في أذيك فانه قد
 لهم فخر بنيه فوجدته كذلك وقال كل من رواه الى علي فخر به فوجدته
 كذلك وروى الذي يروي عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 من شاء خلفه من انسان او دابة فاذنوا في اذنه انتهى سؤال
 معانقه كرون نازيان روزيخه باز است يانه جواب معانقه برامى قدم از حدیث
 ثابت است چنانچه در شكوت ذكر كور است و تحفیف روزيخه از حدیث ثابت است و موافق
 قیاس مصافح عقب عصر و فجر كه سابق ذكر كور است ذكره خواهد بود منهای عجیب اگر حضرت ثوبت
 معانقه در قدم است پس آن محض غلطی قدم از حضرت ثابت است و شكوت شریف
 مرویت عن اسبند بن حصیر رجل من الانصار قال بنیما هو یحدث
 القوم وكان فيه من ارج بنیما ایضا هم فطغنه النبی صلى الله عليه وسلم
 فی حاضرته فجعل اصبعی فقال اصطبیر قال ان علیات قصصا
 و ليس علی قمیض فرفع النبی صلى الله عليه وسلم عن قمیضه فقال
 و جعل یقبل کتفه قال اما اوردت هذا یا رسول الله صلى الله عليه وسلم
 و عن ابی انوب بن نیر عن رجل من غرة قال قلت لابی ذر رجل كان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم یصالحكم اذ یقبوه قال ما یقبیت قط
 ما فی و یبغی الی ذات یوم ولم کن فی اهل فلما سمعت انی قد ارسلت

الى غايته وهو علي سريرة فالتزمي وكانت تالفا لاجوده واجود حتى عبد الحق
 وترجمه بسيدان جليلين ثم استشهدا في حقه في حقه ودمه انهم نزلوا انما هي
 وعنايت عن علي قال ان حسنا وعسفا استبهما علي ورسول الله صلى الله
 عليه وسلم ففهمهما اليه الحديث ودخل باب كفة معاينة الكفوف فتدبنا
 است خصمه صاير قدوم از سفر خاكنه در حديث جعفر بن ابیطالب پاد وبعده نقل خبايا
 قوت است از شيخ ابو منصور مازي يدي در تطبيق امارات نقل کرده شده است که انچه روایت
 بود بگوید است و انچه روایت بود بگوید است با شش شرح و گفته اند که خلاف در حالت که
 تر باشد اما با قیاس و جبالا باس است با جماع و هو الصیح که ان السکافی و در ذیل حدیث
 انی گفته یعنی گفته اند که کرده است که بسپار علی و تقطیع بود و جایز انکه در وقوع و قدوم سفر
 باشد یا بجهت طول عداقات با غلبه و شد و جب فی ان بود و انی پس تخصیص معاينة
 بقوله باطل شده و انچه محیب گفته و تخصیص و زواید از حدیث شریف ثابت شده میگویم که اگر
 حدیث شریف ثابت نیست و مستحب میگردد و فی آن علم از حدیث شریف ثابت شده که کرده
 و در علم که در چهره ای فنانه مگر بهما بعد گفته موافق قیاس مضامین غنی است و در حدیث
 مذکور شده کرده خواهد بود فقط در اینجا اصل خبر خود و انچه شریف که حرف ثابت است
 را است که است و از انکه محتاج قیاس شده و در مقبول علی فاطمی نمود و انچه در حدیث
 گزینت که کرده است پس قیاس هم غلط است و که است معاينة و در حدیث هم ثابت گردیده
 و در حدیث گفته اما تلقین است بعد از موت پس در ان اقوال علم است و در ظاهر حدیث
 که تعیین کند و در بعض روایات آمده است که نزدیک تر به درود یکبار قرآن و تلقین کند
 انچه خود قرائی عالمگیری مرقوم است و اما بعد الموت قال الله تعالی

طاهر الروایة کذا فی العینی شرح الهدایه و فی معراج الدرایة و نحن فعل بهما عند
 الموت و عند الدفن کذا فی المفهرات انتهى الکتاب نقل استلاف ثمان مئتی بیت و نه
 ازان نایل استغنی و نه همین یک جواب برای جمله سایل و نه جو کفایت میکند بلکه تعینش
 و تحقیق کند که ممتاز و معمول علیه و راجع چیست بعد ازان جواب نبوت و کما یک ازان نقل
 میکند و حواله او میدهد مختار صاحب کتاب را نسبت با و باید کرده قولی را که صاحب کتاب نقل
 نموده روان کرده باشد و آن را اختیار نموده باشد و آن هم تصرف مال این است
 که محیی عبارت عالمگیری را بر زیاده کردن لفظ فی در فقره و فی معراج الدرایة بر مطلب خود را
 نموده کویا مطلب عالمگیری اینست که تلقین کرده شود و تر و ما در ظاهر روایت همچنان است و بی
 پس قول اول ثابت شد و در معراج الدرایت اینست که ما عمل میکنیم بهر دو پس قول دوم
 ثابت شد حال اینکه این چنان نیست صاحب عالمگیری عدم تلقین در ظاهر روایت العینی
 و معراج الدرایت نقل کرده و از قابل عمل انداخته بطریق تعرض میگوید ما عمل میکنیم بهر دو
 تلقین نزد موت و تر و دفن و همچنان است در مضمرات پس از عالمگیری ثابت میکرد و عمل
 بهر دو تلقین پس یک استناد کند به عالمگیری او را میباید نوشت عمل بهر دو تلقین در جوا
 و لطف این است که این فقره را عینی هم خود نقل کرده است بلکه شرح و تفسیر کرده
 بشرح و بطور و نموده و بجا آورده و فی شرح الوخیز و لایله علیه و لا جوابه بل
 ید که بدینیدیه و هه التلقین مستحب بالاجماع و اما التلقین بعد الموت
 فلا یلقن عندنا فی ظاهر الروایة و عندنا فی فیه فیجب ان یلقن بعد
 الدفن فیقال یا عبد الله یا امة الله اذکر ما خرجت علیه من الدنیا
 من شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان الجنة حق و النار

حق والبعث حق وإن الساعة آتية لا ريب فيها وإن الله يبعث
 من في القبور وإنك فئت بالكتاب لا سلاماً فيه نيا ففهم صلى الله عليه
 وسلم بكينوس من لا وبالقرآن إماماً وبالأكعبة قبلته وبالجميعين أخواناً
 فظاهر قوله عم لغرض أصواتكم كذا في شرح الوحي قلت دوى الطبراني عن
 أبي أمامة رضي الله عنه إذا مات فاصعوني كما أمرنا رسول الله
 صلى الله عليه وسلم أن نضع فوقنا أمراً نادى رسول الله صلى الله عليه
 وسلم فقال إذا مات أحد أخوانكم فضعوهم التراب علي قبره فليقوم
 علي من استقر به ثم ليقبل يا فلان بن فلانة فإنه فيهمه ولا يجيبه
 فيقول يا فلان بن فلانة فإنه يستوي وأحد ثم يقول يا فلان بن فلانة
 فإنه يقول أيشد نار حمت الله ولكن لا يستعرب فليقبل إذا كبر ما
 من الذي يثبته شهادة إن لا اله إلا الله وإن محمد عبده ورسوله
 ولا يثبته غيره وأبى لا سلاماً فيه نيا وبالقرآن إماماً ما فاني منكم
 فكذلك ياخذ كل واحد منهم صاحبه ويقول أطاعني أم تعديتني أم
 من لقن حجة فقال رجل يا رسول الله فإن لم يعرف أحد قال ينسبه
 إلى أمه هو عليها السلام يا فلان بن فلان أسألك عن شيء وقد قول
 النجاشي في أسألكه كما قيل ولكن الراوي عن أبي أمامة سمعته يقول
 وقد روي عن أبي بصير في رواية الشفاء فوافي الطبراني في جوابه
 الشيخ التقيين بعد الدفن ولا امرأة يفعل قلت وكيف لا يفعل
 عليه السلام المرأة من التقيين بعد الدفن فيقول يا فلان بن فلانة

گفته با فلان اذکر دینک الذی کنت علیه رضیت بالله بما دالاً سلام وینا و بحدی
 الله علیه و سلم بنیاء القرن اماماً و بالبقعة قبله الغرض اگر امثال این روایات از
 کتب معتبره معتبره استقصا نموده آید و قری گردد الحاصل روایات بین اکابر نقاش که
 شمس الایمنه و امام صفار و امام جلیز الدین مرعینانی و قاضیخان و غیره در طبقه ثانیه و
 مجتهدین فی المسایل معدود و کرامانی و ابن همام و عینی در تمام حقیقه ممتاز و از کتب که
 نقل کردیم همه معتبره و چون تلقین مذہب امام اعظم و مذہب اهل سنت و بودن مانع تلقین
 از متغیر بخوبی ظاهر پس اگر سبب اختلاف معتزله و حنفیه که بالا ذکر کردیم در که ام کتاب
 روایه منع تلقین یا نه آن امام اعظم و غیره برآمد اعتبار را نشاید تا آنکه برای تصدیق
 او کذب و تخطئه این همه اعلام اختیار کرده شود و رجحانش بر همه التزام نموده آید یا آن
 شخص در روایت و فقاہت برین همه با ترجیح صریح داشته باشد و نیست مگر بذرت و کلام
 گوشتایان و سکه افغانستان که دون از طبقه خامسه و ایشان را قدره بر نمیدرسد
 اقوی و قوی و ضعیف و ظاہر اند فظاہر الروایات و روایات نادره هم حاصل نیست و
 اقوال مروده و روایات ضعیفه هم در کتاب شان میباشد روایت شان بسجرات کتب
 فقہا که عبارت از اصحاب طبقات خمسہ است معتبر نیست که ایشان بکسب اصطلاح فقیه
 نیستند و مطلقاً بتیقید روایات و مراعات اصول آشنائی ندارند و کتب شان از هر گونه
 سطح و یابس پر می باشد و آن کتابها باین علل قابل قوی نیستند خصوصاً در صورت
 مخالفت با جمیع اعلام **سوال** زیارت قبور زنان را جایز است چنانچه مردان را جایز
 شده است یا نه **جواب** زیارت قبور مردان را جایز است بشرطیکه موافق سنت
 باشد و زنان را بار میگوید و زنان را زیارت قبور بقول اصح مکرره تحریری است چنانچه

وشملي مرقوم است وبيشتر زياده القبور للرجال وكنيز للنساء ودر كتاب
 مجالس واعظيه جي نوب واما النساء فلا اجل لهن ان يخرجن الى القبر
 لما روى عن ابي هريرة انه عليه السلام قال لعن الله من اذات القبور
 وعن ابي عباس قال لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم من اذات
 القبور واخذ بن عليها المساجد والسرير كذا في المشكوة وورضا
 الاجتناب امد كه سئل القاضي عن جواز خروج النساء للقبور الفاسدة
 مثل هذا واما نسئل عن مقدار ما يلحقها من اللعن واعلم انها كلما
 دبت الخروج كانت في لعنة الله وملائكة عليهم السلام واذا خرجت
 يلحقها الشياطين من كل جانب واذا انت القبر ملأها روح الميت واد
 رجعت كانت في لعنة الله لك حتى تقوم وفي حديث اما امرأة خرجت
 الى مقبرة تلحقها ملائكة السموات السبع وملائكة الارضين السبع
 فتسئ في لعنة الله واما امرأة وعنت لميت خوف في بنيتها يعطيها الله
 ثواب حجة وعمره وروى عن سليمان وابي هريرة انه عليه السلام
 ذات يوم خرج من المسجد فوقف على باب داره فانت ابنه فاطمة
 رضى الله عنها فقال لها من ابن جئت فقال خرجت الى منزل فلما
 التي ماتت فقال هل ذهبت قبرها فقال معاذ الله ان افسد مسيما
 بعد ما سمعت فقال لو ذهبت قبرها لم تر لحراجه الجنة انتهى وقاضي
 پاني تي در رساله مالا باورده كه زيارت قبور مردان را جايز است نه زمان را طرف باجرا
 كه مجيب دعوى كراست تحرير زيارت قبور زنان را بقول اصح دعوى نمود ودر كتاب

الشكر كذا وكذا من الأحياء ويستحب تلقين الميت بعد الدفن والدعاء
 أيضا فيه من عمدة الأبرار مثل نفس الأئمة عن ذلك فقال لا
 يران تركوا الأئمة إن فعلوا غير مثل الحلواني عن ذلك فقال قد
 فعله بعض شايخنا ولا يفتي ولا نأمر ولا نحججه لمن يقول لا بد منه و
 في الجواهر لما سئل عن التلقين قال ما دأه المسلمون حسنا فهو
 عند الله حسن جوارهم ودرجوا آخرهم است والتلقين بعد الدفن من سنن
 عند أهل السنة يحمون في غيرهم قوم اني سمعت اسنادي قاصيهم ان
 عن الإمام طهيد الدين انه لفتن بعض الأئمة واوصاني بتلقينه فقلت
 فيجوز شتمهم وجرهم قوم لما سئل القاضي محمد الكرماني عنه قال ما دأه
 المسلمون حسنا فهو عند الله حسن ويحرم في ذات حديثين
 من الآثار قوم لا يلحق به تلقينه وان فعل لا يفتي به قال
 لا يشرع عند أهل السنة ويكفي قول يا فلان ابن فلان اذكر
 ما كنت عليه وقل دعيت بالله ويا رب لا اله الا انت يا
 عليهم وسلموا نبيا فسئل يا رسول الله فان لم يعرف اسمه قال
 اني حوالتهم وقرأت في سماوي مطهر او دوا الواهد الصفا في كتابه
 تلخيص ذلك يعني ان يلحق الميت على مذهب الإمام الا علم
 انه عنه فمن لم يلقه فتق على مذهب الاعتزال وكيفية التقليد
 او يتم تركه في المطابع بان اختلاف ونقل ان من لا يلقه يقرأ في
 وصاياه فاجتهد شتمهم استنادهم في غيرهم لا يحتاج اليك انام وغياب

الى اخر ما ذكرناه من شرح الوجهين وقال الحلواني لا ينبغي ولا يجوز به
 قال قاضيان ان كان التلقين لا ينفع لا يضر ايضا فنحوه وحكي عن
 طهیر الدين المرنسي ان الله تلقن بعض الائمة من السلف بعد وفاته و
 اوصى ان يلحق هو ايضا بعد وفاته كذا في عجاب التلقين بايزدانت كهست
 تلقين بعد موت ارميايل مبروني اكراميايل دين جديد از انكار سمع اموت و استمد
 از ایشان و غیرها است چنانچه كه ثبت و محجب مانده سایل انكار فقهار از استمد
 سنی نمود بر هم سماع یحیی نزد آنها و هم سماع برابر کتاب مجاز و لقنوا امواتكم و در
 مقامها بان طمطراقهای كاذبه جولانها نمود از این سلسله اغراض نموده و اینجا هم بطریق
 سهل و در كه شسته بشنود كه انكار تلقین بعد موت باین جهت كه ميت شنود و نه مستحق
 است و نه سبب اهل سنت و جماعت مجاز و استحباب است چنانچه از كلام تحقيق و مستند
 ابن امر انقل سيكنم اول در فتح القدير نوشته فقيل بفعل الحقيقة صناديدنا و نسب
 الى اهل السنة والجماعة و خلافة الى المقتلة و دلائل مانعین را ذكر
 کرده و جواب داده كه مفضل بالانك كور است و ویم عینی شرح بهایه اثبات و تفسیر تلقین
 بعد دفن نموده و مانعین را جواب داده و قول آنها را رد کرده و این سلسله حلواني و قاضيان
 و طهیر الدين مرنسيانی جواز آن نقل نموده حواله كتاب عجاب نمود و از مرنسيانی حکايت
 کرده كه یکی از ائمه سلف را بعد دفن تلقین کرد و وصيت نمود كه مرا هم بعد دفن تلقین كنند
 و در عبارت قبل از عبارت مشقوله اینجا است و ما از او را سابق نقل کرده ایم گفت كه
 نزاهل سنت ميت جواب تلقین كننده میدهد بذكر اخر كلام ميت كلمه شهادت بودن حامل
 نشود بدین سبب و در لقنوا امواتكم شهادة فان لا اله الا الله حجازه اختیار کرده سيكنم

ورزاد الرب مرقوم است اذا فرغ من تقبيرة سن تلقينه روى ابو ما
 اذا مات احدكم فموسى عليهم السلام فليقيم احدكم على امر
 قبره ثم يفلح فلان بن فلانة فانه يقول ارشدنا برحمتك الله ولكن
 لا نشعرون فيقول اذكر ما خرجت عليه من دار الدنيا شهادة ان
 لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وانت رضىت يا الله دينا
 بالسلام دينا وبمحمد نبيا وبالقران اما ما فان منكرا وبكثير يقول ان
 ما تعودنا عند هذا وقد لفن حجة حر قد اورد الزاهد الصغار في
 كتاب تلخيص الاوله وينبغي ان يلفن الميت على مذهب الامام الاعظم
 والمعتدى المقدم فمري يلفن فمضى على مذهب الاعتزال وبيان ذلك
 في التلخيص وكيفية التلقين هذا بسم الله الرحمن الرحيم ثبت الله الذين
 امنوا بالقول الثابت في الحياة الدنيا وفي الآخرة يا عبد الله يا امه الله
 هذا بيت الوحشته هذا بيت الوحدة هذا بيت العزبة هذا بيت
 الحسرة والله امته هذا اول منزل من منازل الدنيا فاذا اتاك
 المكان الكريمان المخلوقان الماموران لا يفعانك ولا يصرانك الا
 باذن الله فيسا لانك عز ربك وعن دينك وبنيتك لا تخف ولا
 تخزن فقل لهما الله ربى ومحمد نبى والقران اما مى
 والكعبة قبلتى والمؤمنون اخوانى وانا شهيد ان لا اله الا الله وحده
 لا شريك له اعتزل فابرجو بنية وان محمدا عبده ورسوله ونبى و
 صفيه ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره

[illegible]

اهل السنة ان الاصل في الاشياء التوقف والاباحة راى المعتزله انتهى
 قال في الاشياء نافلا حتى شرح المختار للمع قال اصحابنا الاصل في الاشياء
 التوقف انتهى باباحية است كما هو مذهب طائفة وثاني معتزله هم من
 كما هو مكتوب في الدرر پس ازین روایات معلوم شد که اصل در استنباط احکام است
 باباحت یا توقف اگر چه در هر یک توقف و یا استنباط مقرر کردن یوم عسل از طرف خود
 نباید ساخت که در هر یک خواهی بود یا در امری خواهند بود که حال او معلوم نیست بای خوا
 بر اصل حد استنباط و ذکر اختلاف و بودن بابحت راى معتزله و نقل عبارت کتب هر ناشی است
 از فهمیدن اصل سند و مطالب عبارت اند کوره و معانی لفظ توقف و اباحت و تحریف و
 تحریف و در نقل طایفه بران اما تحریف در نقل پس اول در نقل استنباط چه تمام عبارت استنباط
 نیست هل الاصل في الاشياء الاباحة حتى يدل الدليل وهو مذهب
 الشافعي ردة او التحريم ولسبه الشافعي الى استنباطه و في البدایة المختار
 ان الاحکام لا افعال قبل الشرع والاحکام عندنا وان كان ادلیا فالمراد من هذا ان
 تعلقه بالاحکام قبل الشرع فانتمى للمعلق لعدم فایده انتهى وفي شرح النبا
 للمع الاستنباط في الاصل على الاباحة عند بعض الحنفية ومنهم الکثر من قوا
 بعض اصحاب الحدیث الاصل فيه الخطر قال بعض اصحابنا الاصل فيه التوق
 یعنی انه لا بد لها من حکم لکن لم تقف علیه بالعقل انتهى وفي الهدایة
 من فصل الحد وان الاباحة اصل انتهى اینست عبارت استنباط پس از ان
 صرف بر یک فقره گفتار نمودن و از ان هم لفظ بعض را سه و نه و در نظر جمال بودن
 توقف در باب خفیه بقول واحد جلوه دادن مباح و عرس حرام لاحول و لا قوة الا بالله

و عبارت در المختار این است و او دد علیه فی الجمل المباح بناء علی ما هو المنصوص
 من ان الاصل فی الاستیاء التوقف الا ان الفقهاء کثیرا ما یأخذون
 بان الاصل الا باجته فالتعریف بناء علیه پس بخلاف اجرای حکم و در مختار
 جمله المنصوص ان الاصل فی الاستیاء التوقف و نسبت نمودنش بدو المختار با مختار
 مذکور و مختار صاحب کتاب است بر خلاف واقع از دیانت بسیار بعید است و ظاهر کرده
 بحجری بدو المختار در بیان مناسبت امرض واقع است که فقط او در بیان بنا دمی میکند یعنی
 تعریف سنته ایراد کرده شد مباح و قول او الا ان الفقهاء الجواب او است و در ثانی
 در المختار که نقل نموده از نقل تمام عبارت اینجا را بر میگردد که آوردنش درین محل غرض
 تمام عبارت را نقل نکیم و حالش بعد ازین بیان نموده خواهد شد بعد تحقیق مسأله که
 فتمشسان نزد و در باب استیلاء الکفار و ان غلبوا علی اموالنا و لکن عبد
 من منا و احد و هابده امرهم صلا و هالک استیلاء علی مباح لان
 من مذ غلب اهل السنة ان الاصل فی الاستیاء التوقف و الا
 باجته رای المعتزله بل لان العصمة من جملة الانحکام المتروکة و لکن
 فحاجوا لها فی حق فی جفهم ماکلا غیر و مقصود فیما لکنه حاله اصل سند است
 اصله و اباحه شرعی و انکه اصل در اشبار حیت باید شنید و چون بنامی این سند برود
 حسن و قبح ذاتی یعنی عقلی و شرعی است لهذا باجماع بقدر ضرورتی تعلیم می آید تا مطلب
 فهمین شود که در حسن یعنی استحقاق مدح و ثواب خدا تعالی و قبح یعنی استحقاق مذم و عقاب
 نزد خدا و شرعی است فقط پس بر همه شارح بدان امر که در حسن است و از هر چه بی کرد
 قبح است و اگر ام منقلب کرده حسن قبح کرده و قبح حسن و نزد ما ترنیده و معتزله عقلی است

یعنی موقوف بشرع نیست لیکن فرق است در هر دو مذہب نزد ما نزد یاران حسن و قبح مستلزم
حکم از خدا و حق نیست تا آنکه خدا حکم نکند حکم را اینجا نیست پس ترک احکام در ما
فوق عقاب نیست و از اینجا است که بلوغ و حجة در تکلیف شرط است پس کار و بیهوشی با و
بر سبب تکلیف بایمان نیست و در آخرت سوا حقه کفر خواهد شد بخلاف متبرکه که واجب میکند
آن حسن و قبح حکم را پس اگر ترس نبوی و رسولی بر سر نشاند و افعال موجود و بعد می باشد
احکام حسب تقیسی که الان ویرشته است تقدیر است واجب می بودند و فعل مباح برای ابا
مباح می بود البته و مراد از حکم در اینجا استثناء از مریض است بعضی از حقیقه ابو منصور می باشد
و فخر الاسلام و صدر الشریعه و غیره گفته عقل گاه مستقل بشیء در او را که بعضی احکام خدا
پس واجب کرد و انکس ایمان را و حرام کرد که را و آنچه لایق نیست خدا حاصل اینک سبب
قرار یافته اول مذہب اشعری که حسن و قبح نیست بحسب حکم و حکم مذہب ما ترجیح بر حسن
عقلی است و موجب حکم نیست و نه کاشف از عقلی حکم مذہب مجتهد و امتیاز که آن را مباح
مقرر و اتباع کرد و او را عا صاحب مسلم و گفته که متبایع خود را که ملاقات از هم مطابق اشعریان
مذہب بیوم حسن و قبح عقلی است و مدار حکم و آن مذہب متغیر و فخر الاسلام و غیره است
نزد متغیر نه با وجوب عمل عقوبت بحسب عقل واجب و نزد جماعه کرام عقوبت بحسب عقل واجب
نیست و نیست خلافی میان متغیر و اهل سنت و این که حکم اگر چه در عقل قدیم است لیکن جاری
است که بعضی از اهل قبل نبوت معلوم کرد و لیکن متغیر اگر چه حکم ذاتی است موقوف بر شرع نیست
لیکن بعضی جهان است که حکم مندرج تحت فعل عقل و بیانات بسیار و در اهل سنت از متغیر
و ما ترید پس موجب حکم اگر چه کلام اشعری قدیم است تا ما طهر این به تعلیق است و آن طاهر
است بعد وقت بعثت پس نیست حکم اصلا قبل بعثت و نیز در اهل سنت و متغیر از ما اگر

موافق اند منکر را با جمهور را تفریق موافق اند با شاعره که در جمهور ابله نیست ظهور حکم که ترجیح
 و آن به عقیده است پس معلوم میشود قبل بعثت و خلافت که نفی است و راجع است که اصل
 اباحت است و آن مختار اکثر خفیه و شافیه با خطر که مذکور است بخرات ان است و فصل الاسلام
 گفته که اصل اباحت است در اموال و ضرر در نفس و گویا که این تفسیر قول خفیه و شافیه
 است و در بادی الزامی مخالف می نماید با آنچه مذکور است از نبودن حکم قبل بعثت و موافق میگرد
 بمقتضای فایده باباحت اصلیه و این است که ام زمان بر آن ان از بعثت بنی مغ الدین خالی
 نگذاشته از آدم تا ایندم پس خلاف حاصل نمیکرد و در هر یک زمان از زمانه و در حکم اباحت
 خطتها و به تحریم مطلقا پس نیست خلاف کرد و زمان قدرت که شریعت مندرس گردید
 بتقصیر سابقین حاصل انگار یکسان میگردد پس از بعد از این شریعت و جعل احکام پس
 این جهل قدر است نزد اکثر خفیه و شافیه پس مواظبه کرده میشود با جمیع افعال معامله میبا
 یستی و با خود میشود بقبول و ترک چنانکه و بیاج و این را اباحت اصلی نام نهاده اند پس قول
 باباحت اصلیه معنی است بر زبان فرد قبل شریعتی معنی اباحت تحقیق نیست بل معنی
 نفی جرح است و در فعل و ترک سبب معلوم مانع و موجب و بر همین اباحت اصلیه است که بیخارج
 بلکه چه در آن کلامی است و قوی بر تفسیر نوشته و بنظر آن اباحت الاصلیه بعثت حکم شرعی
 بلکه بگویند اگر چه بعد از آنکه نوشته آن را تفصیل بیان نموده است و معتزله تقییم کرده اند اما
 اختیار را با آنکه جهت در نوشته معلوم گرد و پس منقسم است باقی مضمینی و موجب و موجب
 و اباحت و تحریم هر که است و آنکه جهت محسوس و مقصود معلوم نگردد و درین قسم معتزله را پس شرح
 است که در اول اباحت و آن مذکور است بجهت است و هم حجت و آن مذکور است
 بعد از آنکه در وقت و مشهور است که مذکور است از آن که در وقت و مشهور است که مذکور است

است و مراد بوقف بر طبق معتزله عدم العلم بحکم و بطریق شیخ عدم علم است این همه که گفته شد بحث
 اباحت اصلیه بود قبل لغت محصلش اگر اباحت اصلیه عبارات است از آنکه قبل از این باشد و اباحت
 اصلیه مختار که خفیه و شافیه است امری دیگر در تلویح نوشته و هذه المسئلة تور مدنی
 اصول التافعیة ولا تشاعة علی المنزل الی مذهب المعتزلة فی العقل
 بحکم بالحق والیقین ولا فالفعل قبل البعثة لا یوصف عند هم شیخ محمد
 عمالاً باید دانست که اباحت اصلیه شرعی و در اباحت اصلیه قوی است چه اباحت اصلیه قوی
 خطاب نیست و لهذا میگویند که قابل نیست برای نسخ و اباحت شرعی عبارت است از
 اشیاء بالحقیر آن عبارت است از خطاب شرعی به غیر و اباحت اصلیه نوعی است از
 خطاب بالحقیر جای که مدرک شرعی حج فعل و ترک معذور باشد پس اینجا مدرک شرعی
 برای حکم تحریر یعنی عدم مدرک شرعی برای فعل و ترک مدرک شرعی است برای حکم شرعی
 به غیر پس آن حکم شرعی است بخلاف معتزله اباحت میگویند که اباحت در عرف شرع عبارت
 است از عدم حج در فعل و ترک و زوال سنت عبارت است از حکم شارع به آن پس بحکم
 خطاب متعلق به شرع و متبطل مصلحت و منفیه نیست مباح با اتفاق معتزله و اهل سنت با ترفیع
 معتزله پس از اینجاست که اباحت در عرف شرع معنی عدم حج در فعلی و ترک است و آن همان
 است و زود مجبور از جهت آنکه چیزی که در مدرک شرعی برای حج در فعل و ترک معذور است
 پس معذور شدن او مدرک شرعی است بحکم شارع به تحریر بنی الاصول مرقوم لاحکم
 قبل و در و الشرع و قسم المعتزلة الافعال الاختیاریه البنی قضی العقل
 فیها بالحق والیقین الی الخمسة والتي لا تقصی فیها الحس ولا یقع ثالثا لثبوت
 عن الخطر ولا باحده باز میگوید که اباحت حکم شرعی بخلاف البعض المعتزلة

فانهم قالوا لمباح ما انتهى الحرم في فعله وتركه وذلك ثابت قبل الشرع و
بعده ونحن نذكر ان ذلك اباحة شرعية وانما الاباحة خطاب
المشارع قاضي عند شرح مختصر نوشتة حكم الافعال العقلية قبل الشرع
وقد قسم المتعزلة الافعال الاختيارية الى ما لا يقضي العقل فيها مجس
لا يقبح ولهم فيها ثلاثة مذاهب الحظر والاباحة والتوقف عندهما والى
غيرها وهو ينقسم عندهم الى الاقسام الخمسة المشهورة من واجنب
ومندوب ومخطور ومكروه ومباح بازيمكوي الا اباحة حكم شرعي فلا
لبعض المتعزلة فانهم يقولون المباح ما انتهى الحرم في فعله وتركه وذلك
ثابت قبل الشرع وبعده ونحن نذكر ان ذلك اباحة شرعية بل الاباحة
خطاب الشارع بذلك فافتواؤنا بان مرعاشية تقدر ينوب قوله
خلافه لبعض المتعزلة هم الذين قالوا لا فاعال الاختيارية النبي لا يدرك
العقل اشتغالها علم الصلوة والمفسدة وخلوها عندهما مباحة قبل الشرع
بالاباحة الاصلية لانه تعالى خلق الصلوة وما يتفعل به فالحكمة تقتضي
اباحته لدفع المعصية وحاصل النزاع يرجع الى ان الاباحة في السان الشرع
هل هو عدم الحرم في فعله وتركه او حكم الشارع بذلك والتحقق ان كما
يدرك العقل اشتغالها علم الصلوة والمفسدة وخلوها عندهما ولو يتعلق به
الخطاب والكاشف عن حاله صريحاً مباح بالافتقار الا ان عند هؤلاء البعض
من جهة ان الاباحة في عرف الشرع بمعنى عدم الحرم في فعله وتركه
وهذا الك وعنده الجمهور ان كلما عدم المدرك الشرعي للخرج

في فعله وتركه فذلك مدرست شرع بحكم الشارع بالتحريم بينهما ^{بسم الله}
 مرقوم لا خلاف في ان الحكم والنكاح في كل فعل قد يما لكن يجوز ان لا يعلم
 قبل البعثة بعض منه بخصوصية انفاقا اما عند المعتزلة فلا تراه وان كان
 ذائبا لكن منه ما لا يدرك علة الحسن والقبح فيه واما عند غيرهم فلا
 الموجب وان كان الكلام النفسي القديم لم يكن لما كان ظهوره بالتعلق
 بحدوث البعثة فلا حكم مشخص قبلها فلا يخرج عندنا مولى لنا نظام
 وشرح عند غيرهم نوت من اهل السنة كالاشاعرة والما تر يد به
 فلا حكم مشخص قبلها نوت بل لا حكم اصلا الا بالوقوف عليه قال
 صاحب المسلم واما الخلاف المنقول بين اهل السنة ان الاصل في
 فعال الاباحة كما هو مختار اكثر الخفية والشافعية او الخطر كما
 اليه غيرهم قال صدر الاسلام الاصل الاباحة في الاموال والخطري
 النفس فقبل بعد الشرع بالادلة السميعة اى ذلت على ان مالهم
 دليل التحريم ما ذون فيه او ممنوع عنه وفيه ما فيه وقال في الحاشية
 اذ يظهر من تتبع كلامهم ان الخلاف قبل وود الشرع ومن ثم لم يجعلوا
 رفع الاباحة الاصلية سنيا بعدم خطاب الشرع قال مولى لنا بحسب العلوي
 فانقبل فعلى ما ذكر كيف يصلح الخلاف بين اهل السنة في ان الاصل
 الاباحة او التحريم اجاب بقوله واما الخلاف المنقول اه وقال و
 لنقل في تقرير الحق فالتقدم مقدّمته او لا هي انه لم يحرم على انسان
 بيعت فيه التبة بنى مع دين لان شرعيته ادم عليه السلام كان

في الوجه في معرفة البحث عند حتى يظهر حاله الحال وتلخصه انها بمعنى
 عدم الحرج في الفعل والترك بعدم المانع والموجب بهذا ليس ممنكرو من احد
 سوى المعتزلة القائلين بلزوم حكم الحسن والقبح حتى ان من قال بالخطا
 ايضا يقول بها صاحب مسلم بعد از انه يثبت من وقع عقلي بمعنى استيقاق مرع وثواب
 فاما مقابلين ان نوتة عند لا تشاعرة تشرع اي لجعده فقط فاما امر به حسن
 وما نفى عنه فيج ولو انعكس الامر لا انعكس الامر وعندنا وعند المعتزلة عقلي
 اي لا يتوقف على الشرع لكن عندنا لا يستلزم حكما في العبد بل يصيب موجبا
 لاستحقاق الحكم من الحكيم الذي لا يرجع المرجوح فالمرحوم محكم للشك
 حكم ومن هو اننا انشر طنا بلوغ الدعوة في التكليف بخلاف المعتزلة و
 هامية والداروية والبراهمية فانه عند هو وجوب الحكم فلو لا التشارع
 وكانت لافعال لو جبت لا يتكامل قالوا انها ما هو ضروري ومنه نظري
 ومنه ما لا يدرك الا بالشرع كحسن صوم اخر رمضان وفيه صوم اول
 شوال فانه لا سبيل للعقل اليه لكن الشرع كشف عن حسن وفيه ذاتين
 هي نوب اما المعتزلة ففهموا لافعال الاغنياء رية الى ما يدري ان فيه جهة
 محسنة او مقبحة فيقيم الى الاقام الخمسة المذكورة والى ما ليس لك
 وافهم فيه قبل الشرع قلته اقوال لا راحة وفي الشرح وهو قول معتزلة
 البصرة والخطار وهو قول معتزلة بعد اد الثالث التوقف وفي الشرح و
 استقرانه هذا ذهب الشيخ الى الحسن الا شعري والى ما لا يصير في المضاف
 لم يقصده لان كلامه في اقوال المعتزلة وفسر بعدم الحكم وهو المنا

المشیخ فان الاشغرية عن اخره ينقرون الحكم قبل البعثة قال صاحب المسند
 الا باحثة حكم شرعي لا بد خطاب الشرع بتخيير ولا باحثة الاصلية نوع منه
 لان كلما عكس فيه المدرك الشرعي للحرج في فعله وتركه فذلك مدرك
 شرعي لحكم الشارع بالتخيير فحي لا يكون الا بعد الشرع خلافا لبعض المختلطة
 وقال مولانا جرح العلوم اى عدم المدرك الشرعي لبعث مدرك شرعي
 لحكم الشرع بالتخيير ولا باحثة الاصلية لا يكون الا في موضع عدم المدرك
 الشرعي للحرج في الفعل والترك بل حكم بخصوصية اصلا فلا باحثة
 الاصلية فيها حكم بالتخيير فحي لا يكون الا بعد الشرع خلافا للمعتزلة
 فانهم يقولون بالاحثة وخيرها امر الاحكام قبل الشرع باسب مجاز
 مرقوم ايندرو معتزله حسن وفتح عقلي موجب حكم پس شيئا يكم حسن وفتح ان معلوم
 منفس باقسام خمسة قبل شرع وبعده شرع بي مداخلت شارع واشياء يكم علت
 حسن وفتح ان بعض معلوم منكروه وزيك فواء منقرله مباح وامين باحت اصلي معتزله
 باحت حقيقيه وحكم است واشعريه وما تريد به ازان منكره زنونان قبل شرع حكم است
 واطلاق توقف هم که در کتب ایشان است بعضی عدم حکم است و باحت اصلي که مختار
 اکثر فیه متشابه است نسبت زبان فمختار باحت حقيقيه نسبت و نه حکم زوايشان و خبري است
 مغاير باحثة اصلي معتزله و باحت اصلي بعد شرع علاوه بر دو باحت اصلي مذکور است که
 در ان حکم است چه باحت شرعيه عبارت است از خطاب شرع تيجر و باحت اصلي هم نوعيت از
 خطاب تيجر چه عدم مدرک شرعي حرج در فعل و ترک مدرک شرعيه عبارت است از حکم شرع تيجر و اين با
 اصليتين مذکور در بيان مدرک شرعي براي حرج در فعل و ترک معدوم باشد مالا معاني

عبارت مذکوره در این باب است که در تفسیر الاحادیث دیگر
اصل فی الامتیاء التوقف و الاوجه ساری التعملة بهمان در روایت دیگر است
مقتضی که اصل هو الحکم یعنی از قایلین بودن حکم با اصل ساری که بااحت قایل
ممكن است که باین پایه استدلال گفته آن یک طایفه است بخلاف آنچه که نزد شیطان
اصل حجت است یعنی جمهور که ساینکه بودن حکم بر اصل قایل از اجماع میگویند و ظاهر که جمهور
اصل برینند و انیتند چه از اصل حکم در اصل منکر یا حجت و باحت سیده و اگر ادا بااحت باحت
اصول قریب است پس درست نمی آید چه تصریح نزد اید فی اصول ثابت است که مذهب اکثر خیریه
باحت است و حجت مذهب مرجوح و مجهول علاوه بر این قول احمدی بار وایت در اشعار
که خودش نقل نموده متعارض به دران مصرح که اصحیح من مذهب اهل السنة ان
اصل فی الامتیاء التوقف و الاوجه ساری التعملة بهمان در روایت دیگر است
که بان نقطه استناد نموده اینست المتصور ان الاصل فی الامتیاء التوقف بهمان
در اینست تراشید ۱۰ مثبته قال اصحابنا الاصل فی الامتیاء التوقف پس بگویند
که روایات نقل نموده اش هم با هم متخالف لازم می آید که همه از پایه استدلال ساقط شوند
و اگر از باحت اصیل تفسیر عیو و ادا باشد پس دران خلا فی و زاعی در اید اصول منقول نیست قطع
از مخالف ساری تفسیر احمدی با دیگر روایت منقوله اش و احتمال خطا در بودی نقطه جمهور
بجای طایفه و بالعکس آخر عبارت تفسیر احمدی با تمام دارد و از آنچه عجیب قرار داده یعنی تفسیر
پیغمبر صلی الله علیه و آله سلم خیر حکم آن پان نشده باشد مرام باشد چه تصریح حکم است
دران صورت موجود و آنچه از تفصیل اقسام باحت پان گردیم همه از ان ظاهر چه از کتب
بیج و محرم و ترجیح محرم از امام محمد اسلام نقل نموده و در ان و بعد از اناء علی قول

یعنی است بر عرف فقها فقط اینجا مراد از اباحت اباحت اصلی حقیقت نیست که مخالف جمهور اهل
 سنت است چه از اصلی حکم در اصل منکر اند و آنچه منبای مورد است که اصل در شیه توقف
 است مراد از توقف نه آنست که حکمی است از اباحت و حرمت و غیره مگر معلوم نیست چه آن
 متفرع است بر بودن حکم در اصل و لیس فلیس بلکه مراد توقف عدم حکم است و معنی روایت
 کتاب مذکوره از باب الاستیلاء نیست که اگر اهل تشدد بدار خود احراز کند مالک آن اموال
 میشوند بدین جهت که مستولی شد بر مباح چرا که صحیح از مذہب اهل سنت آنست که اصل
 و شیه توقف است یعنی عدم حکم و مباح حکم است پس نیست مباح بر مذہب اهل سنت چه
 مکلف بغیر و نیست پس با احکام مشروع و مخاطب شد پس اطلاق مباح قبل از خطاب شرع
 بر مذہب اهل سنت راست نمی آید و اباحت که حکم است قبل خطاب شرع رای متعزله است بلکه
 سبب ملک آنست که بعضی از جمله احکام مشروع است و کفار مخاطب بعصبت نیست پس
 باقی ماند در حق ایشان حال غیر معصوم پس مالک خواهند شد پس ظاهر که مراد از
 توقف عدم حکم است نه توقف در اباحت و حرمت چنانکه محیب فهمیده است که آن موقوف
 بر حکم است و حکم نیست و اگر بالفرض این معنی ادعا کرده شود پس قول اولان العصمة
 راست نمی آید و اباحت را که رای متعزله گفته یغیر اباحت است که در کتاب الطهارة نقل شده
 کرده و الانفاض لازم می آید واضح باد که مقصود از ذکر معانی روایات پیرامون این امر است که
 آوردن محیب این روایات را بی محل است نه تصحیح و تسلیم آن که تصحیح و تطبیق و رفع تعارض
 پذیرستند است نه در ما و آنچه متخین بر صاحب و المتأخرین خصوص کلام نموده اند در
 سواشی مذکور در هر کتابی بهر تفاسیر که خودشان باشند حجت این طایفه است صاحب در المتأخر
 که علیت استیلاء علی الباع را نفی میکنند آن منفی مقوله صاحب بدایر و غمش الایر و اشتغال

نشان است مگر نوشته اند ان الاستیلا و در علی مال سراج فی تفسیر سبب الاستیلا
 و بطایفه که صاحب در الحاق و در جیب آن اعیان چهره دارد و در غلط او شک نیست و طرفه ای که
 استدلال خود باز قرار نموده است بر آنچه از ان قرار ساخته از اباحت و کلام و در عبارت
 استباه بعد از آنکه تمام عبارت را نقل کردیم حاجت نماند که از ان صفا ظاهر که کلام و اباحت
 اصیل حقیقه است و از قابلین توقف متعذر و از ادوارین اعدای سیلی از همان عبارت ظاهر
 چه صاحب استباه معنی توقف هم بیان کرده است و مجیب هم بودید این حال از عبارت استباه
 حذف اول و آخر صرف بر یک فقره آنهم با سقاط لفظ بعضی گفته نمود پس زید مجیب در اصل
 شی که با حرمت است نزد جمهور با توقف با اباحت که با مذهب طایفه و رای متعذر هم همین است
 محض لغوی اصل ناشی از سوء فهم و عدم تحقیق مسئله از واقفان فن و تفهیمین مطالب کتب و
 تحریف و تصرف است قصه خوانی خیری دیگر فقا هست خیری دیگر از نقل عبارت کتب بی فهم
 و بی عرض بر فقها قوی راست نمی شود منقذ را واجب که در صورت اختلاف روایت تحقیق راجح
 و مرجوح و معمول و متروک و ضعیف و قوی دریافت نموده راجح و معمول و قوی را اختیار
 نماید و بی اینکه خود در ورطه تحیر افتاده است هدایت دیگران معلوم و هر سلسله از فنی که محل تحقیق
 او باشد باید گرفت از فن دیگر که ننماید استطراد او که مسئله اتفاق افتاده باست نقل کنند
 میبخت این سلسله علم اصول است و ما از اینجا حقیقت مسئله را تفصیل بیان نمودیم از ان نحو
 ثابت که از اباحت حقیقه مذهب متعذر جمهور اهل سنت منکر و اباحت اصیله فتره چهارم اکثر خفیه
 شافعیه و در اباحت اصیله شیعه اختلاف کسی از متعین منقول نیست پس نسبت حرمت اصل
 و توقف معنی بر غرضش به سبب صحیح اهل سنت محض غلط است حالا عمل فقها بر اباحت از دیگر
 کتب هم نقل میکنم صاحب استباه در همان قاعده می نویسد و فی الهدایه من فصل

الحد اذان الاباحة اصل ودر قاعده تعارض دليل تحريم و ابحاث و تقديم تحريم في نهي
 وعالله الاصوليون بتقليل النسخ لانه لو قدم المبيح لزم تكس النسخ
 لان الاصل في الاشياء الاباحة بايد فهميد كه لو ادوات ابحاث و زنايها ابحاث اصله
 قرة است و هر چه درين استدلال يعني لزوم نسخ كفايت طويل فاما اقوال ابحاث و اصل
 از اصولين ثابت است و مجري و مفسر شياء و نظاير شرح قول بان الاصل في
 التنباه و الاباحة هي نويد ذكر العلامة قاسم بن فطالونغا في بعض تعليقات
 ان المختار ان الاصل الاباحة عند جمهور اصحابنا و فقه الا
 مسلام من القبره فقال ان الناس لو يتركوا سدى في شئ من الزمان
 و انما هذا بناء على زمن القبره لا اختلال الشرايع و وقوع التحريمات فلا
 يبق الاعتماد و الوقوف على شئ من الشرايع قطعت الاباحة بمعنى عدم
 العقاب بما لم يجد له حرم ولا مبيح انتهى و دليل هذا القول قوله تعالى
 خلق لكم ما في الارض جميعا افر يا ايه خلقه لنا على وجه المسنة علينا
 و ابلغ محو المسنة اطلاق الاستباحة فثبتت الاباحة و در شرح فوائد
 ما في الحكم عندنا و ان كان ادلبا مي نوبت جواب سوال مسطوي تشرية
 ان يقال اذ كان الحكم عندكم ادلبا تا قبل الشرح كيف تقرقوا لكم
 بانه لا حكم قبل الشرح و تقرير الجواب بان نفس الحكم و ان كان ادلبا اذن
 في التبرع بافعال الخالفين ليس باذن و المراد منها عدم فعل الحكم
 لا بد و هو غير ممكن قبل الشرح و انه معارضة عن الزمان و يجوز ما اجاز

وقته وذلك متوقوف على العلية بالكيفية ولا علم بشئ من ذلك قبل الشرع
بقوله تعالى وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا وأما ما يفتى لترتب العقاب
على الذل وهو متضمن أيضا قبل الشرع لعدم الفائدة ودر شرح قول ما ترون
البحر في نوبه يعلم منه حل شرب الدخان ودر شرح وقاية ودر شرح ما ليس بحرام
ليس نجس في نوبه لما حكى في هذه السيفوح بقي غير المستفوح على أصله وهو
الحل ويلزم منه الطهارة والحداديت بنوي هم صراحتا بغير ما يشاهد عيون
ابن عباس رضي الله عنه قال كان أهل الجاهلية لا يملكون اشتباها بغير
أشياء فقد رافعت الله بنيه وأنزل كتابه وأحل حلاله وحرم حرامه
فما أحل فهو حلال وما حرم فهو حرام وما سكت فهو عفو شئ عبالق
و در ترجمه شکره در ذیل الحدیث نوشته اند ایضا معلوم میشود که اصل در اشتباها حد است
و در آخر میگوید تحقیق ثابت شده است تحریم بعضی اشیا و دیگر نیست زیاد و بر کتاب و یکسان
عباس خواند کتاب را و نتواند نیست از جهت کثرت آن یا غرض وی از معنی الله غیر از طاعت است
آن بوده است که بدانند که تحریم نیست مگر بوجوه و جایز نیست بوجوهی که بطلب نیست بوجوهی که بطلب
و در شکوه از ابی عبد الله خسی روایت قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
الله فرض فرايض فلا تصنعوا لها و حرم حرامات فلا تفعلوا لها و الله حد و الله
فلا تفعد و لها و سکت من اشياء من غیر لیسان فلا یحشوا اسمها طاعی قال
در شرح نوشته دل علی ان الاصل فی الاشياء الا بالحد و در شرح حد ابن عباس
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا بحد الله
من شاء فلا یفعل و الا من غیره فاجتنبه و الا من لم یفعل فیه فکفر بالله

عن رجل بن نوب وقيل الاولي ان تفسير هذه الحديث بما وروى في اخر التفصيل
 الثالث من حديث ابى ثعلبة وروى فيه ادراك تحت ايه قل لا احد فيها اوحى
 الى الاله سينوب وفيه تنبيه على ان التحريم انما ثبت بوحى الله وشرعه
 لا بوحى النفس كالا بعض الزمائل خبره كثر ثبوت ان ارا تحققت صلى الله عليه وسلم وخلفاء
 راشدين وايرار بعد رسيد وفقها يقرح نموده اند بااحت ملكه استجواب ان اركبت معشره
 نقل ميكنم كي ارا تلفظ بين در صلوة كه در منون و شروح و الكرفاوى استجواب ان
 وهم مختار جمهور ثمانية وروى في مرقوم والقصد مع لفظ افضل ودر مختصر وقاية مع اللفظ افضل
 ودر برخى شرح مختصر وقاية بنوب وفي شرح الطحاوى الافضل ان يستعمل قابله
 بالنية ولسانه بالذكر وية بالرفع وهدايه اما الذكر باللسان فلا يقيد به
 وحين ذلك لاجتماع غرضيه ودر محيط الذكر باللسان سنة فينبغي ان يقبل
 اللهم انى اريد صلوة وكذا فيسرها الى وبقبلها معنى باوجود ثبوت ان ارا تحققت
 صلى الله عليه وسلم وفعلا راشدين وايرار بعد رسيد وملاحدة طاهره كه ازا كابر فوم بتدويمه
 كفتكوا كردن مثل تقرير مجيب ايراد نموده فاما جمهور خفيه وشافيه من ايرادات را قائل باللفظ
 واقداره نپداشته در بحر الرقي قد اختلف كلام الشافعي في التلفظ باللسان فذكره
 في ميتة المصلى انه مستحب وهو المختار وصححه في المجتبى وفي الهدايه والكا
 والتبيين انه حسن لاجتماع غرضيه وفي الاختيار معربا الى محسن في الحسن انه
 سنة وهكذا في المحيط والبدائع وفي الفينه انه بدعة الا انه لا يمان اقا
 في القلب لا باجرا بها على اللسان فحسد يباح ونقل عن بعضهم الكراهية
 وظاهر ما في فتح القدير انه بدعة فانه قال قال بعض الحفاظ لم ثبت عن رسول الله

صلى الله عليه وسلم من طريق صحيح ولا ضعيف أنه كان يقول عند الافتتاح
 أصلي كذا لا أعرف أحد من الصحابة والتابعين يمل المنقول أنه صلى الله عليه وسلم
 وسلم إذا قام للصلاة كبر وهي بدعة أتقى وقد يفهم من قول المصنف لا
 اجتماع غرضه أنه لا يحسن بغير هذا القصد وهذا لأن الألسان قد يغلب عليه
 قفوتها طرفة فاذا ذكر بالأسان كان عوناً على جمعهم راتبه في التثنية قال
 والنية بالقلب لا نه عمله والتكلم لا بعينه ومن اختاره اختار له التثنية
 انتهى عبارة الفقيه القدير بأصاحب بحر الرائق سيور وفرا في شرح المسند أنه لم
 عن أربعة فخر من هذا أنه بدعته حسنة عند من جمع العمل
 وقد استفاض ظهور العمل بذلك في كثير من الأعصار في عامة الأمصار فظهر
 القائل بالسنة أراد بها الطريقة الحسنة لا طريق النية صلى الله عليه وسلم
 ما على قارى وشرح شكوة من نوبه لا كذا وعلى أن الجمع بينهما مستحيل
 بفعل معنى النية واستحضارها ثم قال صاحب الهداية والجمع لا اجتماع
 قال المحقق ابن الهمام قال بعض الحفاظ لم يثبت عن رسول الله صلى الله عليه
 وسلم إلى آخره وبعدها عبارات فتح القدير بالانكسار في نوشتة وقيل لا يجوز الجمع
 بالنية فإنه بدعته والمتابعة بما يكون في الفعل يكون في الترك أيضاً فمن
 وأطب على فعل لا يفعل الشارع فهو مبتدع قد يقال فسلم أنها بدعة لقها
 مستحسنة مستحسنة شايخنا استعان على استحضار النية لمن احتسب العمل
 وهو صلى الله عليه وسلم وأصحب به كافوا في مقام الجمع والخصوصية كونه
 محتاجين إلى الاستحضار المذكور وقيل التلقين شرط للصحة الصلوة

الى الغلط والخطاء ومخالفة الاجماع لكن له عمل عندنا مختص بمن استثنى الله
 في تحصيل السنة وعجز عن ادائها فانه قبل في حقه اذا انقلب بالنية فيقول
 سنة الشريعة دفعا للرجوع وينقل كلام ابن القيم ورد في لفظ وهذه غير ما علم
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم باسناد صحيح ولا ضعف ولا مسند
 ولا مرسل لفظ واحدة منها السنة بل ولا عن احاد الصحابة ولا استثنى
 من التابعين ولا الائمة الاسرعة وبعد ذلك كلام جمال الدين محمد فيروا بما ذكره
 قال القسطلاني في المواهب بالجملة لم ينقل احد انه عليه السلام تلفظ بالسنة
 ولا علم احد من الصحابة التلفظ بها ولا اقر على ذلك بل المنقول منه
 في السيرة انه قال سنة اصحاب الطهورة وتحليلها التسليم الى اخرها
 واغضب ابن القيم في الرد الاستجاب واكثر من الاستدلال بما في
 ذكره طول يخرجنا عن المقصود ولا ينبغي والذي استقر عليه اعياننا استثنا
 النطق بها على قارى وشيخ فقه البروتست وكذا ليس تاجم الرقعة مكررة الا
 تحريم وان لم يكن كراهية على عدم تكفيره بقوله عليه الصلوة والسلام
 من تشبه بقوم فهو منهم اما اذا كان في ديارهم وما موطنهم ابان بشي مكررا
 على اثارهم فلا يخفى وما اجاب بعض العلماء في مقام الانكار عليه بان قلنا
 الاذلية البدعة فليس محله فانا ممنوعون من التشبه بالكفرة واهل
 البدعة في شعارهم ولا متقويون عن كل بدعته ولو كانت مباحة سوى
 كانت من افعال اهل السنة او من افعال الكفرة واهل البدعة فالله اعلم
 على الشعارات مينة الصلي من قوم وبجدة التكرار ذكره الطحاوي

عن ابي خنيفة انه قال لا اراه شيئا قال ابو بكر الزاهدى معناه ليس
بواجب ولا مستنون بل هي مباحرة بدعة وعرف محمد انه كرهها قال ولكن ستم
اذا اتاه ما يسهل من حصول نعمة او دفع نقمة وبه قال الشافعى فيمكن
مستقبل القبلة وليسجد محمد الله ويستكر ويسبح ثم يكبر فيرفع راسه ^{لغير} امام
سبب فاليس بقربة ولا مكروه واما ما يفعل عقب الصلوة فمكروه لا
الجهل بعقده ومنها سنة او واجبه وكل مباح يهودى عليه فمكروه اعمى
والفقوى على ان سجدة الشكر جائزة مستبينة ولا مكروهة وهم وان كانت
ولا باس بقول الرجل بغير يوم العبد تقبل الله مناه منكم ويستخرج منه
واستحسن المتأخرون تثقيب الصلوة كل ما ورد التمام وقوم ويشوب بدلالة
ولا قامة لكل ولما تعارضوه الا في المغرب فيسجد التسليم بعد الاذان عند
في ربيع الاخر سنة سبع مائة واحدى وثمانين في غشاء ليلة الاثنين ثم انشد
ثم بعد عشر سنين احدثت في الكوفة القريب ثم امر ابن وهب بدسيسة حنة
وهم ورد المزارين بريد وقوف الناس في فناء في غيرها تشبهها بالواقفين ليس
منكرت في موضع البني فيها انهم لم يروا من فناء في غشاء مستقي في
الا بدعة وقيل لا يستحب كذا في مسكين فقال الباقى ان لو اتهم بانه شرف ذوات
اليوم السوايح التي في قوت وكشف من سواها كذا كذا انه اذا قارنت
فله يسجد ويندب ذكر الخلفاء الراشدين والذين كان الله اعلم بالسلطان
القوم ساني وبكره عثرها وصفه باليس فيه وهم كتاب كرايمه بانه
وقد في سواها عثرها باليس ولا باس بالامر ان سواها عثرها وقوله

روایت نموده مخط الحواجر موم عاشوراء لم یرد فيه اس قوی ولا باس و در باب
یوم عاشوراء معظم لیتحب فیہ الصوم قبل الا کمال یوم عاشوراء کانت حسنة
ولکن لما صار علامة لمبعضی اهل البیت وحیث ترکہ از جامع صغیر و شرح طبری روایت
کرده و بیکر التفسیر والنقط والمشاخیر و ابیه با سالان العجم کلا یمن لهم الثلاثة
الا بالنقط و اما کتبه اسمی السور و غیر الای و نحوها فحقی به عنه حسنة و از
تبرجانی روایت میکند باس بالوقف و التعلیل فی المصنف و از طرف الایمة علی نقل نموده
القررة علی القبر بدعته حسنة و از محمدی نقل نموده امام بغداد کل عدالة مع
قراءة آية الکبری و اخر البقرة و شهد الله و نحوها جهر الا باس به و الا فضل
الاخفاء و از وری نقل نموده و لا باس باجماعهم علی قراءة الاخلاص جهرا عند
ختم القرآن و لو قراء واحد و استمع الباقرن فهو اولى و از شرح محمدی نقل نموده
بیکر المقوم ان قراء القرآن جملة لتفنیها تارة الاستماع و الاضغاث المأمون
بهما و از قنای کرمانی روایت نموده و لا باس به و در شرح و قایم و باب الجار و المستتر
استحسن المتأخرون العامة و زقنای مالکری بنیوی لا باس بکتابه اسمی السور
و عند و الای و هو و ان کان احدا ثاقفا بدعة حسنة و کوم من شیء کان احدا
و هو بدعة حسنة و کوم من شیء خلیف باختلاف الزمان و المكان کذا فی جواهر
الاخلاص و همدان بنیوی سئل الفقیه ابو جعفر عن قوم قرءوا و اقرءة و ورد
بیکر و بعد ذلك جهرا قال ان اراد و انذلت شکرا لا بأس و هم بنیوی لا باس
باجماعهم علی قراءة الاخلاص جهرا عند ختم القرآن و لو قراء واحد و استمع
الباقرن فهو اولى کذا فی الغناء و یستحب له ان یجمع أهلہ و ولده عند الختم

ویدعوا لهم کذا فی البینایع ورفاضخان نوشته نگهوار فی الدعاء عند ختم القرآن فی
 شهر رمضان و عند ختم القرآن بالجماعة و استحسنة المتأخرین فلا یمنع من ذلک
 و قراءه سورۃ الاخلاص ثلاث مره عند ختم القرآن استحسنة مشایخ العراق
 الا فی المکتوبه و در قنای مالکیری منسوبه قراءه الفاتحه بعد المکتوبه لا یجوز
 المهمات مخافه او جهار مع الجمع مکر و منه و اختصار قاضی بدیع الدین انه کما ذکر
 و اختصار القاضی الامام جلال الدین انکانت الصلوة بعد سنه بکره و لا
 فلا کذا فی التائسار خائنه قوم یحتمعون و یقرن الفاتحه جهرا دعاء الا
 یمنعون عاده و الا ولی المخافه و فی المجدی امام یعتقد کل عاده مع الجماعة
 قراءه ایه الكرسی و اخر البقرة و شهد الله و نحوها جهرا لا بأس به و لا افضل
 الاخفاء قراءه قل هو الله ثلاث مره عقب الختم لیتحصنها بعض المشایخ
 و استحسنها اکثر المشایخ و در بحر الرایق از تجنیس در ذکر خطبه آورده و ذکر الخلفاء الراشده
 مستحسن بذلت بحر التوارد و یذکر العین غرض امثال این سلسله اگر شیخ کز
 آید قری کره و و اصل مذہب فرقہ مبتدعه همین است هر چه منقول باشد مکره و حرام و این
 امر اجابت بلیست جدا گانه و توبیحات رنگارنگ بیان میکند مناسب نمود که این همه معاطات
 بجهت تناسب مقام و رایجا و ذکر کنیم و قبل از شروع امری واجب التنبیه دریافت باید نمود
 که اطلاق مکره و معروف شرع بمعانی متعدده آمده از ان جمله ترک اولی است و ایمیخی آنچه مما
 از ماسبق معلوم شد فاما در اینجا تقریری هم بیان نموده می شود و در عضدی فی نویسنده
 تأییدها ترک اولی یقال ترک الصلوة الصبی مکره و لا و ان لو بر فیه نهی اکثره
 و انضیمت فیها فکان فی ترکها حد مرتبه و اطلاق میکند مکره و مراد از ان کره

بخشود و بی خاص میباشد خواه که ابو حنیفه گفت صحیح پیاده کرده است و گفته اند مراد آنست که
 سو خلق باشد یا طاق مشی نداشته باشد از آنکه مراد است نه مطلقا که قوت است و نه
 لازم میگردد چنانچه در فتح القدر بصریح نوشته در جواب سوال حمل و بستم می نویسد فایده
 و مشهوره اصلی ندارد زیرا که از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه تا بعین رضی الله عنهم
 طوریکه معمول فیما بین الناس است منقول حین پس امریکه منقول از آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم و صحابه بتأیید غیر شروع چنانچه صاحب هدایه چند جا هم نقل از آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم و صحابه رضی الله عنهم دلیل گرفته است منها فی کتاب الصلوة فی فصل
 الاوقات التي تكرر فيه الصلوات قال بكرة ان يتنقل بعد طلوع الشمس الى
 دلتی الفجر لانه عليه السلام لم يرد عليهما مع حرسه على الصلوة و منها ما
 قال فی باب العید لا يتنقل فی المصلی قبل العید لانه عليه السلام لم يفعل مع
 علی الصلوة آوردن این بر دو روایت برای تأیید دعوی بی اصل خود بحجت بی فهمی است که علم
 نقل خبری دیگر و نقل هم خبری دیگر و فایده فبد مع حرسه را فهمیدن بفساد امراد صاحب
 این است که ترک کردن آنحضرت نفل را درینوقت با وجود حرسه به امر از فضیلت که منقول
 از آن یافته میشود که نقل را در آنوقت کرده میدادند و گرنه میخواهند معنی در حاشیه بیاورند
 قال لا تترکوا و لولو دیکر لفعل قلت هذا منی علی معرفة الحديث الذي فيه
 عدم زيادة النبي عليه السلام على الحق الفجر ولذا قال الاكمل ان التراتب
 مع حرسه عليه السلام على امر از فضیلة النفل دلیل الكراهة و قوله
 فيما مضى من حديث مسلم رواه عن ابن عمر عن حفصة رضي الله عنهم
 قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا طلع الفجر يصلي اذ

وارو اصل شجر یعنی حجت نبودن عادت ستود که بازوی دین جدید شکستنی در شرح برد
 نوشته لنا ان الصحابة رضي الله عنهم كانوا يجرون وفي يومهم صيود و
 واجن رواه ابن ابی سینه فی مصنفه حدیثا ابو بکر بن عباس عن یزید
 بن ابی نریاذ عن عبد الله الحارثی کما فی ویرک عنده اهلنا ما لنا من الضیة
 ما یرسلهم حدیثا عبد السلام بن حرب عن نبت عن مجاهد عن علی رضي
 الله عنه رآی مع الناس واجنا وهو مجنون فلم یأمر به ورساله ولم یقل
 عنهم ارساله ای لم یقل عن الصحابة ارساله الرد اجن بعد الاحرام وبذلك
 جرت العادة الفایضة وهي من اجده الحی ای العادة الفایضة من احدى الحی
 التي یحکم بها قال علیه السلام ما رآه المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن قال
 الکافی العادة الفایضة مثل الاجماع القوی ما لا یدعی انطباق عبارات باریه برید عایش
 بیان نمودیم بخوانیم که بطلان دعوی او از تقریحات صاحب بدایت نشان و سیم صاحب بدایت
 شده و با وجود تضرع خودش بنه بودن چیزی در عهد آنحضرت و صاحب حکم بحسن اثبات میکند از جهت
 که نوشته التثویب فی البحر حی علی الصلوة حی علم الملاح مرتین بدی الاذان و الامامة
 محسن و کراهه فی سایر الصلوة و معناه العودی ای الا علام بعد الا علام و هو علی حب
 ما تعاد قولا و هذا التثویب احداثه علماء الکوفة بعد عهد الصحابة رضي الله عنهم
 لتغیر احوال الناس و حضور الخیر به لما ذکرنا و المتأخرون استحسنوا فی الصلوة
 کلها بظاهر التوافق فی الاقوال الدینیة و بعد ذکر کراهة تفسیر ولفظ مصنف ازجت
 قول ابن سعید رضي الله عنه جرد القرآن نوشته قالوا فی زماننا لا یذهب بالحج من دلاله قریب
 ذلك اخلاص بالحفظ و هجر ازقوان فیکون حسنا و اطلاق لا یاس که برامثال

این انور در همان پدایه بجای می کشیده است که باس تجلیه البصیر لما فیہ من تعظیمة
 وضار کشف السجود بالجمل الساج وماء الذهب الباس بان یقتل السجود بالجم
 والساج وماء الذهب وقوله لا یاسر به شیئ الی الله لا یوجز علیه لکنه لا یاتم
 به وقیل هو قربة وصاحب پدایه بجای می متعذره حکم اصل بدون اباحت تبصریح نوشته است و در باب
 حد او چنانچه در عبارت اشباه گذشت و در باب القناع نوشته فبقی اصل الا باحته للحاجة
 و در باب استیلاء کفار نوشته لئلا ان الاستیلاء و سر د علی مال مباح فینتقد سببا
 للکمال وصاحب در الفجرین تعلیل مختار نفی نموده از راه قصور فهم یاراد تعلیل دیگر خلاف اکابر
 خود پدایه نوشته که بی آن اصل شاصله تعلیل او تم عام نمیشود و بعد نقل روایات پدایه نقل
 روایت قرة الکافرون مع الجمع مکبره که لا یابد عنه لم یقل من الصیابة والتابعین
 هذا عالمگیری و نصاب الاحتساب نزد خود او تحقیق داده و اثبات دعوی نموده اینقدر نمی فهمد که
 مطلب مخالف ایما مجتهدین و احادیث صحیح و خلاف متون و شروح بلکه خلاف اصول و فروع
 یک روایت عالمگیری که بران کدام علامت مختار و منقذ به بودنش نیست و هم اعل و اخر آن
 روایت دیگر روایات که خلاف دلیل روایت مذکوره تبصریح اختیار نماید معتقدین موجود چنانچه
 سابق گذشت چگونه ثابت شدن می تواند این اصحاب قوی هر گونه روایات در کتب جمع
 میکند قابل استناد همان روایت است که مختار و منقذ به و معمول بایستد و این در میان نمیشود
 مگر تبصریح معتقدین و خدمت و مهارت فن اصول و در نصاب الاحتساب حواله کدام کتاب هم نموده
 و ظاهرا که صاحب نصاب از آن بطریق است که گفتنش بی حواله بر طبقات مستندین سزاوارت
 تحقیقین فقها و هم مجموع مقدمه نوشته اند که اری بدعت است مگر حزنه در تهمینه نوشته
 که باس به و معنی روایت ایضا واجب آنست خواندن مکرره است چه منقول از صحابه و تابعین

چنانچه در خبر روایت از ابن یونس در میان ما نگیری موجود است و بکراهت انبوهت شش
من القرآن ششی من الصلوة قال الطحاوی و الا سیبانی هذا اذا راه عنهما
واجبا بختی لا یجوز غیره اداری قریة غیره مکرهه و اما اذا قرءه لیل
علیه و بترک بقرة فلا کراهة فی ذلك و لکن یستلزم ان یقرء غیرها لیل
لیلا فلو لم یأهل ان غیرها لا یجوز هکذا فی النبیین در ایما نوشته و منها ان یکن
الخیر لا یأتوب اسود فی غلب علیه الابریم او همسکا بقیف مذهب فی
فاسق و لا نکار علیه و اجیب فاما حجة اسود فلیس بکروه و لکنه لیس یجوز
اذا حب الشباب الی الله البیض و من قال انه مکروه و بدعة اداد به انه لم
یکن فی العصر الاول و لکن اذا لم یج فی بعض نفی مقبوضة و هذا الیه فی
و اعلمهم اراد بالکراهة خلاف کادونی و در جواب سوال چاه ویم که سایل از نوم
بدعت سوال کرد نوشت که مفهوم بدعت چه نوشته اند فی البحر الرائق البهجة ما احدث
على خلاف الحق المتفق من رسول الله صلى الله علیه و سلم من علم او عمل او
حال بنوع شبهة او استعسان و جعل دینا قویا و صراطا مستقیما اتفق و دیگر
بینه معالی بیان نموده و در جواب سوال چاه میوم می نویسد که سایل بدعت را بیان کرده
اند که ما احدث علی خلاف الحق المتفق عن رسول الله پس زد ایشان حاجت تقسیم بدعت
که بدعت ضلال است بدعت اشیای حکم کمال ضلالت است چه این معنی نقل کرده از بحر الرائق و صاحب
بحر الرائق بعد بیان کتاب و رساله تطهیر بدعت گفته که بدعت حسنة است و دیگر چند جا و این کتاب
و این حجر و فتح المبین نوشته و الحاصل ان البهجة الحسنة متفق علیها و بدعت
مخالفة است تعریف ستم زد و نتیجه الطریق المسلوک فی الدین است و بدعت خلاف

عالمی بدعتی است که در کتب اربعه مذکور است و در کتب دیگر
مذکور است و در کتب دیگر مذکور است و در کتب دیگر مذکور است

امور بر است و در جواب سوال چهارم از رسوم اسلامی و رونمای مینویس و در صحبت محرمی
اصل این چیز بیاخته نمی شود مگر طاهر طال انقیصم چیزی که دادن سلامی و رونمای است مباح است
در جواب سوال پنجم از دادن مردمان برادری گجام را چیزی وقت پوشا شدن لباس نوشتن را
مینویسد دادن مردمان برادری و غیره درین وقت حجام و درستی است درجه اباحت دارد و در جواب
سوال ششم از دادن و تقبیم نمودن چیزی بفقیر و مساکین وقت رخصت شدن بر آن میگوید
بصدق کردن بپزی فقر و مساکین هیچ گاه منوع نیست در جواب سوال سی و دوم در تغزیت میت
رفتن و برود دست برداشته سوره فاتحه خواندن می نویسد اما دست برداشتن برای
دعا وقت تغزیت ظاهر اجاز است زیرا که در حدیث تشریف رفع بدین و دعا مطلقا ثابت شد پس
درین وقت هیچ مضایقه ندارد ولیکن تخصیص آن برای دعا وقت تغزیت ماثور نیست انبی هر یک
بهره از فهم داشته باشد ظاهر که از همین جواب سوال سی و دوم اکثر سایل تراشیده و یا نه سایل
بعضی محبات اربعین هم باطل میکرد و وظایف میگویند که در حکم مجیب بدلیل ساختن و دشمنی میگویند
و دلیل اگر موافق هوای نفس است دلیل و رد ذلیل و کبیدی دیگر است در غیض است و از این هر دو
تفصیل عوام و تفکر عامه اهل اسلام و آن مشابهت با کفار و متکبریت من تشبه بقوم فهو منهم می
فهم نمی و در جوع بشرح و ایام فن چنانچه در جواب سوال نوزدهم و غیره از ابجین این معنی را خوب
آب و قیاس داده و متکبر نموده و بمرآة الصفا و کتاب سید اوم بنوری در تفسیر و تائید این است
در جواب سوال سی و هشتم نوشته که خواندن نماز سهولی در کتب حدیث فقه که مستخرج و معصوم اند
از نظر این نوشته لیکن در بعضی وظایف و رسایل صوفیه نوشته است که برای تسک روایا حدیث
و فقه کافیست و بر قول و فعل مشایخ صوفیه فتوی جاری نمیشود و چنانچه شیخ الاسلام در کشف الغطاء
و عادات مشایخ است که این نماز را متصل دفن پیش از مردن و شب اول برای نجات میت از عذاب المقبر

میخواهند انتی عبارت شیخ الاسلام در کشف الخطا این است که نه از بعضی سلف که دعا برای مردگان
 نموده اند است برای زندگان پس درمی آید نوشته بر میت و با وی طبق از نور می باشند پس میگویند
 این بدیه است برای توازن فلان را در تو پس خوش میشود میت بان چنانکه خوشش می شود زنده
 به بدیه گذافی ^{از} در فرج تقدیر این را مرفوعاً آورده و در کفایه الشیعی مانند آن در حدیثی مذکور
 پس بدانکه مسند است که تصدق کنی و میت پیش از آنکه شش شنبه اول هر چه میسر شود که شنبه اول است
 دشوار است پس برجم کند و بر اصدقه تا با ناس انوار بدیه این شش شش رفع شود و اگر نایب خیری را باید
 که نماز کند اروه در رکعت نخواست اول بعد فاتحه آیه الکرسی ده بار و در رکعت دوم بعد فاتحه سورۃ
 المکاره مرتبه و چون فارغ شود بگوید خداوند اگر دریم این نماز را برای تو میدانی تو خیری را
 که خواستیم بان خداوند العزیز ثواب او را بسوی قبر فلان بنده مرده و چون میکنند آن را عطا
 میفرماید خدا تعالی آن میت را ثواب بسیار و نور و حسن و در جلد و شفاعت گذافی الشریع و عاد
 مشایخ است که این نماز را منقل دفن پیش از در شنبه اول برای بجات میت از عذاب میخواهند
 از اصله الهول مانند انتی و چند که شیخ الاسلام و کتابش از موجب بهتر که با ازان تسک نموده
 کتاب مذکور آن نماز را در زیر بحث نوشته است شهدا و بشری نموده و بعد از آن برای تاکید نوشته
 که عادت مشایخ است بآنکه در کلام شیخ الاسلام اصلا اشارتی بضعیف نیست و به انتی مشایخ مخصوص
 بصوفیه و پیغمبی اعتباری اطلاق مشایخ بر فقهای شیاع و ذایع است هر کس گفته همان را گفته است
 باشد میداند قاضی شریعی تعصب مجوسیت و در قول او که بر قول و فعل مشایخ صوفیه فتوی جاری
 نمیشود چنانچه شیخ الاسلام در کشف الخطا نوشته لفظ چنانچه بمعنی محض و محید را میگویم قول
 خود ثباتی نیست مقدم اتباع به است این حکم از آن قبیل است و زنده در جواب سوال است و
 هشتم تسکین خواست الفادنی نموده بهتر تقدیر میگویم که محیب صرف با احتمال حمل لفظ مشایخ بر صوفیه

قنوی و اون توانست پس تشک بکتاب سید آدم نبوی و فراتر از صفای کونه و درست شد و چرا
 بر قول شان قنوی و او لطف ایکنو جایگز قنوی جایز بود از قسم فضایل اعمال که توسط ایشان ^{بیت}
 و اینها که قنوی به باب تکبیر محل کمال امتیاز است و بحر الریق می نویسد و فی جبهه و الفصوص
 مروی الطحاوی من اصابناه لجنم الرجل من الایمان الا حجب ما ادخله فيه
 ثم ما یقین الله سره و یحکم بما و ایشات الله و لا یحکم بما اذ الله اسلام الناس
 کاین قول بالتمسک مع ان الاسلام یجعل لی بقی العالم اذ اذفع الله هذا ان
 لا یبادر بتکفیر عن الاسلام مع انه یقضى بقیته اسلام الکفر و اقبل قاتل
 هذه التصریر و انما نقلته فی هذا الفصل من السایل فانه قد ذکر فی بعضها
 انه کفر مع انه لا یکفر علی قیاس هذه المقدمة فلیست من انقی و فی الفتاوی
 الصغری الکفر شیء عظیم و لا جعل المؤمن کافر احمق و عبادت و دایه انه لا یکفر
 انقی و فی الخلاصة و غیره اذا کان فی السلسلة و بعضه و توجب الکفر و عبادت و
 قمع التکفیر فعلى المفتی ان یخیر الی الوجهه الذی ینبع التکفیر فحسبنا الاصل الاسلام
 لا اذا صرح بإرادة من جبال الکفر فلا ینفعه التناوبل حفسه و فی التاوانفا
 لا یکفر بالاحتمال لان الکفر نهایه و العقوبة فیه سعى نهایه فی الجنابة دفع
 الاحتمال لا نهایه انقی و الحاصل ان من تکلم بکلمه الکفر هازلا او لاعبا
 کفر عند الكل و لا اعتبار باعتقاده کما صرح به قاضیان فی فتاواه و من تکلم
 بها فخطا او مکروها لا بکفر عند الكل و من تکلم بها عالما عامدا کفر عند الكل
 و من تکلم بها اعتدالا باحاطا لا نهاک کفر و یمتد اختلاف و الذی یخبر انه
 لا یفتی بتکفیر مسلم امکن حمل کلمه علی محال من او کان فی کفره

اختلاف ولو برأيه ضعيفه فعلى هذا فالقول الكفر المذكور لا يقتضي بالكلية
 بطلان ما قبله من نفسى ان لا اقلنى يقتضى منها عدم سحر الراق نوبت والحق ان ما
 عن المجتهدين من انه لا حقيقة واما ما ثبتت عن غيرهم فلا يقتضى به في مثل
 التكفير ولا خلاف في صحة التكفير من باب البغاة الذي صرح عنه المجتهدون
 في الخواص عدم تكفيره ويضع في كلام اهل المذهب تكفير كثير لكن ليس
 من كلام اهل البيت بل من كلام اهل السنة بل من غيرهم ولا يقتضى به البغاة
 ما على قارى وشيخ نقض كبرى نوبه ولا تكفيره لما لا يقتضى به اي ما لا يقتضى به
 كثير من الكتابات كبرى اي كذا كذا في الخواص من كتابه الكبري في الخواص
 اي لكن اذا لم يقتضه علمه فان من استعمله في غير ما يقتضى به
 قطعي فهو كما قرأ في اشهرها قال واما ما ذكره عن ان قوله تعالى
 قال لعلهم يرجع عنى بالكلية فتعبد على التشبيه ثم في بعض اقسام الكلام
 في معنى تكفير ارباب اقسام من قبله في قوله تعالى ولا تدينوا بالدينه ولا تدينوا
 بحسب التشبيهين ايسر بكفر كما ينبغي ان لا يقتضى به في قوله تعالى
 لعدم ثبوت عبثه وعدم ثبوت حقيقة عبثه فان سبب السبب في كفا في حد
 انما هو في قوله تعالى لا تدينوا بالدينه ولا تدينوا بحسب التشبيهين
 قل التشبيهين في قوله تعالى لا تدينوا بالدينه ولا تدينوا بحسب التشبيهين
 الدلالة على ان قوله تعالى لا تدينوا بالدينه ولا تدينوا بحسب التشبيهين
 يقتضى به في قوله تعالى لا تدينوا بالدينه ولا تدينوا بحسب التشبيهين
 قوله تعالى لا تدينوا بالدينه ولا تدينوا بحسب التشبيهين

الايمان فيصير كالزاد واسطة وكذا البدعة لا يزيل الايمان والمعرفة
 كالكسار المعقولة صفات الله وخلق افعال العباد وجواهر دونه سبحانه
 في المعام لان مبنى على تاويل ولو كان على وجه الفساد لا يجوز ان
 علم الله سبحانه بالجزئيات فانه يكفر بها اجماعا من غير الدرع ويزول
 قول ومنها ان استعمال العصاة صغيرة كانت او كبيرة كفر ذنبت
 منسية بدلالة قطعية من نوب والجمع بين قوله كفرا واحدا من اهل
 القبلة ونقولهم يكفر من قال بخلق القرآن او استحالته الروية وسب
 الشيعيين او نحوهما امثال ذلك مشكل كما قال شارح العقايد وكذا
 قال شارح المواقف ان جمهور المسلمين والفقهاء على انه لا يكفر احد من
 اهل القبلة وقد ذكر في كتب الفتاوى ان سب الشيعيين كفر وكذا انكار
 منهم كفر ولا شك ان هذه المسألة مقبولة بين جمهور المسلمين والجمع
 بين القولين المذكورين مشكل انتهى ووجه الاشكال عدم المطابقة بين
 الفرعية والدلائل الاصولية التي من جملة اتفاق المسلمين على عدم كفر
 اهل القبلة المحمدي وبما دفع الاشكال بان نقل كتب الفتاوى مع جملة
 قائله وعدم اظهار دليله ليس نتيجة من ناقله اذ مدار الاعتقاد في
 الذممة على الادلة القطعية على ان في تكفير المسلم قد ياربت مفاصلة
 وحشية فلا يفتد قول بعضنا ذكره بناء على امور التهديد به والاعطاف
 وقد قصدى الامام ابن الامام في شرح الهداية للباب عن هذه الاشكال
 حيث قال اعلم ان الحكمة بكفر من ذكرنا من اهل الاهواء مع ما ثبت

عن أبي حنيفة والشافعي من عدم تكفير أهل القبلة من المبتدعة كلهم
بجملته ثم ذلك المتقد في نفسه كفر القائل به قائل بما هو كفر وإن يكفر
بما على كون قوله ذلك عن استغراق وسعه مجتهد في طلب الحق لكن
بغيرهم بطلان الصواب لا خلق لا يصح هذا الجمع اللهم إلا أن يراعى
الخطأ في خلقهم عدم الحل أي عدم حل أن يفعل وهو لا ينافي صحة
الصلاة ولا فهو كشكول استهم ولا يخفى أنه يمكن أن يقال في رفعه لا سيما
أن جبرهم بطلان الصواب مستقبلا إلى المحج احتياطاً مع عدم جبرهم
بأنه ليس من البيت بل حالوا مع جبرهم فيه أنه منه فأوجب الظهور
من ورائه ودرجت كلمات كبرى نوب وقد ذكر وأن المسئلة المتعلقة بالكل
إذا كان بها شمع وتستعوي احتمال الكفر واحتمال واحد في نفسه فالأولى
المحقق والظاهر أن العمل بالاحتياط الثاني لأن الخطأ في إبقاء الكافر
هو من الخطأ في إبقاء مسلم واحد وفي المسئلة المذكورة قد خرجت بانه
يقبل من صايجها التأويل خلافا لما ذكره بعضهم على خلاف هذا القول
هذا كله إذا صدر عنه نعم الحديث دفع عن أمني الخطأ والسيئات
وما استكرهوا عليه فقد صرح قاضيان في فتاويه بأن الحاطي إذا جرى
على لسانه كلمته الكفر خطاء لم يكن ذلك كفر عند الكل وبازينوس
و فرق بين العام ونفي العموم والواجب إنما هو نفي العموم من أقصاه
الخطاب الذين يكفرون بكل ذنب وطوائف من أهل الكلام والنقصة و
الحديث يقولون ذلك في الأعمال لكن في الاعتقادات الهدى عنه

وان كان صاحبها متبها ولا يقولون تكفر كل من قال هذا القول لا يقولون
 بين المجهول المخطئ وغيره ويقولون بكفر كل مبتدع وهذا القول لا يتبين
 الى من ذهب الجواب نعم والفتنة فمن عيوب اهل البدعة لا يكفر بها
 بعضا من مباح اهل السنة انهم يخطبون ولا يكفرونهم ولا يكفرونهم
 الله تعالى لا يعلم الاشياء قبل وقوعها فهو كما فروع من هذه الايات
 البدعة وكذا من قال بانه جسم وله مكان وتغير عليه زمان وخلافه
 فانه كما في حيث لم تثبت له حقيقة الايمان واما قوله تعالى من اعظم
 ما انزل الله اولئك هم الكافرون وقوله عليه السلام سباب السر
 فسوق وقاله كفر بما: واما الشيطان فيحمل على الاستحلال او قتاله
 من حيث انه مسلم وقوله عليه السلام اذا قال الرجل لا حية ياكل
 فقد ياء بها كذا في الصحيحين يحمل على انه اذا اعتقد ذلك ولو لم
 به اهانة هنالك او قصد به كفر النعمة والخنوخ لك وقوله عليه السلام
 من حلف بغير الله فقد كفر ذواك الى ان يهد اللفظ فمعناه كفران ذواك
 كفر بما روافه غيرة فقد اشرك اي شركا خفيا او حمل على انه اذا اعتقد
 تعظيم غيره سبحانه باليمين او الاستحلال هذا الاصل الدين به ميتة وفي
 المخطوط قال على الرازي اخاف على من يقول بحياتي وحياتك وما الشبه
 ذلك الكفر اي بظاهر قوله تعالى فلا تعبدوا الله ان اد او بتوابعه عليه السلام
 من حلف بغير الله فقد اشرك وان كان مكان الشك ان اراد مجزئ تعظيم
 نفسه او تعظيم نفس مخاطبه في الجلالة كما على وجه المقابلة والاشارة

ما يجزم بكفره ويري فضل في قوله وما أشبهه من ذلك من حلفه بيمينه على
 ما علم أو مروح النبي أحيات النبي أو بالأكسرة أو بالامامة وإنما
 هو أن الأمة يقولون ولا يعلمونه بقوات أنه شرك أي خفي
 لأنه كامن أي منعقدة الأباة فاذا أحلف بغير الله فقد اشتركت
 أي ظاهر أو مشابهة للمشركين وقال ابن مسعود كان أحلف بغير الله
 إذا شئت على من أن أحلف بالله كاذبا أو قال لأن أحلف بالله
 كاذبا أحب إلى من أن أحلف بغير الله صادقا قالت وهذه الرواية صحيحة
 في عدم كفر من حلف بغير الله كما لا يخفى بزيكوبه نبش الإمام الفضلي عن
 الجوارات التي يخذها الجاهل للقيام فقال كل ذلك هو ولعله حرام ومن
 أخرج شاة في وجه إنسان في وقت الخلعة أو القدر وما أشبه ذلك
 من الجوارات وفي المحيط إذا اتخذ جوارات كهل أي إذا لم سم الله في ذنبا
 أو شاد الفادم في التسمية وأما بدون ذلك فلا يظهر وجه الكفر
 بزيكوبه فقل صاحب المضرات عن الأخرى أن في المسئلة إذا كان وجوه حق
 الكفر ووجبه واحد يمنع التكفير فعلى المفتي أن يعمل إلى الذي يمنع التكفير
 بالظن بالسار وشرع ما وقف من نوب ولو علم أنه يشهد الزبارة لا تطرد بين
 المتضامري وإنما لا بد من كبره فبما دلت عليه وبين الله كما أمرني
 من الشمس ومواقف فثبت جهور التكفير والقول على أنه لا كفر
 أحد من أهل القبلة وقد شرع زيكوبه فإن التمسك قال في إسناده
 وقال في إسناده من أهل القبلة المسلمين الذين كفروا في استبداد فضل

بعضهم بعضا وتبين بعضهم عن بعض فصار افرق متباينين الا انهم
 يجمعهم ويعبرهم فهذا مدعيه وعاليه اكثر اعجابنا وقد نقل عن النجاشي
 انه قال او شهادة احد من اهل القبلة الا الخطأ به فانهم يفتقروا
 الكذب وعلى الحاكم صاحب المختصر في كتاب المستفي عن النبي انه لم
 يكفر احد اهل القبلة وعلى ابو بكر الانبي مثل ذلك عن الكرخي وغيره
 وان يكفر تغرل وروافض وخوارج وغيرهم جوابه انهم قد كفروا افضل الخوارج
 بوجوه الاول ان الفدح في اكار الصلابة تكذيب القرآن والرسول حيث
 اتفق عليهم وعظمهم قلنا لا ثناء عليهم خاصة ولا حمدا لافول فيه عنهم
 اذا الثناء عليهم بشرط سلامة العاقبة ولم يوجد عندهم الثاني الا
 منعقد على تكفير من كفر بخطاء الصلابة قلنا هو لا يسلم كمن نام من اكل
 الصلابة وخوارج ككثير من كتب كبره يكتنه اذا دللنا ان جوابنا نوشته بعد قول وارجا
 نوكر نمودم غرض ازين روايات ظاهره كه وسيله تكفير كمال اقيان طوطا است ومنه من
 وشروح وفتاوى معتبره ومجيبا عنه مذكوره جواب سوال سي وچهارم از ماين مسائل الاول
 نموده بروايت مرثه الصفار كتاب سيد ادم بنوري وسماعيه شمس تكفير از قيام بر تشييد
 دور ازديانت است مالا هم بر اصل مطلب بني پان مراد تشييد ومعنى حديث من تشبه
 بقوم فهو منهم سيكويهم كه مراد است كه قصد تشبيه كنه بقومى در پيريكه شعار ودين ان قوم با
 اكس از همان قوم است تشبيهى ظاهر ووزعراجه شعار ودين باشد از حكم حديث خارج است
 طاعلى قارى در شرح فقه الكرمي نويسد قلت وكذا ليس تاج الوفضه مكروه كراهه
 تخير ليروان لا يمكن كفرا ثناء على عدم كبره هم يقول له عليه السلام من تشبه

بقوم فهو منهم اما اذا كان في ديارهم وماصورا بان شيئا مكرها على اياهم
 عليه وعلى ما جواب بعض العلماء في مقام الانكار عليه بان فالتسوية لا يكره
 ولو قال بس في محله فانما ممنوعون من التشبيه بالكفرة واهل البدعة
 المنكرة في شئ لا يهينون عن كل بدعة ولو كانت بمباحة سواء كانت
 من اهل السنة او من افعال الكفرة واهل البدعة فالمدار على الشك
 في تنبيه ركان التشبيه بهم لا يكره في كل شئ بل في المرقوم وفيما يقع
 به التشبيه كما في بعض الجمل تشبيهه ودرجته عام است تشبيهه مسلو كما
 وتشبهه كما في سلم بر كافر بالتشبيه بغيره كجملان كرد بهمان تشبيه سلم بهم كافر بغيره
 وقر وكره كافر بغيره كجملان كافر بغيره كجملان كافر بغيره كجملان كافر بغيره
 ضيفه كافر بغيره كجملان كافر بغيره كجملان كافر بغيره كجملان كافر بغيره
 عدم معصية وجزاء باشد ان حكم ايش نمود با وجوبه كجملان كافر بغيره كجملان كافر بغيره
 قطعي ثابت بانته استحلال ان كفر است نقل ان مقتضيه كجملان كافر بغيره كجملان كافر بغيره
 وشرع بمعاكبري نويد وفي عدة التفسير واستحلال المعصية كافر قال شاذي
 القوي كان الله اراد والله تعالى اعلم بالمعصية الثابتة بالمعصية
 لما في ذلك من حجج مقتضى الكتاب اما المعصية الثابتة بالليل الظني
 الواحد فانه لا يكره استحلالها ولكن يفسق اذا استخف باجساد الاجساد واما
 هذا فلا لما عرف امرى عجب انوقت نظر آرد وآن كجملان كافر بغيره كجملان كافر بغيره
 انجين نوشته اين روايات در كتب صحاح مستهزئت ونا وقيقه روايات بحجج مرفوعة
 وروايات با وبناسد از درجه اعتبار ساقط است اگرچه بعضي از در كتاب خود نقل كذا است

به بنید که با وجود موجود بودن احادیث در کتب معتبره و نقلی است از ائمه معصومین که از روی چهره
 خطی یا کتبی در کتب معتبره از ائمه معصومین نقل شده و در کتب معتبره از ائمه معصومین نقل شده و در کتب معتبره از ائمه معصومین نقل شده
 این کتاب در بیان عقاید و احادیث معتبره از ائمه معصومین است و در کتب معتبره از ائمه معصومین نقل شده و در کتب معتبره از ائمه معصومین نقل شده
 ان یاخذ بالاسیر فی حق خیر خصوصاً فی حق الضعفاء لقوله صلی الله علیه
 و سلم لعلي ومعاذ رضیعین یثما الی الین حبیب الله تعالی و هم ایزد محبت و رحمت
 سوالی می دهیم از این کتاب که قاضی فقه است که روایات متون معتبره می باشد از روایات
 شرح در این کتاب شرح است و پس هرگاه که حامل این باب متون و شروح و فتاوی معتبره
 نموده باشد بعد از این شرح و فتاوی نویسد و معتمد فاسقین او محمد و دین و در این
 می نویسد و لا کافوا او غیر عدول او محمد و دین فی القذف و هم در آن بنویسد
 لا بد من اعتبار العقل والبصیر لانه لا ولیة به و نهما که بدین اعتبار ادا
 اسلام فی ائمة المسالین العرض و کتاب معتبره بقرین صحیح و در حدیث فتی و لی
 وفق شود و چون در این هر روایت جمادی از تصحیح و باره مختلف می یابیم کتاب مجلس طای
 و فرامیز فتی و لی وفق شود و در فتوی نوشته و احوال اینکه در مذنب خفیه های اختلاف بنظر می
 و محبت تمام عبارات را هم نقل نموده و نه بیان اختلاف نموده برای همین تعلیل که چندگان
 که این اختلاف در مذنب خفیه است و نه خارج عبارات ترک نکرد و و کسی از محدثین خفیه اختلاف
 متقول نیست و موجب رعایت اختلاف امام شافعی و مالکی و غیره در فتوی بنظر رسید و وظایر
 اگر قصد جمع در همه مذاهب نموده اند مذنب می نویسد و در این شرح می نویسد و اختلاف امام شافعی
 در باب شهود و در کتب مذکور است پس مجوز روایت را در جواب نخستین از شش اطمینان و در

و بچنان آوردن عبارت تخراند الروایة من النظر تهوین جواب خطبی پیش نیست که آن در باب
 کلمات کفر است با جواب صحیح ملاقه دارو اگر لحاظ باحت و راصل صیحا کرده شود پس بطاعت
 معلوم شود که مقرر کردن یوم غرس بایز باستدکین این امر مردود است بدو وجه یکی آنکه حدیث
 صحیح و مشکوٰۃ اشخاص و احوال سنای مرویست و دلالت دارد بر یک سبب اجتماع روز و قبر
 یوم عید اجتماع بنای که در حدیث ابنی برره رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله
 علیه و آله یقول لا تجعلوا یومکم قبلا ولا تجعلوا قبری عیدا او صلوا علیّ ان
 انتم لم تکنم بخلق من قبلکم و رواة النساء کذا فی مشکوٰۃ یعنی روایت است از ابی
 کفعم که شنیدم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که میفرمودند مگردانید خانه های خود را مثل قبر یا گور آن
 در آن اقدام و خفته باستاند و هیچ عبادتی و نزاری در آن که نیکو و باستاند و گردانید قبر را
 یا بستانند سببیت روز عید و سبب شب یا پیروز روز نشستن بر سر قبر
 زیرا که در وفای مذکورین و اندیش کنید از بعد مسافت زیرا که در وقت ما میرسد مرا هر جا که
 روایت کرد احوال آنی چنانچه در مشکوٰۃ تشریف موجود است قال فی جمیع النجا کرانی ترجم
 هذا الحدیث یعنی قوله لا تجعلوا قبری عیدا ای لا تجعلوا زیارة قبری
 او قبری منظر عید ای لا یجتمعون للزیارة کا حتما علموا لعید فانه یوم
 لهم و سر و حال الزیارة و کان و اب اهل الکتاب فادرعهم
 القسوة او من یجی عیدة الا و ان حتی عید و الاموات المعنی ترجوا ان یک
 یعنی مقرر کنند زیارة قبر عیدگاه یا قبر محل طهور عید یعنی اجتماع کنند و جمع نشود ای زیارة قبر
 یا عید جمع شدن شمار روز عید زیرا که روز عید از پیروز خوشی است و مال زیارت قبر خلاف است
 یعنی زیارت زیاده و از آن جهت است و بود و ایتم تا انی که از پس یافتن شد ایتان را

دل و بود عادت بت پرستان مانگر پرستش کردند و کان را لیکن این وجه مخصوص است
 نزد قبر بخلاف وجه دوم که عام است که عرس نزد قبر باشد یا غیر قبر عجیب است لایق است
 که دلیل آن دعوی بگناه محض به بیان دعوی اینکه مقرر کردن یوم عرس مردود و این عرس
 و اول بیت حسب پلان مجیب منع اجتماع مثل یوم عید نزد قبر بیت اجتماع و در ترجمه
 حدیث این مکرول را بانیلو تعبیر نموده که مکرانند قبر را عیدگاه که اجتماع بر بیت و سرور بود
 لعب موجب غفلت است و ظاهر که منع اجتماع کردن بر میت و سرور و لعب موجب غفلت
 است بقیض مقرر کردن یوم عرس است نه لازم آن وجه صحیح کوزه علاقه با واد که بخواهد
 بی مقرر کردن یوم عرس هم ممنوع است و مقرر کردن یوم عرس با اجتماع بخواندن قرآن و
 استغفار و ذکر آخرت هرگز در آن داخل نیست و عبارت مجمع البحار که نقل کرده ترجمه نمود حاصل
 آن هم همینکه اجتماع بله و خوشی بر منع مقرر کردن یوم عرس حاشا که یکی از دلالت باشد
 دلالت داشته باشد پس این وجه ناموجه از اول تا آخر ایهی است با ابله در پی اول سخن
 باید فهمید تا حال توجیه بخونی آشکارا کرده و باید دانست که لفظ عید در معنی مستعمل است چنین
 و عادت گرفتن و هر چه باز آید از اندیشه و در حدیث بیچک ازین معنی راست نمی آید که محض
 شغلی بدو معقول معنی فقیر است یعنی گروانیدن چیز را چیزی جعل الطین حدفا و این معنی
 و در حدیثی تقدیر درست نمی آید بعضی علما گفته اند که عید یعنی جشن است و مضاف از معقول
 اول مخدوف یعنی زیارت قبر را جشن مکرانند که در آن لهو لعب میباشند و این محل مذکر آخرت
 و مویط هزاران هزار رحمت و برکت و ذریه حصول انواع سعادت است و بعضی گفته که مضاف
 معقول ثانی مخدوف است یعنی قبر را محل جشن مکنید بعضی گفته اند که تقدیر چنین است که قبر را محل
 اجتماع است ملا علی قاری و مرقاة میگوید لا اجتماع و اقبری عبد الله هو واحد الا

عبادى لا تجعلوا ذيارته قبرى سير او لا تجعلوا مظهر عبيد فانه يوم القيامة
 وحال الزياره خلاف ذلك وقيل لجعل ان يكون الخشب على كثره زيادته ولا
 لجعل عبيد الذي لا باقى فى العام الا مرتين قال الطيبي يهاهم عن الاجتماع
 لها اجتماعهم للجد بزرقة وزنيه وكانت اليهود والنصارى تفعل ذلك
 بقبور انبياءهم فانه من الغفلة والقسوة ومن عادة عبدة الاوثان انهم
 لا يزلون يعظمون اموالهم حتى اتخذوها اضراما الى هذا اشار بقوله
 اللهم لا تجعل قبرى وتنا بعد فيكون الفصوص من النسي كراهة ان تجاوزوا
 فى قبرة غاية التجاوز ولهذا ورد اشتد غضب الله على قوم اتخذوا القبور
 ادياء هم مساجد وقيل العيد اسم من الاعبياد يقال عادة واعبادا ولعبود
 اى صار عادة والعيد ما اعتاد من هم او غيره اى لا تجعلوا قبرى محل
 اعتياد فانه يورد الى سوء الادب وادقناخ الخشاء وليلا يظنون دعاء الغاف
 لا يصل الى ولد اعقبه وصلوا على فان صلواتكم تبلغنى اى لا تجعلوا المعاودة
 الى قبرى فقد استعصم عن هذا بالصلوة حيث تكلم قال القاضى فخلت ان
 النفوس الركبة القدسية ان تجردت عن العلائق البدنية عرجت وانصرفت
 بالملأ الا على ولوميق لها احجاب فري الكمال المشاهدة منفسها اوبا حجاب
 الملك لها وفيه سر يطالع عليه من يتسمله انتهى فيكون فيه عليه الصلوة
 والسلام لرفع المشقة عن امته رحمة عليهم پس باوجود ان تكررت معاني
 اختلاف بين المحررين يكى معنى كناية بطلوب محيل تارة فيكند وجهه ويكره شرح
 شرعيت كايه منون بالمشا السلام اشتمام بايدرو خان اما است صبره يا

بعد الغریب صاحب بصری و نهوشتن جناب رفیع مولوی رفیع الدین صاحب
 فتویٰ بیجوانان و اتمام شاه ولی الدین بصری شاه عبدالرحیم صاحب و اتمام شاه
 عبدالرحیم صاحب مجلس مولود بنوی که یک مرتبه بصری فاش بر خود نمودند و باعث آن
 اتمام در تمام شرف زیارت رسول صلی الله علیه و سلم گوید و این امر از کتاب تصنیف
 ولی الدین صاحب نقل خواهم نمود مسلم فاما اتمام ابن حوزة بنقیسم امور مثل اتمام شاه
 باقامت صلوات خمس نبود پس قول صاحب کتاب که اتمام غیر شعاری مثل اتمام شعاری
 تصحیح نیست درست است فاما آنچه بعد ازین تخریر نموده به لغوی میگوید که فی زمانه ظاهر بود
 الی آخره قال بعضی ازندوکاران نتاید میگوید که شایخ و سلاطین و امرای هر کسی که با
 چون برای اقامت همه خارج نشود بسیار از بسیار بیکیست خواه برای اتمام عرضش پروت
 یا نه یا چنان نیست که اگر برای عرض هم پروت نیاید یا نه و عدم جواز عرض هنوز ثابت
 نکرده چنان وجه و وجه تخریم است بر تقی اباحت و معارضه بکسی از عرض را مستحب اند
 و کسی که از فوت فرض پاک ندارد و تقیاً بدینکه عام اینک فوت روزی عرض را بر یکبارگی انکار و
 یا از انکار ندو کسی که فوت روزی عرض موجب بر یکبارگی انکار و اگر واقع بر یکبارگی نیست
 غلطی است فاما ازین خطای او را که او مضر فی بقدر کردن روزی عرض را بدو اگر کسی از فوت
 ناز بچکانه پاک ندارد و فوت بجز الوضو موجب بر یکبارگی و اندانکس ناخود خواهد شد اصل
 چگونه حرام خواهد بود و این امر مستر عاصد و خطای خودی ثابت کرد و علم خلاف واقع قدوم عالم
 و است منقصود معلوم و در تمام شهرت و تخریب کردن مثل و تخریب و در جای که حسن بدعا
 و منکات قیوم را آوردن بدست و هر جا و هر وقت که استنداد است بدعا و تخریب و در
 و منکات قیوم را آوردن بدست و هر جا و هر وقت که استنداد است بدعا و تخریب و در

هم به است فاما جمیع و کس و دخط ممنوع نخواهد شد قوله لعن الیه و اتحاذ منیه
قبور را یقینا باعث طهونی است فاما کلام و مقرر کردن روز عرس جدید است و آن اتحاد سبب
نیت قبل قول پس فقیه از طرف شایع بر اقامت شعائر غیر عجب خط بیان است بلامانع که اینهم
و غیر شعائر مثل اتمام شعائر و شمع مقصود نیت حالا میگوید که بر اقامت شعائر اتمام اتمام
و غیر شعائر اتمام اتمام نباشد بقول خود شش چنان نیت و غیر شعائر هم اتمام در شریعت
مقصود است لیکن مثل اتمام شعائر حالا اتمام را از غیر شعائر یکدیگر سبب ساخته میخواهد که مقصود
بشود یعنی کند تعدی نشود و تاسا باید کرد و نور توجه بر این است که اتمام رسیده که شریعت متبدل
کردید بیکدیگر که غیر متعمر اتمام نمودن خلاف مقصود شایع کردن است عا شک شایع ماما اگر
امری خلاف مقصود خود را مخوف و مایه بی تبلیغ مقرر کردن روز عرس که جایز بود و تا حال بنی
بیان نموده پس بی درود نمی چگونیم جایز یا جایز گرد و صاحب مدارک در تفسیر آیه قل لا
اجد فیما أوفی الی منیوب و هیله تنبیه علی ان التحذیر اعمی ثبت دیو حی الله و
شریعتی لا هی الا نفس و ما را سبیلی است بر سیدن آن بخیر بیان شایع فاما صاحب
کتاب اگر موافق شریعت مولوی اسمعیل از مراد المستقر بر تراض احکام کلیه شرع غیر بطریق وحی
یا طنی انداخته حاصل کرده و خود را معصوم مثل نبی اعتقاد داشته باشد فاما شریعتیست که این امر مذکور
اتمام مقرر کردن روز عرس جایز خواهد شد می پس که اتمام شریعتیست که این امر مذکور
نیچران اگر غیر است پس از آن جایز کردن اتمام مقرر کردن روز عرس تا جایز نمی شود و الکلام
و اگر نفس نیست پس جواز مقرر کردن روز عرس جواز اتمام مقرر کردن است هر چند که بیان انقدر
پرستش و متفاوت که محلی موجد بر این آن حاصل نمیشود فاما ظاهر اینست که محلی مقرر می شود فاما
اثبات شرعی مقصود است یعنی تخصیص شری با هم دلالت میکند بر این حکم که این و این هر دو

در توضیح می نویسد و عندنا لا یدل الا یدل الکفر والکذب فی محمد رسول الله و
 ذید موجود و کجایم العلماء علی جواز التعلیل فان الاجماع علی جواز التعلیل
 والقیاس و ان علی ان تخصیص الشیء باسمه لا یدل علی نفی الحکم عما عداه الخ
 پس تمام اشعار و ملاکات بر اسم اتمام غیر شعار میکنند و هم میگویند که زیارت بقدر و دعای برای خود و برای
 اموات بوجوب جواب سوال باز میروند و از دم و سینه و دم و از قول و فعل رسول الله صلی الله علیه
 ثابت و در جواب سوال بسند نعم بخمارت عالمگیره باینطور عمل نموده الاصل فی هذا الباب ان
 الانسان له ان یجعل قواب عمله فی عرقه صلوة کان او صوما او صدقة او غیرها
 کالحج و قراءه القرآن و الاذکار و زیارت قبور الانبیاء علیهم السلام و التوسل
 و الصالحین و تکفین الموتی و جمیع انواع الدربس زیارت قبور و اعیان ثواب تمام
 شعار اسلام است و اتمام اشعار و جاز و مقرر کردن روز و محسوس اتمام زیارت قبر است پس این
 واضح باد که یکی از غلطیات عامر این فرق است که مداومت و ملازمت و تخصیص روز غیر از ملازمت
 میگویند و تصرفات ربک و و بیانات و اید و ای این مطلب بنمایند و در جواب سوال بنمایند و هم
 اصرار و تاکید بر آن و بنبودن باین میسیت که ای ترک کند پس نصیبت شیطان است نه از او ای
 قاری و طبری و سید در شرح مشکوٰۃ در تحت این حدیث لا یجعل احدکم الشیطان شیئا صریح
 صلواته بری ان حقا علیه ان لا یصرف الا عن غبنه می نویسد فیه ان
 اصر علی امر مندوب و جعله غما و لم یفعل بالوصفة فقه اصاب منه الشیطان
 من الاخلال فکیف ضار علی بدعة و منکر و در جواب سوال چهل و نهم تخصیص کردن
 امر نمودن بر امر مباح یا مندوب بوضع غیر از امول و اند و بر تخصیص عمل نکردن پس اضمحلال از
 شیطان است کما فیهم هذا المعنی من سحابة شجر المشکوٰۃ ملا حظ و عادی

والطیبری و السیسی که در تفسیر این حدیث مرقوم است عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال لا
تجعل الح باید و انت که استیصال بکلام طبری که ملا علی قاری در مرقاة الزاریع فرمود یعنی و
قبیه ان من اضطر علی امر مذنب جعله غیره الح درین محل ناشی است از بی فهمی و جهل
از ان کلام نیست مگر این که غیر واجب را واجب اعتقاد کردن و جایز را ناجایز اعتقاد نمودن از شیطان
است که خود ملا علی قاری در همان مرقاة و شرح مان حدیث می نویسد لا تجعل احدکم
للشیطان شینا من صلوة یسرای یضم الی الامر و فحوظ ای فیطن احدکم و یقف
و هو استیناف کان قابلا ليقول کیف جعل احدنا حظا للشیطان من
صلوة فقال یری ان خطای و اجبا علیه ان لا یصرف ای ینذهب الیه
حق علیه ان لا یصرف اذا فرغ من الصلوة الا عن غیبه ای عن جانب
غیبه فمرا عقده ان فقد تابع الشیطان ای فی اعتقاد معتقده ما لیس
بحق علیه پس باحصل حدیث و شرح اعدا اشارتی هم بر آنست و آنست و آنست و آنست
امریند و و بسیار نیکو بلکه او است و ملازمست و امور و مطلوب و به شایع و مشکوٰۃ و صحیحین
عن عبد الله بن مسعود بن العاص قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله
یا عبد الله لا تکن مثل فلان انه کان یقوم من اللیل فترك قیام اللیل
ملا علی قاری در شرح می نویسد ای لا عن عذر سهل و دعا و در فاهیه و فله یکن من
المؤمنین بوجهی هر آینه اعاذ الله و استنظم فی مسالت ما قبل من ان تترك
بالمرور ما لم یکن و اما ما قبل من ان ما عجب الورد ما لم یکن محمول علی المراد
و المراد یدکر فلان لیس مع هذا الكلام و یذکره من البیاض و فی الحدیث انما
الی ان ترک العبادة و الرجوع الی العادة فتمسک بعد الزیادة فی الدعاء

فهو بالله من الحي رب عبد الكفور اذ ينبغي السالك والمريد ان يكون طالبا للهدى
 ولذا قيل من لم يكن في زيادته فهو في نقصان ومن استوى دقا ما فهو بخون
 وهم في شكوة از صحيحين نقل نحوه وعن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم احب الاعمال الى الله او وسعها وان قل ما لا على قال في شئ من شئ
 احب الاعمال اى لاورد ادا هو مهلا ان النفس تالف به ونه اوم عليه نبت
 الاقبال عليه قال ابن المالك وقال المظهر في هذا الحديث ينكر اهل التصوف
 اوردوا ولما ينكرون ترك الفرائض انتهى والاستدلال بحديث ابن عمر وما قبله
 بحديث عائشة الذي بلى هذا الحديث اظهر فانه لا وجه للاسناد عليه
 الاولى كما لا يخفى وقد يوجه بانه اذا ترك الطاعة بغير ضرورة فكلية اخر
 عباده لله فيستحق العقاب بخلاف المداوام على الباب حيث يستحق ان يحل
 من الاضباب ويعد من اولى الالباب وان قل اى ولو قل العار لما اصل ان
 العمل القليل مع المداومة والمواظبة احب من العمل الكثير مع ترك المداومة
 والبرافطة متفق عليه في الاذهار هذا من افراد مسلمة قال لا يضر في
 العمل المصنف جعله في المتفق عليه لما دوى البخارى عن مسروق اى لا
 حال احب الى النبي صلى الله عليه وسلم قالت الدايرو انتهى فيكون هو
 البخارى في الخبر واية مسلمة في المعنى وهم في شكوة از صحيحين مروى است وغيرا
 عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خذوا من كل شئ
 ما فيه نفع فان الله لا يملأ جنتي قلوبا الا على قارى وشئ من شئ من شئ
 في الاذكار من انما هو في النوافل من قيل في الاذكار والافعال والافعال

ای المداومة علیه وقال ابن المالک یعنی لا تهلوا علی انفسکم او مراد اکثره یعنی
 لا تفقدوا وعلی مداومتها فترکوها قال الله لا یمل قال ابن المالک فی اللان
 من الله ترک اعطاء الثواب حتی تملوا ای تملکوا عبادة و هم در شکوة است
 عن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ناه عن
 شربه او عن شئ منه ففقه ما بین صلوۃ الفجر و الظهر کب له کما قرءه من الدلیل
 برواه مسلم و در حصصین نوشت و ینبغی من کان له و در فی وقت من لیل
 فها را و عقب صلوۃ او غیر ذلک ففاته ان یتدارک و یاتی به اذا مکنه و لا
 یصله لیعتا للمداومة علیه و لا یتساهل فی فضائه ملا علی قاری در شرح
 او غیر ذلک ای عرفاذ کن من جمعه او تبصر و ستة ففاته ای در روزی
 و غیره المداومة علیه ای المداومة و المحافظة علی الورد در مبدء فی تحقیق
 البدعة و رد قول دینس و هابیه الفعل المباح بتقید الزمان و المكان و غیر
 یصدح حراما و کفر ایل الفعل المحسوس ابغض من نوت و ذلک جفتان و کذا
 و اقراء علی الله و رسول الله مخالف الشرع و قد جعله اصلا هو ساسا و فیه علیه
 و فی اکثره و لیس اصل من ادعی فعلیه ان یاتی یات و الله علیه و احد
 مصرح به و اذ لیس فیذ الاختراع فی الدین هو البدعة الضالة و طالما
 طالبتنا اصولا علی هذا الدعوی و ما به یسکون فمما کان لهم بذلک من
 علم انهم لا یفرصون و بعد ما عجزوا من ابناات هذا المبتدع طالبا بان یطال
 هذا المبتدع و البیئة و انکان المذعی و فقد انما یطالان دعواه بکفی و لکن
 المصود المضیئة فمات فی بالی الصیحة الصریحة فنقول فیما ذکرنا من عبار

الاية الهادية في تصريحات في جواز خلاف الدعوى وابطال المدعى فنهنا استدل
 بحديث صوم عاشور فان اليهود وقتوا هذا اليوم ونخصوا الصوم من
 عند انفسهم ليام موسى وقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم منهم وصير
 سنة من كل سنة فقد ثبت ان نفس التقيد ليس تقيد بالقرن والحسن يرجع
 الى الاصل ولو كان نفس التقيد سببا للحرمة فكيف بقوله رسول الله صلى
 الله عليه وسلم لا سيما وهو تقيد اليهود تعظيما لهذا اليوم والحديث في صحيح
 مسلم عن ابن عباس ومنها استدلوا انهم بحديث مكرم رسول الله صلى الله
 عليه وآله وسلم بالالاوسمعة حشف ففعليه بين يديه في الجنة على صلواته
 وكعتين بعد كل وضوء مع انه لم يأخذ غنمه صلى الله عليه وسلم فضائل
 اسبابها من الاثر بطاق الصلوة والحديث في صحيح مسلم عن ابي هريرة قال
 وفيها استدلوا انهم بالسؤال عن تخصيص الصوم بالاثنتين عن رسول الله صلى
 الله عليه وسلم واجازته صلى الله عليه وسلم ببيان شرفه جواز ذلك في
 الانزال عليه فيه والحديث في مسلم عن ابي قتادة قال قال النعماني في شرحه
 وفي الحديث دليل على ان الروايات يشرف بما تقع فيه كالمكان ومنها حكمهم
 باباحة تقية المصاحفة بعد العصر والعلم ان لو يكن معه في الصلوة ومنها حكمهم
 بان كونه خصصها ببعض الاحوال وفرط في اكثرها لا يخرج ذلك عن كونها مأمورة
 ومنها حكمهم بان البدع الحسنة مستلقة على جواز فعلها والاستحباب بها رجا
 الثواب لمن جئت نيتها فيها ومنها الفافهم على تخصيص يوم مولد صلى
 الله عليه وسلم من كل سنة بالبر والاحسان والسر على من ينفق في ربه وما

[illegible]

مسنده است و آنچه در رسیده از انکه در قطعی تعلیل نموده یکصد و ده حدیث است که بحواله
 بعضی ظاهر و بعضی محتمل و جواب بعضی محض تعسف بالجملة در کتاب مذکور موجود که احادیث بنی مسلم
 آنچه در آن مستندی از حقا قیحه نموده است مستثنی است و در جملة ثلث طعن در رجال مخالف این
 این جملة در اثبات و السابری و غیره فی غیره در تمام ترجیح بخاری بر مسلم میگوید که چهار صد و بیست
 و چند کس که بخاری در روایت ایشان منقول است که مسلم از ایشان روایت نکرده است متنا
 کس از آن متکلم فیه بضعف اند و مسلم منقول است لیس صد و بیست کس که متکلم فیه از آن یکصد
 و شصت کس اند و در اثبات و السابری فصل تاسع در بیان رجال بخاری که در او شان
 طعن کرده است منعقد نموده زاید از بیست صد نام در آن نوشته است و در نتیجه از تعلیلی بالقول است
 بنموده مواضع را که کسی از حفاظ در بخاری و مسلم اتقاد نموده باشند و انکه در دوید لول او طعن
 باشد از آنچه در هر دو کتاب مای که ترجیح نیست لاسیما آن بفعیه المتناقصان العلم لصد قضا
 من غیر ترجیح لاحد هما و صد که محل سخن بودن صحاح سته سخن بی محل بلکه محض سخن است و بخاری
 آنچه گفته در کتاب این جزای احادیث هر قسم موجود اند چه همین است حال صحاح سته هم نسخ و بعضی
 در نقد ترجمه مشکوٰۃ می نویسد و درین کتب سته اقام احادیث از صحاح و حرمان و تصحیف
 همه موجود است و نه سید آن به صحاح سته بطریق تعلیل است این پس حدیث صحیح نه در صحاح سته
 نسخ و نه صحاح سته منحصر بر صحیح پس طعن مجیب بجای نمیرسد بآن اگر تفادین حکم کرده باشند که بکار
 حدیث کتاب این جزای اعتبار نباید کرد یا کسی در خاص این حدیث کلام میگردی و مجیب آن را بیان
 می نمود البسته قابل التفات بود حال متناقض این حریر که در طبقه تندی و ساهی است آنچه در کتاب
 اسرار الرجال مذکور آوردش در اینجا موجب طول است و این حدیث را جلال الدین سیوطی در
 الصدور نقل نموده که کتاب مذکور نزد مجیب هم مسلم که درین رساله هم جانجا استناد بان نموده

و ملا علی قاری و زرقانی چند جامع کتاب شرح الفقه در نموده و هر یک هم همایون علی بن ابی طالب
 کلام کسی از تفاد و مستندین حد باب و دایره بحث نقل کنند بی سبب رد کردن حدیث یا خود قبول
 اکار بر فن دور از دیانت است و محیی در اینجا تم از عادت را نسخیه تو بار بجا که آن حدیث را حذف نموده
 چه عبارت شرح الصدور این است و اصح ابن حزم بن محمد بن ابراهیم قال کان للشیخ
 صلی الله علیه و سلم یاتی فیقول الشیخ را علی را اسهل حول فیقول للسمع انکم علیکم
 بما صرحتم فنعیم بحقی الدار و ابو بکر و عمر و عثمان و مسیحوی در منقول این تم را ذکر نموده
 است و در اینجا از کتاب ابن مند و ابن مردویه از انس صحابی روایت کرده است قول مندا و
 محدثین این حدیث بمصل الاستدلال و مرفوع هم روایت پس روایت ان صحیح بانه استی کلامی است
 بحیث دلالت میکند بر ما واقفیت محض از اصطلاح فن حدیث و حکم مرفوع بودن این حدیث محض جماع
 است یا تملیط شیخ بعد از الحی و مقدم بر ترجمه مشکو و منسوب پس آنچه تمییز بخت به روی گردد
 آن را مرفوع میگویند چنانچه گفته گفت بارد با فقر یزید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم با کونیه ابن
 عباس آمده است مرفوعا با کونیه رفع کر ابن را ابن عباس و آنچه منتهی بصحابه کرده
 معوق خوانند و آنچه منتهی تابعین است از انقطاع و اگر گویند و رفع کلامی صحیح بود چنانکه
 گفته شد و کلامی در حکم صحیح چنانکه از صحابه و تابعین کلامی و مستحقی نقل کنند که از ائمه
 فکر و عقل نتوان گفت و خبر بسبب از نقل بدان راه نبود چنانکه از احوال آخرت و اخبار با ضعیف
 و این خبر دهند این نیز حکم رفع دارد و اگر گویند و زمان آنحضرت چنین میکردیم با کونیه نسبت
 است این نیز در حکم مرفوع است این است مخلص کلام شیخ بعد از الحی و این صلاه در مقدمه گفته
 المرفوع فهو ما ضیف الی رسول الله صلی الله علیه و سلم یا ضیفه و لا یضیفه مطلقا علی غیر ذلک نحو ما روایت
 علی الصحابه و غیره یعنی فی المرفوع المقصود و المنقطع و المرفوع پس بودن این حدیث مرفوع ثابت

چه در مرفوع اتصال شش طریت چنانچه در اتصال هم مرفوع شد طریت متصل نیست که از این رو
 تا نهمی سنج رادی از روی آریمان مساقطه نکند و تا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 متصل مرفوع و اگر تا مساقطه است متصل موقوف چنانچه گذشت و اگر در مرفوع هم استخرط
 اتصال فرض کرده شود تا آنکه آن به متصل لغو است قول پس نزد ایشان صحیح نباشد این
 تفریع هم غلط است چه مرفوع بودن مستلزم هم صحت نیت موقوف و متطوع هم صحیح میباشد
 شیخ عبدالحق در مقدمه ترجمه نوشته که حدیث صحیح است که فعل بدل نام الضبط متصل است
 تا نهمی ثابت شده باشد قور و قینکه یقین صحت آن نشد فم محض غلط است صحت حدیث در
 استدلال ضرورت ظاهر بحیث رای تعلیل عوام صحیح را مقابل غلط قرار داده گفت صحت
 استدلال ضرورت یعنی استدلال حدیث غلط نباید کرد و برگاه که ثابت نبود که حدیث صحیح
 نیست مجال بی فهم بدانند که غلط است خود باید من به کتابی شیخ عبدالحق و مقدمه ترجمه
 می نویسد احتجاج در احکام بخیر صحیح که اتمین دلیل است و همچنین بحسن نزد عام علما و آن
 طریقی است صحیح و احتجاج اگر چه در بعضی کفر است و چون حدیث ضعیف بعد و طرق مرید حسن
 برسد آن نیز صحیح است و آنکه مشهور است که حدیث ضعیف در فضایل اعمال مقبر است
 نه در غیر آن مفروض است جمیع که آن تعبیر او طرق داخل حین است نه ضعیف
 صحیح به الامتداد و بعضی گفته اند اگر ضعیف حدیث بمقتضی بعضی روایا احتیاطی باید داشت
 با وجود صدق و دیانت بخیر میگردد و بعد و طرق و اگر از جهت اتمام کم کسب رادی باشد
 و غش خطا بود اگر چه گفته و طرق داشته باشد بخیر نکرده و حدیث صحیح هم به ضعیف باشد و در
 فضایل اعمال معمول میباشد که بر غیر نیت معمول خواهد بود و آنچه گفته اند که طریقی ضعیف
 بضعف افاده نمیکند قوت را و الا این سخن را در بعضی کتب آمده است که در احتجاج

بصحيح غير صحيح است واز جهت اسناد هم صحيح است متصل الاسناد ميت پي در سلسله علم نزد
ابو حنيفه و مالک رحمته الله عليه مطلقا و امام احمد بن حنبل و امام شافعي رحمته الله عليه بطريق
بوجه ديگر مقبول شيخ عبدالحق در مقدمه ترجمه نيز و ياب نزد امام ابو حنيفه و مالک رحمته الله
عليهما مقبول است مطلقا و اين ان كونيذ که ارسال بجهت كمال وثوق است و انما
زيرا که کلام در نقد است و اگر نزد او صحيح نباشد ارسال نيكرد و قال رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم في الحديث انما يروى عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما يروى عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
احد و قول يقبولى قبول و يقبولى توقفت و لم يكتشف زودى ابن سنت الانقطاع و ما
ظاهر و باطن اما الظاهر فهو المرسل من الاخبار و ذهب اربعة افواج الاول
ما ارسله النبي و الثاني ما ارسله القرون الثاني و الثالث و الرابع و
العدل في كل عهد و الرابع ما ارسل من وجه و متصل من وجه اخر اما القم
الاول فمقبول بالاجماع و اما ارسال القرن الثاني و الثالث فمجهه عندنا
وهو فوق السند و قال الشافعي لا يقبل المرسل الا ان ثبت اتصاله من
طريق اخر و ما انما كان يقبل المرسل و يعمل بها مثل
قولنا اجمع الى الف لان الجمل بالراوي جمل بضم فائه التي بها تقع روايته
كما نقول لا باس بالارسال استدلالا بعمل المجابة رضى الله عنهم و المعنى
المعقول اما المعنى فهو ان كل ما ساقى ارسال من بواسطه غير غير قبل اسناد
ولا يظن به الكذب عليه لان لا يظن به على رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم اولى و المعتمد من الاصلان العدل اذا وضحا الطريق و استبان
المرسل و ما انما كان يقبل المرسل و يعمل بها مثل قولنا اجمع الى الف لان الجمل بالراوي جمل بضم فائه التي بها تقع روايته

و سألوا إذا لم ينفع له إلا مرسلة إلى من سعه ليحمله ما يحمله وغيره أصح ظاهر
 الحديث فردوا فتوى الإمامين رفيه تعطيل كثير من السنن واما إرسال من
 دون هؤلاء فقد اختلف فيه فقال بعضهم انما يقبل ارسال كل عدل وقيل
 بعضهم لا يقبل لان الزمان زمان فسق لا يده من اليقين الا ان يروى المتفقا
 مرسله كما رود امسندة ورتقيد رحت الحديث محل است بيان وضع كياتي بقوله الشهدا
 اس كل حول وروى ياتي على اسس حول من اول السنة اى اول المحرم وياتي على اس
 حول من سيرة موت صاحب القبر واما اصول فقد استدل على كون سجدة محل ما ريت
 ما دايك ان طرف محجل يعني از پسر خدا صلى الله عليه وسلم بيان ايد ان وقت عمل سجدة محل جايز
 مى شود و الا لا فاقده اصول فقد روى عن محل از زمان جاري بايد كه اول اما اصول قد معنى
 محل هم بايد فهميد ولى فهم معنى جاري كرون حكم پرچاست محجب معنى محل يقينا نا واقف است
 ورنه معنى گفت كه بر تقديريكه محل هم نباشد بلكه معين باشد چرا كه محل ضد معين نيت بلكه مبطل
 است پس اطلاق لفظ محل اينجا بغير لغوى صحيح است كه در لغت معنى محل مجموع است و بغير
 در نماز و اما المحل فما اذ حثمت فيه المعاني و انتبه للمراد به اشتباه كالايد
 بنفس العبادة بل بالرجوع الى الاستفسار ثم الطالب ثم التامل و حكمه اعتقاد
 الخفيه فما هو المراد و التوقف فيه الى ان تبين بيان للمحل مالا بايد و يدركه
 حول نقد و معنى كجاست لفظ حول مشترك نيت در سنه كه او شش محرم و در سن كه او شش
 موت صاحب قبر است مثل عين بلكه موضوع او دوره مقرر است عام از اينكه ابتدا السن
 از محرم باشد يا صفر اول محرم يا دوم محرم از هر خبر و دوره كه ابتدا كفت تا همان خبر خريده
 حول است و تعيين و معنى حول داخل نيت و انكه محجب اول محرم گذشته مقام تعجب است

نمیدانند که تقیین سینه حجری باطله ای سال از محرم برای محاسن باشد خلافت حضرت عمر رضی الله
 قوا را یافته است در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنویسند پس احتمال اول محرم مرتفع شد
 و معنی ثانی باقی ماند و معروف هم شاید نیست و اگرچه بواسطه عوارض ربا عت ترک عمل قوا
 داده آید تا ملاخذه با حجت از بعضی مقامات مرتفع گردد و در بین یک دلیل لغایت کند
 و در قرآن و حدیث هر جا که لفظ عول و سدن است بر مذنب مجیب واجب الترمک و عمل بدان
 ناجایز خواهد شد علاوه بر این میگویم اصل معنی که مجیب در پی ابطال باوست یعنی مقرر
 کردن روز عرس بر تقدیر ثبات است یعنی خواه اول محرم باشد یا اول سنه است و تمام
 قبر و مطلب مجیب که منع مطلق بعین است و طرفه باجر است که این حدیث را محل میگوید و لا تجملوا
 قبری عید را محل نمیدانند خواه آنکه در روز عرس خوش چه نمیدانند است و بر تقدیر یک محل هم بنا
 بلکه معین باشد چنانچه معاصران زمان مامی دهند پس جواب آن میگویم که این حدیث معاصرین
 است بحدیث لا تجملوا قبری عید ای لا تجتمعوا عند قبری کا اجتماعکم للیوم فافهم و لا یطرح ما شاکه
 معارضت داشته باشد که معنی حدیث بالا تصریح کدشت بلکه بمعنی پان کرده مجیب هم شاید به
 تعارض نیست چه در معنی حدیث گفته که اجتماع کنند بر نیت و بر و در و بود و لعب که موجب غفلت
 است پس بمعنی را زیارة قبور شهیدان بر سال معارضه کماست و اصل این است که
 مدلول حدیث همین قدر است که حضرت صلی الله علیه وسلم برای زیارت قبور شهیدان تشییع
 می بردند پس دلالت اصل حدیث فقط بر زیارت قبور شده و صرف زیارة قبور را کسی
 منع نمیکند و عرس کردن امر زاید است و این حدیث را دلیل برای عرس آوردن بغایر
 کلامی است معنی خرافات آن از اجلی بدیهیات که مستلزم العار و الفاظ حدیث است نفوذ با
 من بدالتصیب تمام احکام شرع و طبر و و مفید بقیود زمان پنهان خواهد شد که مدلول

آن نخواهد بود مگر مطلق ذیل هذا الاخون کسیکه در بر نغمه یاد و پیراه یا بعد مدتی برای زیارت
 قبور رفته باشد آن را پیر که عرس خوانند گفت چگونه گویند که عرس عبارت است از عین
 یوم رسال و آن متحقق شد و حقیقت عرس که رواج دارد این است که روز عین نموده و آن
 جمع شوند و لباس پوشند و در مقام قریای بجای دیگر و رنگ سازند و چیزی احرار است خود
 و بدعات مثل آلات لهو و لعب و نیوه بعل آرند آن را عرس خوانند که حقیقت عرس
 رسانیدن ثواب بودی در روز عین یعنی رسال است و همین امر مجتوح غنه است سوال
 سایل هم از مقرر کردن روز عرس و پیمان عجیب هم در میان است و امور مذموم و عاقلان
 داخل حقیقت او باشد مذموم است بروقت و هر جا که باشد در حسن برایت نمیکند ولی
 مذموم هم میباشد و انکار آن از عجیب خیلی مستبعد است و الا کف پیندگان موجود اند
 که شاه بعد الغریز صاحب عرس والد خود میکردند و که ام امر مذموم از آلات لهو و غیره
 میشد و موجب هم این امر چشم خود ملاحظه نموده و در اهتمام مانده و علی هذا القیاس
 عرس مرزا جان جانا صاحب و دیگران را در دینی معمول است که اکثری با کرب و مات و محرمات
 هم میباشد پس از جهت اشیا و خارج حکم بنفسی نمودن و در از عقل است اگر کسی
 روز عین نموده صدمه بار یا نزار بار استغفار نماید آنرا پیر عرس خوانند گفت معلوم میشد
 که این امر مذموم و جایز است یا نه اگر نیت پس ذکرش نهاده و اگر جایز است پس اصل
 مبدء اش هم همه بر هم خورد و جواب سوال سایل که مقرر کردن روز عرس جایز است
 یا نه همین است که جایز است و اگر که ام امر مکروه یا حرام در آن باشد آن ممنوع است
 و قیاس عرس بر مکروه است یعنی غیر صحیح است زیرا که در مکروه ترفیع ذکر و لادت حضرت
 شیر البشر صلی الله علیه و سلم است و آن هم جایز و در مکروه است و در مکروه ترفیع است

فيسابر الاقطار والمدن الكبار يستعملون في شهر مولده صلى الله عليه
 وآله وسلم يعمل الوكلاء البدعية المشتملة على الامور البهجة الرفيعة قول
 في لياليه انواع الصدقات ويظهر من السروس ويزيدون في المبرات وتعين
 بغيره مولده الكسرة ويظهر عليهم من كانه فضل عظيم وقال الامام الح
 ابو الخير ابن الجوزي شيخ القراء من خواصه انه امان في ذلك العام وشبه
 عاجلة بنيل البقية والمرام قال الحافظ عماد الدين بن كثير كان صاحب
 اربل يعمل المولد الشريف في ديع الاول ويحفل به احتفالا هائلا وقد صنف
 الشيخ ابو الخطاب ابن وحيه له كتابا في المولد سماه القوس في المولد النبوي
 النذير وقد اشتمى عليه الاية منهم الحافظ ابو شامة شيخ النوري في
 كتاب الباعث على انكار البدع والحوادث وقال ومثل هذا الحسن نديب
 عليه ويشكر فاعله ويشي عليه قال ابن الجوزي لو لم يكن في ذلك الا
 ادغام الشيطان وادغام اهل الايمان وقال العلامة ابن طبري في مولد
 المنظم وقد عمل المحبون للنبي صلى الله عليه وسلم في مولده العلامين
 ذلك ما عمله بالقاهرة من الوكلاء الكبار الشيخ ابو الحسن المعروف بابن
 فضل قدس الله سره شيخ شيوخنا الى عبد الله بن محمد النعمان وعمل ذلك
 بماله جمال الدين العجمي الهمداني ومن عمل ذلك على قدس وسعد يوسف
 الحلي رخصه وقد رأى النبي صلى الله عليه وسلم وهو خرس اليوسف
 المذكور على عمل ذلك قال وسعد يوسف بن علي بن زريق الشامي
 الاصل المصري المولد الحلي ازبهر في منزله بها حيث يعمل مولد النبي صلى

الله عليه وسلم يقول رآيت رسول الله تعالى صلى الله عليه وسلم
 في المنام منذ عشرين سنة وكان لي اخ في الله تعالى يقال له الشيخ ابو بكر
 الحجا زفرايت كائنني واما بكر هذا بين بدي النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 جالسين فادسك ابو بكر رجليه نفسه وورقيها نصفين فذكر النبي صلى الله
 عليه وسلم كلاما لا افهمه فقال النبي صلى الله عليه وسلم عجيبا اليك
 هذا اكانت هذه في النار ودار الى وقال لا ضربت وكان بيده قصبة
 لاى شي يا رسول الله تعالى فقال حتى لا تبطل الولد ولا السن قال يوسف
 فعلم منذ عشرين عاما الى الان قال وسمعت يوسف المذكور يقول سمعت
ابا بكر الحجا ز يقول سمعت منصور البشار يقول رآيت النبي صلى الله عليه
 وسلم في المنام يقول لي قل لا يبطاله يعني المولد ما عليات فمن اكل ومن
 لم ياكل قال وسمعت شيخنا بن محمد النعمان يقول سمعت الشيخ ابا موسى الطوسي
يقول رآيت النبي صلى الله عليه وسلم في النوم فذكرت له ما بقوله الشيخ
في عمل المولود فقال النبي صلى الله عليه وسلم من فرح بنا فرحنا
 به وقال الشيخ الامام العلامة الشهير ابن البطاح في فتوى بحظه اذا تقوى
 المفتولات الليلية وجمع جمعا اطعمهم ما يحوز واسمهم ما يحوز سماعتهم
 دفع المبيع المشوق الاخرة ما يوسا كل ذلك سرور المولدة صلى الله عليه
 وسلم فجميع ذلك جائز وثياب فاعله اذا احسن القصد ولا يخص ذلك
 بالفقراء دو الاغنياء الا ان يقصد لهم ساة الاجور والفقراء اكثر فدايا
 نعم ان كان الاحتياج فاساغها من فقراء الزمان من اكل الخنثيس واجمعا

الروان وانتاد الشوقات الشهوات التي يوقه ويغتر بها من الغريز التي
 بالله تعالى فهذا المجمع تمام وقال الشيخ الامام جلال الدين في هذا الزمان
 عند الملك المعروف بالخاص الثاني مع مولد رسول الله صلى الله عليه وآله
 وسلم بمكة في يوم ولادته وتشرق وغدير وكان يومه يوم
 سبب النجاة لمن اتبعه وتقليل خطيئتهم فمما اعداه التمسك بولادته
 عليه وسلم وقت بركاته على من اعتدى به فيسأله هذا اليوم
 من حيث ان يوم الجمعة لا تسع فيه حجة هكدا ورد عنه صلى الله عليه
 وسلم في المناسب اظهار السرور وانفاق لليسور واجابة من دعا
 الوتية للحضور وقال الامام العلامة طهير الدين بن جعفر هي دعوة
 اذا قصدنا عليها جميع الصالحين والصلوة على النبي صلى الله عليه وآله
 واطعام الطعام الفقراء والمساكين وهذا لقد رثاب عليه في هذا الشرط
 في كل وقت واما جمع الزمايم وعمل السماع والرقص ومثل ذلك فلا ينبغي
 بل يقادب ان يذم وقال الشيخ نصير الدين الصالحين هذا من السنن لكن
 اذا انفق في هذا اليوم واظهر السرور وفرح ايد خول النبي صلى الله عليه وآله
 وسلم في الوجوه والحد السماع الخالي من الرذائل واشتواها بغيرها
 من السقياب وانتاد ما يتوق الى الآخرة وتزني الدنيا فهذا اجتماع
 من تراكب قاصد ذلك في احوالها كما في سؤال الناس ما في يومهم
 من خير من غيره من خصاله وحياته في الدنيا والآخرة
 فقط ليأكلوا ذلك الطعام ويذكرون الله تعالى ويصليون على رسوله وآله

الله عليه وسلم ديننا من القربات والبركات قال الامام الحافظ ابو محمد
 عبد الرحمن بن اسحاق البغدادي في كتابه الباعث على الكمال البدن
 والحالات قال الربيع قال الشافعي رحمه الله تعالى في الامور غريبان احدهما
 ما احدثت من كمال كتابنا او سنة او اثر او اجزاء فبذلك البدعة هو الضلال
 والثاني ما احدث من الخير خلاف كماله في هذا فبني محدثة غير مذمومة
 قال عمر رضي الله عنه في قيام رمضان نعمت البدعة هذه يعني انها
 محدثة لم يكن واذا كانت فليس فيها دوا مضى فالبدعة الحسنة مشقة
 على خيلنا من فعلها ولا استحباب بها ورجاء الثواب لمن حسنت نيته فيها
 وهي كل مبتدع موافق لقواعد الشريعة غير مخالف لشي ولا يضر في فعله
 وهذا شرعي وذات فوائدها والمناسبات الربط والمداوئ حانات السبل
 وغير ذلك من انواع البر التي لم تقم في المصدر الاول فانه موافق لما جاء
 به الشريعة من اصطباج المعروف والمعاودة على البر والتقوى ومنه
 البر في زماننا هذا من هذا القبيل ما كان يفعل به دينه اذ بل كل عام في
 اليوم الموافق ليوم مواعيد النبي صلى الله عليه وسلم من المداوئ والتقوى
 والظهار الزينة والسهر فان ذلك مع ما فيه من الاحسان الى الفقراء
 بتعظيم حجة النبي صلى الله عليه وسلم وتعليمه ومبالاة في قلب فاعله
 وشكره على ما من به من ايجاد سوله الذي ادخله رحمة العالمين
 في الدين فليدركه وسلم وكان اول من فعل ذلك بان وصل النبي صلى الله عليه وسلم
 بعد الصلوات التي هي من يومئذ في ذلك من سنة اهل البيت

وقال الشيخ الامام العلامة صدر الدين بن عمر الشافعي هذه البدعة لا ياب
 بها ولا بكرة البدع الا اذا داغت السنة واما اذا لم ير اغما فلا بكرة وثياب
 نجس قصد في اظهار السرور والفرح بمولد النبي صلى الله عليه وسلم وقال
 اصل عمل المولد بدعته ولكنها مع ذلك قد اشتملت على محاسن ضد هاتين
 تخري في علمه المحاسن وتجنب ضد هاتين بدعته حسنة ومن لا فلا
 قال قد ظهر تحريها على اصل ثابت وهو ما ثبت في الصحيحين من ان رسول
 صلى الله عليه وسلم قدم المدينة فوجد اليهود يصومون يوم عاشوراء
 فقالوا هذا يوم اغرق الله فيه فرعون ونجا موسى فحق لصومه شكره
 تعالى فقال انا احق بموسى منكم فصامه وامر بصيامه فيسفاذه فقال
 يشكر الله تعالى ما من به في يوم معين من ابداع نعمة او دفع نقمة ويعاد ذلك
 في نظير ذلك اليوم من كل سنة والشكر لله تعالى يحصل بافعال العبادات
 والقيام والصدقة والتلاوة واي نعمة اعظم من النعمة ببر ودهم
 النبي الكريم بنى الرحمة في ذلك اليوم وعلى هذا فينبغي ان يخبر اليوم
 حتى يطابق فضله موسى صلعم في يوم عاشوراء ومن لم يلاحظ ذلك لا يبالى بعمل
 المولد في اي يوم من الشهر بل توسع قوم فقلوا الى يوم من السنة وفيه
 فيه قال شيخ القراء الحافظ ابو الخير بن الخزري قدس اي ابو يوسف موته
 في اليوم قيل ما حاله فقال في التماسه لا انه يخفف عني كل ليلة اثنين وافض
 من بين اصحابي هاتين ماء بقدر هذا او اشار الى راس اصبعه وان ذلك
 باعتدائي فوبخه عند ما كتبت من مولده محمد صلى الله عليه وسلم بارضا

له فاذا كان ابو لبيب الكافر الذي نزل القرآن منه جوارى في النار نهر
 ليلة مولد محمد صلى الله عليه وسلم فما حال مسلم الموحد من امة محمد
 صلى الله عليه وسلم يبشر بمولده ونذل ماله اتصل اليه قد دته في
 محبته لعمرى انما يكون خجاءه من اليه الكريم ان يدخله فضله جنة
 النعيم وذكر نحوه الى افاق الشمس الدين محمد بن ناصر الدين الدمشقي ثم الشهد
 اذ كان هذا كافر جاء ذمته وتب يده في الجحيم بخلا انى انه في
 يوم الاثنين اياما يخفف عنه للسرور باحمد فما انظر بالعبد الذي
 كان عمرة باحمد مسرورا ومات موحدا وقال شيخنا في قباء الا عندى
 اصل المولد الذي هو اجتماع الناس وفرة ما يتسر من القرآن وروايه
 انساب الورادة في مبداء امر النبي صلى الله عليه وسلم وما وقع فيه من
 الايات ثم بعد ذلك ما يكون منه وتفرقون من غير زيادة على ذلك
 من البع الحسنه التي تباب عليها صاحبها ما فيه من تعظيم قدر النبي
 صلى الله عليه وسلم واظهار الفرح والانبشاس بمولده الشريف قال وقد
 ظهر في غير محله على اصل اخر غير الذي ذكره الى افاط وهو ما رواه البيهقي
 عن انس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم عفي عنه بعد
 النبوة مع انه ورد انه جده عبد المطلب عن عنه في سبيل لادته والعقبه
 لانعاد مرة ثانيه فعمل ذلك على ان هذا فعله صلى الله عليه وسلم الحمد
 لشكر على ايجاد الله تعالى اياه ورحمة للعالمين تشريها منه صلواتهم كما
 كان يصلى على نفسه لذلك فيستحب لنا اظهار التشكر عليه بذلك

والأطعام وغير ذلك من وجوه القربات والمثوبات وقال في شرحه
 ما حجة الصواب أنه من البرع الحسنة المندوبة إذا خلى عن المنكرات شرعا
 ورحم الله تعالى الفاضل لمولد خبير العالمين جلال لقد غشي الأكرام من جلال
 فيما خلاص في حق أحمد هذه البالي بأفهم منه هلال فيصير محتاجا وكس
 عا ديا وترقد من انتمى إليه عيال فتلك فعال المصطفى وخلاله ومحب
 أفعال له وخلاله لقد كان فعل الخيرة عينه فليس له من هذا شيء
 يا مولد المختار أنت ديعنا بك داخلة الأرواح والأجساد يا مولد
 الموالد كلها شرفا وساد سيد الأسياد كمال نورك في البديهة
 بغداد والشهر كما الأعياد في كل عام القلوب مسرق بسمع عليه ربه
 الميلاد فلذلك بشتاق المحبة تشتهي شوقا الله حضور واليها دعاء ذكرها
 السيرة كلام الفاكهاني ونقل ددة عن شتيحة في قباوادة وأنا إذا ذكرها فحضر
 قل قل الفاكهاني لا أعلم لهذا المولد أصلا في كتابا وستة قال الشيخ نقل
 عليه ففى العلم لا يلزم منه ففى الوجود وقد استخرج له إمام الحفاظ أبو الفضل
 بن حجر أصلا من ستة فاستخرجت أنا أصلا ثانيا قال الفاكهاني لا ينقل
 عنه عن أحد من علماء الأمة الذين هم الهدى في الدين قال الشيخ عليه
 أخذته مالك عالم وقصد به القرب إلى الله تعالى وحضر عنده جماعة
 منهم العلماء والصلحاء من غير تكبيرهم وأدناه من وجهة ومنفله من
 كتابه ولا علماء متدينون وضوءه وأثره فيهم يكثر وقال الفاكهاني ليس
 عند ويلا أن حقيقة المندوب ما طلبه التبرع قال الشيخ الطالب المندوب

قد يكون بالضبط قد يكون بالقياس وهذا وإن لم يوفيه النص فقيه القياس
على الأصحابين إلا في ذكرهما قال الفاكهاني لا جاز أن يكون مباحاً لأن كونه
في الذم ليس مباحاً إجماع المسلمين قال الشيخ كلاً منهما مستقيم لأن البدعة لم
تتخصص في المكروه الشرعي بل قد يكون أيضاً مباحة ومنه وبه وواجبة قال النووي
البدعة في التشريع ما لم يكن في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهي
منقسمة إلى حسنة وقيحة فقال الشيخ عن الدين بن عبد السلام في القواعد
البدعة منقسمة إلى واجبة ومحرمة ومنه وبه ومكروهة ومباحة فإن
المعروف في ذلك أن يعرض البدعة على القواعد الشرعية فإذا دخل في أيها
فهي أحسن أو في قواعد التحريم فهي محرمة أو المندوب فمكروهة أو المكروه
فمكروهة أو المباح فمباحة وذكر كل واحد من هذه الخمس مثله إلى أن قال
وليس بدع المندوب مثله منها أحداث الرطب والمدارس وكل إحسان لم يعهد
في العصر الأول ومنها الذوايح والكرايم في دقائق التصرف وفي الجدول ومنها
بعض المرافع للاستدلال في السبيل أن قصد بذلك وجه الله تعالى وروى
البيهقي بإسنادة في مناقب الشافعي عن الشافعي قال المحدثات من الأمور
ضربان أحدهما ما أحدثت ثم انقلب كتاباً أو سنة أو أثراً أو إجماعاً فهذا
البدعة الضالة والثانية ما أحدث فيه من الخبر لا خلاف فيه لم يوجد
هذه الخمسة غير مذمومة وقد قال عمر رضي الله عنه في قيام شهر رمضان
فمن الدين ما لم يفتي فيها حتى أنها محدثة لم يكن وإذا كانت ليس فيها دواء حتى
هذا آخر كلام الشافعي قال لا أعلم في أن عليه ما على من عين ما لا هاهنا

وعيناه واحياه لا يتجاوزون في ذلك الاجتماع على اكل الطعام ولا يقيمون
شيئا من ايام وهذا الذي وصفناه انه بدعته مكر وهه وشناعة ثم قال
الشيخ هذا القسم مما احدث وليس فيه مخالفة الكتاب ولا السنة ولا تركها
اجماع فهي غير مذمومة كما في عمادة الشافعي فهو من الاحسان الذي اجماع
في العصر الاول فهي من البدع المندوبة كما في عبارة ابن عبد السلام قال الفاكهاني
دخله الجارية وانضاف اليه الغناء والرقص واجتماع الشبان مع النساء وغير
ذلك من المسميات فهذا الذي لا يختلف في تحريمه اثنان قال الشيخ هذا كله
مصحح في نفسه غير ان التحريم فيه اينا جاء من قبل هذه الاشياء المبرمة
التي فهمت اليه من حيث الاجتماع لا طمعا وشعاس المولد بل لوقوع مثابه في
الاجتماع لصلوة الجمعة مثلا فكانت قيمته شنيعة ولا يلزم من ذلك ذم
الاجتماع لصلوة الجمعة كما هو واخوه وقد رانا بعض هذه الامور في ليالي من
رمضان عند اجماع الناس لصلوة التراويح اخرجهم الاجتماع لا اجل هذه الامور
التي قوت بها كذا بل نقول اصل الاجتماع لصلوة التراويح حسن وما ضمنه
الامور الشنيعة شنيع قيمته كذا نقول اصل الاجتماع لا طمعا وشعاس المولد
وقربته وما ضمن اليه من الامور الممنوعة مذمومة قال الفاكهاني الشهر الدار
ولل فيه صلى الله عليه وسلم ربيع الاول وفيه توفي رسول الله صلى الله
عليه وسلم فليس الفرح فيه باولى عين الحزن فيه قال الشيخ فيه ان وكذا
صلى الله عليه وسلم اعظم النعم والصبر والسكون والكنة عند المصائب وقد
الشرع بالحقيقة عند الولادة ولم يامر عند الموت بغير ولا بغيره بل في غير التبا

عليه وسلم فاما ما ذكره
في غير التبا

وأظهار الخرج فدللت قواعد الشريعة على أنه الحسن في هذا الشهر أظهار الفرج بولايته
 صلى الله عليه وسلم دون أظهار الحزن فيه بوفاته قال وقد تكلم ابن الحاج
 وحاصله مدح مكان فيه من أظهار شعار الشكر ودم ما اختوى عليه من
 محرمات ومنكرات فقال ومن جملة ما أهدتوه من البيع مع اعتقادهم أن ذلك
 من أكبر العبادات وأظهار الشعار ما يفعلونه في شهر ذي الحجة الأول من المولد
 وقد اقتوى ذلك على بايع وهو محرمات من ذلك استعمال المغاني ومعهم آلات
 الدفتر من الطائر المصنوع والشبابه وغير ذلك مما جعلوا الله للسمع وحضوا
 في ذلك على العباد الذميمة في كونهم يتبعون أكثر لأذنيه التي فصلها الله تعالى
 وعظمها ببيع وهو دناءات ولا تنبأ أن السماع في غير هذا الليالي فيه ما فيه
 فكيف إذا انضم إلى فضيلته هذا الشهر العظيم الذي فصله الله تعالى وفضله
 فيه بهذا النبي الكريم الذي من الله تعالى علينا فيه بسيد الأولين والآخرين
 وكان حبيبنا زاد فيه من العبادات والحديث شكر المولى على ما أولاياه من
 هذه النعمة العظيمة وإكثار النبي صلى الله عليه وسلم لم يزد فيه على غيره
 من الشهور شيئاً من العبادات وما ذاك إلا لرحمة صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
 لأنتم وشفقة بهم أشار عليه الصلوة إلى فضيلته هذا الشهر العظيم بقوله
 السائل الذي سأله غصوم يوم الاثنين ذاك يوم ولدت فيه فأنشرفت
 هذا اليوم من شهرين لشره في هذا الشهر الذي ولد فيه فينتهي أن خرمه حق
 الاحترام وتفضله بما فضل الله تعالى به الأشهر الفاضلة وهذا الشهر المشتمل
 عليه الصلوة أنا سيد ولد آدم ولا فخر آدم فمن دونه فخت لوائه فضيلته

الارضه لا تشرف لذا اذا ما حصل ليها الشرف بمناصبته به في المعاني فاعلم
 الى ما خفض الله تعالى به هذا الشهر الشريف ^{في شهر} من الاثنين الاثني ان صوم
 هذا اليوم فيه فضل عظيم لا يملكه صلى الله تعالى عليه وآله وسلم ولديه فعلى
 هذا ينبغي اذا دخل هذا الشهر الكريم ان يكرم ويحترم ويحرم الاحترام الملائق
 به انما عاله صلى الله عليه وسلم في كونه كان فيض بعض الاوقات الفاضلة
 بزيادة فعل الرقيها وكثرة الخير الا ترى الى قول ابن عباس رضي الله عنه اكان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم اجود الناس بالخير وكان اجود ما كان
 في رمضان فمثل تعظيم الاوقات الفاضلة بما أمثله على قدر استطاعتها
 فان قال قائل قد التزم صلى الله عليه وسلم في الاوقات الفاضلة ما لم
 في غيره فالجواب ان ذلك مما علم من عادته الكريمة انه يريد التحفيف ^{في}
 امته سيما فيما كان يخصه الا ترى الى انه عليه الصلوة والسلام حرم
 المدينة مثل ما حرم ابراهيم مكة ومع ذلك لم يشتر في قتل صيده ولا شجره ولا
 تحفظا عن امته ورحمة لهم فكان ينظر الى ما هو من حقه وان كان فاضلا
 نفسه فتركه لتخفيف عنهم فعلى هذا تعظيم هذا الشهر الشريف انما يكون في
 الاعمال الزاكية فيه والصدقات الى غير ذلك من القربات فمن تجوز عن ذلك
 احواله ان يجنب ما يحرم عليه ويكره له تعظيما لهذا الشهر الشريف وان كان
 ذلك مطلوبا في غير ذلك انه في هذا الشهر اكثر احتراما كما بانا في شهر
 رمضان وفي الاشهر الحرم فيترك الخمر في الزمان ^{في} في الزمان ^{في} في الزمان ^{في}
 ينبغي وقد ادتلك بعضهم في عدة الزمان عند هذا المعنى والله اعلم

تسارعوا فيه الى اللهو واللعب بالدف والشبابة وغيرهما ولم يقتصروا عليه بل
ضم بعضهم ان يكون للغنى شابا لطيف الصورة حسن الصوت والسواكيسنة
التغرل وينكر في سكونه وحركاته فيفتن بعض من معه فيقع الفتنة ويؤثر
الى فساد حال الزوجية ويحصل الفراق فان خلاصته وعمل طعاما فقط
ونوى به المولد ودعى اليه الاخوان وسمن من كل ما تقدم ذكره فهو يابى
نفس نبيه فقط قال صاحب السيرة حاصل ما ذكره انه لم يذم المولد بل
ذم ما احتوى عليه من المحرمات والمنكرات واول كلامه صريح في انه ينبغي
ان يخص هذا الشهر بزيادة فعل البر وكثرة الخيرات والصدقات وغيرها
من وجوه القربات وهذا هو عمل المولد الذي استحسنه فانه ليس فيه سوء
قوة الفلأ واطعام الطعام وذلك خير وبر وقرية واما قوله اخرا انه بدعة
فاما ان يكون مناسقا لما تقدم او يخجل على انه بدعة حسنة كما تقرر في
صدر الباب او يخجل على ان فعل ذلك خير والبدعة فيه بنية للمولد كما
اشار اليه بقوله فهو بدعة بنفس نبيه فقط ولم يتقبل غرض منهم انه في
المولد فطام هذا الكلام انه كسر ان بنوى به المولد فقط ولم يكره عمل الطعام
ودعاء الاخوان اليه وهذا اذا حققنا النظر لا حجة مع اول الكلام من حشنة فيه
على زيادة فعل البر وما ذكر معه على وجه الشكر لله تعالى اذا وجه في هذا
الشهر الشريف سيد المرسلين صلى الله عليه وعلى اله واصحابه وسلم
فهو الذي نبيه الهوان فكيف يذم هذا القدر مع ان عليه اداة ونماذج
فعل البر وما ذكره من خيرات نبيه فانه لا يكره تصويره ولو تصور لم يكن عبادة

و کتاب فیہ ادلا علی الابالینہ ولاینہ فیہا الا الشکر لله تعالی علی ولاد
 هذه النبی اکرم فی هذه الشهر الشریف وهذا معنی نبته المولد فی مئة
 بلا شک قامل تو قال ابن الحاج ومنهم من یعمل للمولد لا یجحد التعظیم ولكن
 له وجه عند الناس مقرفه کان قد اعطاها فی بعد الاحراج او المواسم ویدان
 بردها ویستحب ان یطلبها بذاته فیعمل للمولد حتی یکون سببا لخدمتهما اجتماع
 له عند الناس وهذا فیہ وجوه من الفاسد قال صاحب السیرة وهذا ایضا
 مما تقدم ذکرة وهوان الذم فیہ انما حصل من عدم النیة الصالحة کما
 اجل عمل للمولد انتهى ما من السرة الشامیه حالا ویکراکرا برین با حکم واداره
 نقل نموده میشود **سوال** از مولوی شاه عبد العزیز صاحب تعین و تقریک روز بعد
 بناریات قبور بزرگان جایز است یا نه **جواب** رفیق بر قبور بعد سال یک روز
 کرده است اول آنکه یک روز معین نموده یک شخص یا دو شخص بغیر سینه اجتماعی مردمان
 بر قبور محض بناریات و استغفار بر وند این قدر از روی روایات ثابت است و تقریر
 و نشوونقل نموده که سر سال آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر مقابر می رفتند و عباری مغفرت الی
 قبور می نمودند اینقدر ثابت است و سبب دویم آنکه بهر اجتماعی مردمان کثیر جمع شوند و تحمید کلام
 کنند و فاتحه بر شیرینی یا طعام نموده تقسیم در میان حاضران نمایند این قسم معمول
 از زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین نبود اگر کسی اینطور بکند باک نیست
 زیرا که درین قسم فتح نیست بلکه فایز ایجا و اموات حاصل میشود و سیوم طویع شدن بر قبور
 این است که مردمان یک روز معین نموده و لباسهای نفیس و فاخره پوشیده مثل روز عید
 شادمان شده بر قبورها جمع میشوند و رقص و غیره و فرامیز و دیگر بدعات ممنوعه مثل سجود

آنکه کان یافتی بر التماسه اعراس کل حال فی قول الله سلامه علیکم بها صبرتم
 فتم عقبی الدار والخلفاء الاربعة هكذا يفعلون انتهى و از مولوی رفیع الدین
 سوال بست سیوم الکر بر سر قبر بزرگی در سال جمع آمدن و از اراده وفات و شش فی الحقیقه
 قرار دادن با وجودیکه زمان امر سیال غیر قار است و بر سر گور چای روشن نمودن با
 ورود لغت بر فاعل آن و از گنج و خشت و بلبوس و غیره تزیین کردن و سر و از قسم مولی
 و بھری و خیالات مع آلات خضریات نر امیر و دل و سازگی و طنبور و غیره شنیدن و از
 بران افعال ثواب و اجر از جناب قادر بی جمال یرای خود مرتب ساختن و جواز آن از کد
 بماست و عنود چنین مجلس چه حکم دارد و فاعل و حاضران را چه تقدیر باید کرد و پنوا تو جوا
 جواب الکر زمان اگر چه سیال غیر قار است اما آنچه بان تقدیر کرده میشود زمان را از ترتیب
 و ماه و سال اینها را ترقا و عرقا دوره مقرر است چون یک و ده تمام میشود باز از سر شروع
 میشود و بهین حساب رمضان بشهر صوم و ذیحجه بشهر حج و همچنین شهور دیگر در دوره حکم اتحاد
 با نظیر او داده میشود و چنانکه در حدیث است که سی و معوض کرد و در حضور جناب نبوت که گفت
 نجات حضرت موسی علیه السلام و غرق فرعون درین روت کرده است برای شکوه رتبه
 میگیم عم جناب نبوت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود انا احق من تبع بموئسی هضام یوم عاشور
 و اهر الناس بصیامه و فی حضرت نبی صلی الله علیه و سلم بلال را وصیت کرده بودیم روز
 دوشنبه فرمود فی ولدت و فی انزل و فی هاجر و فی اموت باین یاد کردن آن
 تاریخ و آن ماه و رسم مردم افتاده لیکن چون مردمان از یحیایان بپا قیامت این رسم گذشته
 ایشان را انتظار ربوی و لذت باسی انداخته و فریاد میکنند و این انتظار را از قیامت
 سخته بود و معاللات مگذشته دریافت شده و از چنین روز را بجا آید و در دستن و عالم

بزنج احم ميتوديس امدوبه تا و تهم طعام بختي سبح است و وجه قبح ندارد و اما انتخاب محراب
 از روشن ساختن چراغان و بلوسل شدن قبور و سر و قنواختن معايف همه بدعا شيعه اند
 و حضور چنين مجالس منوع و اگر مقدور باشد بحدیث گذشتہ من رای سکون نماز الحرام عمل بايد
 و در نماز جبر را گنبد کون اسباب است کافی و الله اعلم و شيخ عبدالحق محدث دہلوی در کتاب
 خود ثابت بالسنه في احوال السنه بعد ذکر تاريخ و وفات حضرت نوح الثقلين رضی الله عنہ
 مینویس: قلت في هذه الرواية يكون عشره تا سمر ربيع الاخر و هذا هو الذي
 اكدنا عليه سيدنا الشيخ الامام العارف الكامل الشيخ عبد الله صاحب القام
 المتقي الذي فاته قدس سره كان يحافظ في يوم عشره ربيع الثاني عند هذه
 التواريخ اما اعتمادا على هذه الرواية او على ما راي من شيخه الشيخ الكبير على
 المتقي او من غيره من المتشيخ رحمه الله عليهم وقد اشتهر في ديارها هذا اليوم
 الحادي عشر وهو المتعارف في مشايخنا من اهل الهند من اولاده ^{عليه} رضي
 عنه كذا ذكر شيخنا و سيدنا السيد الجعي الرضي ابو الحسن سيدى الشيخ
 موى الحسيني الجيلائي ان الشيخ الكامل العارف المظفر الاكرم ابى القاسم الشيخ
 الجليل الحسيني الجيلائي نقل من الاوساد القادرية قصيف الخضر و هم الاقطم
 الاكرم الامجد الاظم ولى الله بالاتفاق الذي يقال له الخضر و هم السامي
 الشيخ عبد القادر الثاني قدس الله روحه مما نقل فيها عن ابائه الاكرام
 عليه السلام و في تاريخه المشهور المسمى بمائة النمان ان
 و فاته رضي الله عنه في شهر ربيع الاخر من سنة ستين او احدى
 و ثمانين و ثمان مائة و اربع و عشرين اليه و قد رايته في سنة ثمان مائة و ثمان

دفعه هذا لك وقد يقال ان وفاته رضى الله عنه في اليوم السابع عشر ولا
 اصل له والله اعلم فان قلت هل لهذا العرف الذي تنساع في دياره في حفظ
 اعراس المشايخ في ايام وفاتهم اصل فانك ان عندك عالمة لك فاذا ذكرت قلت ما
 عن ذلك شيخنا الامام عبد الوهاب التقي المكي فاجاب بان ذلك من مذهب
 المشايخ وعاداتهم وليس ذلك نيات قلت كيف تبين ذلك اليوم دون
 سائر الايام فقال الضيافة مسنونة على الاطلاق فاقطعوا النظر عن تعيين
 اليوم وله نظائر كما في بعض المشايخ بعد الصلوة كما لا يخال يوم عاشوراء
 فانه سنة على الاطلاق وبإدعاء من حيث الخصوصية ثم قال وقد ذكره
 المتأخرين من مشايخ المغرب ان اليوم الذي وصلوا الى جهات الغرة وظهر
 القدح برحى فيه من الخير والبركة والنويرة اكثر واوفر من سائر الايام ثم اورد
 مليا ثم دفع راسه فقال لم يكن في زمن السلف شيء من ذلك وانما هو من
 مستحدث المتأخرين والله اعلم وكتاب زيارة القبور رحمانى مى نوبت زيارته الى
 ولاولياء سنة فولا وعلا ونقرس اجماء اكانوا او اصولنا قال القاضي
 يلزم الوفاء بزيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم في القدس والندرس
 قبر غيره التمسك لزومه انصافى حق الرجال دون النساء قال العراقي
 الزيادة وصحح النذر بالرحلة والولاء والاختلاف بين الرجال والنساء
 لا يمنع الزيادة الا اذا قلنا بها مفسدة فيهم الاختلاف الزيادة لانه
 قد يقع مثل ذلك في يوم عرفه ومنه لانه ومنه ولا يقول احد فبمع
 هذه المواضع كاداء المتأسس او ما ذيارق بعض انه وليا في يوم معلو

فلسر من الامراء فيهم الله تعالى من الولي المراسر كرامة له فيستمر ذلك السرور
 بركته الى اخر الدهر وقد يكون ذلك اليوم يوم انتقاله من العراء الفناء الى دار
 الثواب وعنده يوم عظيم ينبغي التغلظ والفرح به لان الامم الكفرة واهل
 عالم البؤس والجحيم يفرحون وينبشرون بموت الولي في يوم محبته يوم
 عظيم وشاه في الدهر رسالة ابتداء في سلاسل اوليائهم ينوب اخير في بيده
 الوالد قال كنت اصنع في ايام الولد طعاما صلته بالنبى صلى الله عليه وسلم
 فلم يفهم لي في سنة من السنين متى اصنع به طعاما فلم اجد الا ان احضره فاقبلوا
 فقسمته بين الناس قولي صلى الله عليه وسلم وبين يديه هذه الخصال
 انتهى يشاءنا وورعنا نؤتيه نختار من نختار من نختار من نختار من نختار
 فيوراثان والزام فاتحوا نؤتيه وصدوا دن راي ايثان واقصاى تمام كرون عظيم
 آثار واولاد ونسب ان ايثان امام غزالي ورحمة العلوم نؤتيه است الادب الحامس
 هو افقه القوم في القيام اذا قام واحد منهم في وجه صادق من غير ديانة و
 تكلف اوقام باختيار من غير اظهار وجد وقام له الجماعة فلا بد من الحما
 فذلك من اداب العجبة وكذلك ان جرت عادة الله انفعه تنجيه العجا
 على من افقه صاحب اليد اذ لم يقط غمامته او خلع الثياب اذ لم يقط ثوبه
 منه بالتهنيق فالواقفة في هذه الامور من حسن العجبة والعشرة الاخلا
 صوصه وتكلم قوم رسم ولا بد من مخالفة الناس باخلاصهم كما ورد في
 الخبر لا سيما اذا كانت اخلاقها من العشرة والخلاطة وتطبيب القلوب بالساعة
 وقولي القائل ان ذلك به عظم يكن في عهد الصحابة فليس كل ما يحكم

بالبأحة منقولاً عن الصحابة وإنما المحدثون بدعواً تراخى عن معناه ما ذكره
 ينقل البهي عن شي من هذا فالقيام عند الدخول للدخول لم يكن من
 عادة العرب بل كان الصحابة لا يقومون لرسول الله صلى الله عليه وسلم
 في بعض الأحوال كما دوا له النس ولكن إذا التفت فيه في عام فالتفت
 بأسي البلاد التي جرت به العادة فيها بالكرام الدخول بالقيام فإن قصد
 منه الاحترام والأكرام وتطيب القلب به وكانت سائر أنواع المساعدة إذا
 قصد بها تطيب القلب واصطلح عليها جماعة فلا بأس بمساعدتهم عليها
 بل إذا قصد المساعدة لأفي ما در فيه ففيه لا تقبل التأويل وإن يجازي بها
 بربر آنچه اصطلاح نموده اند جمهور مسلمین از فقها و محدثین کافر و اسلامیه از حریین و معتزلیان
 عرب از حجاز و شام و یمن و مغرب و عراق و هند و فارس از قیام بر وقت ذکر و تلاوت
 حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مجلس میلاد و شریف و امام بزرگنجی در عقده جوهریه
 است و قد استحسن القيام عند ذکر مولده الشریف ائمة دو و اویه و در
 قطوبی لمن كان تعظيمه صلى الله عليه وسلم مراعاة و مراعاة و بعد كذا
 و هابيه علماء منزهة ابعده دد ملات عرب بالاتفاق فتوى بوشه اند
 اربعين و در جواب سی و ششم منیب مقرر ساختن روز عرس جایز نیست چنانچه قاصد
 پانی تی در تفسیر مظہری می نویسد لا یجوز ما یفعله الجهال یعقبون اولیاء و الشہداء
 من السجود و الطواف حولها و اتخاذ السرج و المساجد الیہا و من لا
 یجتمع بعد الحول کالایعاد و یسہونہ عن سائر حقہا علیہ السلام نیست تواریخ
 یوم جایز است و کسی در منع آن و من زود انوار الایمان بکتابت بکتابت و من زود

خانه نماز می رسد و آن را پنجابی می نامند اعتبار می ندارد و برای آنکه متوقع ثواب
 در آن باشد است چنانچه شیخ عبدالحق در جامع البرکات می نویسد و اگر بعد از سالی
 یا شش سالگی یا چهل روز درین چهار در میان برادران بخش کند و از آنها چیزی گوید
 چیرگی داخل اعتبار نیست بهتر است که نخورد استی و همچنین شیخ الاسلام ابن عساکر
 شیخ راسک به بعید و کشف الغمما را آورده و طبع نظر از اینک عبارات منقول از محبت نفس
 تطهیری باشد چه بسبب کثرت مشاهده خطای انفعالی اعتبار از نقل نمیدانم و کثرت و هم
 قطع نظر از محبت کردن قول پانی پتی بدلیل مسند و حالات مخالفت با آن که در آن
 از رویا هم که دعوی محبت از آن هم ثابت نیست چه از اجتماع بعد الحول کارها و منع ساختن
 است و نفس متفرس با حق روزی که محبت دعوی عدم جوازش نمود و آنچه بعد از آن
 گفته که تقسیم طوعاً به نیت ثواب بی تعیین یوم جایز است و کسی دم و ضیاع آن زده میگویم که
 کسی از عقیده که با تعیین یوم هم دم زده و آنچه از شیخ عبدالحق نقل کرده که داخل اعتبار است
 بهتر است که نخورد از آن جهت تعیین یوم نیست بلکه از آن جهت که نیت ثواب نیست
 بطریق مستحب و روح الجامع البرکات و کشف الغمما کاری نموده برای کشف غطا جرات
 بر و کتاب نقل کرده می شود عبارت جامع البرکات اینست و بدانکه در طعنا می که روح مرد
 پسند نیز سخن میگوید و اول چهار لایه را ملاحظه دارند و آن و ثواب آن میماند که در بر نیت یا
 پس از این برای ابرو و خیال است بر مذکور خصوص باینکه این در نزد غیر ایشان را مباح باشد
 و آنچه در نیت تحقق بر فقر است و بدیهه را بخیر او آنچه بر نیت عیاف و سلب طهارت
 بر آن است و خواه غنی باشد یا فقیر نباید در اعراض است آنچه و در این است و آنرا
 تمام است و فقر را از غنی را و آنچه فقر او مخاصمین نیز در ثواب خواسته و آنچه

غیر فقر خورند نیز موجب عقاب نخواهند بود مگر آنکه ظالمی را بخوراند که بقوی که از آن طعام در بدن
 حاصل گردد و ستم بر مردم کند و آنکه بعد از آنکه یاشش سال یا چهل روز درین دیار بگذرد
 و بخشش کند و اصل اعتبار میت بهتر است که بخورند و نیز حصول ثواب و وصول نفع اموات
 را بعبادت یا لیاقت است و دیدن مثل نماز که از آن و قرآن خواندن احتیاج واضح و معلوم
 است که اقل الشیخ ابن الهمام در حدیث آمده است که ابوهریره پیار خود گفت که چون در مسجد
 رومی در مسجدی برای ما چند رکعت بگذاری و شیخ امام عبدالله مافعی در روض البرهان
 گفته است که شیخ غزالی بن عبدالسلام را که از کبار ائمه مذاهب شافعی است بعد از فرشت
 او از عالم در خواب دیدند که گفت ما در دنیا حکم میکردیم که ثواب تلاوت قرآن بمیت میرسد چون
 درین عالم آمدیم خلاف آن یافتیم میرسد بخوانید و اگر در اعراض بلفظ طعامی بروح فلان
 نچند ایم بگویند و بگویند طعامی ما حضری ساخته شده است پیایه بهتر باشد و اگر از عبارات بروح
 فلان این مراد است که ضیافتی کرده ایم پادایشان را بعد از اکل قرانی و فرائض بخوانیم
 ثواب آن را بروح ایشان بپاییم باکی ندارد و اگر مخالفین و آیات بمقبره از ائمه مذاهب را بلیل
 قطعه یا آیات و احادیث در منع ازین سازند فلا کلام ولیس فلیس و الله اعلم بینه این فقیر در یک
 از حضرت شیخ اجل منبع مقدسی عبد الوهاب متقی از اعراض مشایخ که در دیار ما متعارف است
 است پرسید که چه حال دارد فرمود استحضار مشایخ است عرض کردم که یقین روزی که
 است فرمود ضیافت علی الاطلاق بمیت محمود مستحب است قطع نظر از آن باید کرد و چنانچه
 بعضی علما در مانند اکتال یوم عاشورا و مصافحه بعد از صلوة گفته اند باز فرمودند که بعضی از مشایخ
 علما از مشایخ مغرب گفته اند که این روز که این طایفه بدرگاه حق و تقرب جوار مولی تعالی باشد
 اند و آن روز توقع خیر و برکت و نورانیت بیشتر و اگر او فرستد بعد از آن سراسر آن روز

فرود آمدند و برآوردند و فرمودند اینها در میان سلف بودند اینی وایشان نیز در روز روز
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم در روز عرس حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه و عرس شیخ خود شیخ
 علی تقی جعفر و الذخیر طعمای وافر می پختند و بخوردن صلی و علی و قضا می شد و
 این کلام هر کسی را که متقه شیخ و صاحب طریقین و معتقد و یقین باشد که غایت و الله اعلم
 و اگر کسی را علم یقینی بجانب دیگر حصول نگیرد و تقوی و احتیاط و عمل بعبادت بی ثواب بقصد
 و تودر آن جانب روی نماید قدالتی آخر و اینها از واجبات طریق معتقد و صاحب
 علم نیست اینی و شیخ الاسلام در کشف العطا میفرماید اما طعا بیک روح مرده نبرد و اینی
 و کلماتش در کتب فقه نظریه و صواب است آنچه شیخ در جامع البرکات گفته که در این
 است آنچه بنیت بصدق بر فقر می زند تا ثواب آن با تو باشد بر فقیر او بود چه
 بر فقر ایستاد و بدید فقر اختیار او آنچه بنیت ضیافت سلیمان یکستد هر که باشد
 غنی یا فقیر خیاخ و در عرس شیخ در دیار متعارف شده عام باشد فقر و انبیا
 و اگر در عرس بلفظ طعمای بروح فلان نچشم بگویند و بگویند طعمای ما حضری سابق
 شده است پاید بهتر باشد و اگر از عبارت بروح فلان این مراد دارند که ضیافتی
 کرده ایم یا دایشان تابعه از اکل قرانی و فاتحه خوانیم و ثواب آن بروح ایشان
 برسانیم با کی نمی نماید و آنچه بعد از سالی یا شش ماهی یا چهل روز و رین و یار بنهند و
 در میان برادران بخش کنند خیر می داخل اعتبار نیست و بهتر است که بخورند اینی به چند
 حال است هشتاد جامع البرکات و کشف العطا مکرر میگوید طعمای تعجب نیست چه برگاه که کلام
 در متغای با کلام خودش بجای دیگر موافق نمی باشد اما موافقت دیگران چه کسی
 دارد و اینها جوایز تقسیم طعام بنیت ثواب است و طعمه بعد از عین یوم و در نایه مسال

در جواب آنکه بگوید که این بوم هم عیار کز اینک ازین حکم خبر نمیدارم و تسلی می دهی باطنی
 بر عیب نازل گردیده که در آن مینویس طعام اعراض کن مذکورین یعنی طعام عرض کن اینها
 و اولیا و شهدا و صلحا چند حالت دارد و در آن می نویسد و اگر نذر خدا کند و ثواب
 بار و احایشان میرساند پس فقیر را خوردن برکت است و انیضا و بنی هاشم را هم
 درست نیست باز می نویسد اگر محض برای ایدالی ثواب بار و احایشان بخورند پس
 فقرا باید بخورند لیکن در خوردن این فقرا صاحب ثواب زیادتر خواهد شد و اگر بطریق صحیح
 بنزد انیضا و فقرا برده و بار و احایشان چنانکه شیخ عبدالحق و جامع البرکات مینویس طعامی که
 برای تصدق فقرا از آن می خورد تا ثواب آن بایشان رسد بجز فقرا را و انبوه تصدق فقر را
 می باشد و بدیه انیضا را و آنچه نیست حیانت سلیر طایف کند که باشد خواه غنی خواه
 فقیر حاجت و در اعراض کن بیان خود در بار ما متعارف است عام باشد فقر و انیضا را اگر
 فقر و محتاجان خوردند ثواب خود را بدو و آنچه غیر فقر خوردند نیز موجب ثواب نخواهد
 اگر آنچه طعام را بخورند که بقوتی از آن طعام در بدن او حاصل گردد و شتم بر مردم کند انتهی
 و آنچه در بعضی روایات آمده که روح میت بخانه خود در بعضی شبیهها مثل شب جمعه و شب بخت
 و شب عرفه و غیره می آید این روایات در کتب صحاح مستهضت و تواتر نیستند و صحیح می نوبد
 مستحکم الاستدلال باشد از درجه اعتبار ساقط است اگر چه بعضی آن را و کتب خود نقل کرده
 بالا بمقتضی که شتم و حالام مجمل باید دانست که روایات صحیح و صحاح مستهضت
 و صحاح مستهضت صحیح و احادیث قاری در مرعاة و حتی صحیح بخاری و صحیح مسلم می نویسد
 و آن فیها انما یجوز فی حدیث صحیح و حدیث حسن و حدیث ضعیف و حدیث مرسل و حدیث
 فی حدیث بالقبول و حدیث بخبر و حدیث مرسل و حدیث ضعیف و حدیث مرسل و حدیث مرسل و حدیث مرسل

[illegible]

به بنیدک شیخ الاسلام و دین روایت صحیح کلام نکرده و در اشعار آنی تضعیف نموده بعد از آن
 میگوید جلال الدین سیوطی و شرح الصمد را حدیث شیعی و در اکثری ازین اوقات آورده
 اگر چه اکثری خالی از ضعف نیستند آتی به بنیدک که انچه بحج و دعوی نموده که شیخ الاسلام این
 روایت را تضعیف نموده علی الاطلاق صحیح نیست چندی نویسد که اکثری خالی از ضعف نیستند
 و این نوشته که در تضعیف اند و مرقاة ازین مقام این وقت معجوب نیست فاما بطرقت و از ظهور
 خطای محیی نقل منظره انیکه علی قاری در مرقاة فی شرح کتاب شرح الصمد و در مرقاة
 بحسب بی تطبیق قایل بقباحت و در مرقاة در شرح حدیث ان الله حرم علی الارض حساب
 الاطهار بعد از آنکه گفته که تمام انوات میثوند سلام و کلام را و عرض کرده میثوند بر اینها اعمال
 اقارب می نویسد و هذه المسائل كلها اذكرها بالسيوطي في شرح الصمد و في احوال الصبور بالانبا
 المعجزة و الاثار الصريحه شیخ عبدالحی علی الرحمه این روایت را در جامع البرکات به بیان غریب
 آورده چنانچه میگوید که در بعضی از آیات تفسیریه آمده است که روح میث می آید خانه خود را
 بنسب جمیع پس نظر میکنید که تصدیق میکند از وی یا فی انهی شیخ عبدالحی در مقدمه ترجمه مشکوٰۃ
 حدیث صحیح را منقسم بغریب و غریب متفیض نموده میگوید که غایت منافاة باصحت ندارد و حدیث
 غریب صحیح می تواند بود و در اربعین بحجاب چهل می نویسد و مذکور که برای غیر خدا و شیری نه
 و طعام آوردن نزد قبر بطریق مذر یا بطریق تقرب نیز جایز نیست بلکه بدعت و مکروه تحریمی است
 و غایت کفار است نسبت به بتان قال فی الدر المختار و اعلم ان التذ الذی نفع لاسوت
 و ما یؤخذ من الداه و الشمع و الزيت و نحوها الی ضرایح الاولیاء الکرام تقریر
 انهم نفیوا بالاجماع باطل و حرام ما لم یقصد و اصر فیها فقراء الا نام و قد ابلی
 الناس به لانت لایما فی هذه الدیاسر و قد ضبط العلامة قاسم فی شرح

در سر التجار و لذا قال الامام محمد لو كان العوام عبداً الى لا غنتهم بل لا ولا
 و ذلك بانهم لا يعقلون فاكل كل به يعظم من انتهى و در كشف الغطاء آمده ندری که
 میکند آن را عوام پس می آید یکی بعضی از فقو و صلی را و میگوید ای سید ما اگر قضا کنی حاجت مرا
 پس برای تو این قدر از نذر و یا طعام است و بر بحر الرایق گفته که این نذر باطل است با جماع زیرا که
 آن نذر مخلوق است و آن جایز نیست انتهى و فی الحدیث لا وفاء لنذر فی معصیة الله ذروا
 ابوداود و کذا فی مشکوٰه بحیث نقل کلام کشف الغطاء بر جوی اکتفا ننموده باقی را که طعام
 مخالف مخرج بود ترک کرده کلام این است بلکه گوید خداوند نذر کردیم برای تو که اگر قضا کنی حاجت
 مرا بخور اینم فقرا را طعام بر در این سید مقرب مرحوم و کم نویسنید رستیکه این نذر جایز است
 مصرف نذر فقر اند و آن یا قنشد و جایز نیست که صرف کرده شود آن طعام را برای تو کاران باشد
 و لکن نذر کند و معین کرده اند از زمانی با مکانی یا چیزی که بمصدق کند بروی پس این تعیین لغو
 و غیر معتبر است نذر ابو ذریفه و ابو یوسف و جهمی الله و معتبر است نذر محمد و نیز در خبر تفصیل
 که اگر در آن تعیین فضلی است که در دیگری نیست معین کرده و الا فلا چنانچه اگر مثلاً نماز را
 در مسجد حرام نذر کند زو شیخین او میشود نماز و در غیر آن نیز میشود نذر محمد مگر نماز را
 مسجد از برای تعیین نذر و غیر نماز او نمیشود و در غیر وی در صورت ابرای اعتبار فضل
 مسجدی و مسجد حرام افضل است از ساجد دیگر و اگر تعیین کند مسجد مدینه نذر وی تعیین
 میشود یکی از آن دو مسجد حرام و مسجد مدینه اگر تعیین کند مسجد قضی تعیین میشود یکی از
 مسجد و اگر تعیین بکند ما را می این مساجد را تعیین نمیشود نذر وی چنانچه نذر مسجد
 نماز که از هر جا که خواهد و فاش شود نذر محمد تعیین کرده استی قوله فی الحدیث لا وفاء لنذر فی
 معصیة الله رواه ابوداود و کذا فی مشکوٰه نقل کردن خبر و کلام و حذف نمودن حدیث

عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال قال نذير
 علي عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم أن يخرجوا إلى الجاهلية قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجتنبوا فقال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم هل كان فيه وثن من أوثان الجاهلية يعبد قالوا لا قال فهل
 كان فيها عيد من أعيادهم قالوا لا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 أوف بندرك فإنه لا وفاء لنذر في معصية الله ولا في ماله عليك ابن
 آدم رواه أبو داود وحده يتيقرون بعد از آنست زیادة بسطل تحركات بخوبی از
 ذکر نمودن امکان نداشت و آن اینست عن عمر و ابن شعیب عن ابیه عن جده
 ان امرأة قالت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اني نذرت ان لا
 اكل من اكلت قال اوف بندرك رواه أبو داود و در نادران قال
 ان اكلهم مكان كذا وكذا مكان يندخ فيه اهل الجاهلية فقال هل كان
 بذلك المكان وثن من أوثان الجاهلية يعبد قالت لا قال هل كان فيه
 من أعيادهم قالت لا قال اوف بندرك و در قاضی و در ذیل حدیث اول سکون یقال
 الطبیعی و فیہ ان من نذر ان یفعل فی مکان او یصدق علی بلد لوفیه الوفاء
 به فانه لا وفاء بالنذر فی معصیة الله و در قاضی و در باب الایمان و الذکر و سب
 قال بعضهم اجمع المسلمون علی صحته النذر و وجوب الوفاء به اذا كان للند
 طاعة فان نذر معصیة او مباحا كان غول السوق لم یفقد نذره و لا
 کفارته بل یجب ان یفعل و نذر عتق العبد او نذر ان یتزوج او نذر ان یتزوج
 لا نذر فی معصیة و کفارته کفار و یان رواه احمد و ابی داود و ابن ماجه و ترمذی

والنسائي عن عمران بن الحصين ورواه يحيى بن عمار عن ابن عباس رضي الله عنه
 نبيا النبي صلى الله عليه وسلم يخطب اذا هو برجل قائم فقال عنه
 فقالوا ابن اسرائيل نذر ان تقوم ولا يفعد ولا يستظل ولا يتكلم ويصوم فما
 النبي صلى الله عليه وسلم صرورة فليكلم وليقعد وليستظل وليصوم صومه
 من نوب فقال القاضي امره صلى الله عليه وسلم ان يرفع يده باليوم والليل
 فيما عدا يدل على ان الله لا يجمع الا فيما فيه قرينة قلت لا ولا ربه
 وقد تقدم ما يدل على ثبوت عموم النذر قال وملافة فيه فندرك ان
 عبرة به قال ابن عمر وغيره من الصحابة وهو مذهب مالك والشافعي
 ومثل ان كان النذر مبرها فليحجب لا يتيان به لما روي ان امرأة قالت
 يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اني نذرت ان اضرب على راسي باليد
 قال نعم بنذر اني وان كان مني ما يجب كفارة اليمين لما روت عائشة انه
 قال صلى الله عليه وسلم ان نذرت في معصية الله وكفارتها كفارة اليمين
 لما روي عنه عقبه انه قال كفارة النذر كفارة اليمين والنجاب عن
 اليمين انه ما قصدت به الا ان تطهر الفرج فقدم الرسول صلى الله عليه
 وسلم والمسرة بنحو الله لا يمينين وكانت فيه مسأة الكفار والمناقضين
 القوم بالكفرات مع ان الغالب في امثال هذه الامور ان يراد به الاذن
 في الجواب وعن الثاني انه حديث ضعيف لم يثبت عند السلف قلت
 قلت في حديثه قال في حديثه ان الله لا يجمع الا فيما فيه قرينة
 قلت في حديثه ان الله لا يجمع الا فيما فيه قرينة قلت في حديثه ان الله لا يجمع الا فيما فيه قرينة

باتفاق رواه مسلم و در حدیث دیگر آمده است که کسی که نذر کند و نام نذر و چیزی را نگوید و گویند
 همین است و کسی که نذر کند و در معصیت بگزارد و او نگذارد همین است و کسی که نذر کند چیزی را
 و ارد و فاکند آن را از بهت اسکان و قار و دوا بوداده و این مابعد و در حدیث این مباح است
 که روزی آنحضرت خطبه میخواند و اصحاب نشستند و بودند و وی استاده بود و پرسید که این چیست
 کیست و چه نام دارد و چه حال دارد و گفتند نام او ابوالتراب است و وی در دیت از بنی عادی بنو
 از بطون قریش و وی مذکر کرده است که استاده باشند و نشیند و بسایه بنای بنوید و غنیمت
 و روزی که و بار داشت پس گفت آنحضرت بگویند او را که سخن بگوید بسایه بنای و نشیند
 کند و زده خود را پس امر بوفای نذر نمودند و در غیر آن دلالت دارد بر صحت نذر در مقامات
 و غیر آن و در هر مالک و شافعیه همین است و جمعی از صحابه هم برین اند و نزد خلیفه و جعفر و دیگران
 علما مذکور اگر مباح باشد واجب است وفای آن و تفسیر رد آن نذر را با بیحاجت است اگر
 گفته شود پس چرا امر کرد آنحضرت تبرک نمود و ترک استظلال و ترک نگاه داشتن آنها مباح
 باشد و جانشین که الزام و استدامت آنها و اجتناب از احداث آنها مطلقا حرام است کذا
 انبی و در ترجمت کوه شریف هم مباحی که ذکر کردیم موجود است بخوف تطویل ذکر نکردیم پس
 ذکر کردن جز نام آن کتاب و نقل کردن حدیث بی بیان معنی با و زو محدثین و فقها و محل
 کرده گفن بر و عاوی اختراعی کار و نیدار نیست **سوال** چهل و نهم نذر کردن باینطور که اگر
 حاجت مرا خدا تعالی برآورد بخیر از فلان ولی اینقدر از نقد و حبس یا طعام آنچه برساند یا نام
 او شان سپیل کنم چه حکم دارد **جواب** نذر کردن باینطور که اگر حاجت من خدا تعالی
 برآورد بخیر از فلان ولی از نقد یا حبس یا طعام آنچه برسانم درست نیست زیرا که نذر کردن حاجت را
 چه نذر است اگر چه تحقق شود نذر لازم نمی شود و الا لازم میشود یکی آنکه چیزی که بر خود نذر

شرعا از نفس او واجب باشد از همین جهت اگر کسی بجز در کند بیعتی در زمین نذر لازم نمی شود
 زیرا که از تنبیل آن شهادت واجب نیست و هم آنکه چنانچه در این قسم عبادت مقصود باشد وسیله
 برآوردن دیگر چنانچه و غیره که نذر این هم لازم میشود و میوم آنکه فی الحال یا مالی الحال آن چنان
 برآوردن واجب باشد چنانچه عاری از هیچگاه چهارم آنکه نذر در فی نفسانه باشد اگر گناه خواهد بود
 اصلا و فاعل کردن برآوردن نخواهد بود چنانکه در قضاوی عالمگیری مرقوم است الاصل ان
 الذکر لا یصح الا بشرط واحد هـ ان یکون الواجب من خصه بشرعا و لذات
 الوجه الذکر در جملة الذکر الثانی ان یکون مقصود الا وسیلة فایصح الذکر
 بالوضوء و سجدة التلاوة و الثالث ان لا یکون واجبا فی الحال و فی تمام
 الحال لذالیم یصح بصلوة الطهر و غیره من الفروضات و الرابع ان لا یکون
 معصية یا عقبا لنفسه اعمی چون این عبادت معلوم شد که نذر کردن چنانچه
 ضرورت است پس در سوال مرقوم است که در روزگاره فلان ولی ایقدر طعام برسانم رسانیدن
 طعام بجای عبادت نیست پس ندیصح نخواهد شد عالمگیری از ای مقام انیوقت موجودیت که
 دریافت نموده آید و بکثرت بطریقهای غیب در نقل احوال و اسامی و جمع از جامع البرکات
 و شرح مشکوٰۃ ملا علی قاری سابق گذشت ملاخط باید کرد و اگر انیطور گفت که حاجت من اگر
 خدا تعالی برآورد ایقدر طعام بفقره حادمان فلان ولی بخورم پس ندیصح خواهد شد
 و وفای او لازم لیکن بتبعی کردن فقره حادمان فلان و وفای نذر لازم نیست برقریر
 که خواهد داد او نخواهد شد در زمان نذر خلاقی که نیست از کشف الغطا گذشت و در وسیله
 التماس از غمانی نقل نموده است که انیوقت فی الحال و انیوقت فی المستقبل و انیوقت
 و انیوقت علیه و فی غیر ذلک علی بیان من الذکر من غیر انیوقت

فتح القدیر فی غیره ان النعین لعنده التبحرین مطلقا معتبرا عند محمد و عبد
 قولک ان فی العید فصل فی عباده والا کما اذا نذر الصلوة فی المسجد الحرام و لا
 عندهما یأذی بالصلوة فی غیره بخلاف الخیر لانه آراء النعین عندہ و غیر
 الاعتبار الفضل حتی اذا کان النذر و دلما فی به منسأ و بین جائز و غیر
 ملا و لاین این نذر معلق است مطلق نیست و عدم تخصیص نذر مطلق است و در بعضی
 در و الخیر می نویسد لو نذر لفقراء مکة جاذب صرفه الی فقراء غیره لمانعہ فی
 کتاب الصوم ان النذر العید المعلق لا یخص شیء و ہم و ایجاب می نویسد لو نذر
 ان تصدق بיום ما مکنته یوما الذی هم علی فلان فخالف جائز بخلاف النذر المعلق
 و اگر ایستور بگوید که اگر حاجت من برآید برای فلان ولی یا نام فلان ولی انقدر طعام یا انقدر
 است پس ایستور بگوید که اگر حاجت من برآید برای فلان ولی یا نام فلان ولی انقدر طعام یا انقدر
 تقوم بیکر و و انبر بیکر بستم سال را اگر بگوید یا انبر بیکر بستم سال را اگر بگوید یا انبر بیکر بستم
 و النذر الذی یفع من الذل العوام بان یأتی الی قبر بعض الصالحاء و یرفع من
 تأیلا یا سیدی فلان ان قصبت حاجتی فلان افاک منی من الذهب
 مثلا کذا یا اخل فتم لو قال الله انی نذرت لک ان ثقت صریحی و الخیر
 ذلک ان اطمع الفقراء الذین بباب السیدة نفسه و نحوه او اشتک
 حصیر المسجد ها و نریا لو فوجها و در اهرم لمن لقوم فتعایر بها کما یکن
 فیه دفع فقراء و النذر لله تعالی و ذکر الشیخ انما هو محل تصرف النذر
 المستغنی عن غیر ذلک و لا یجوز فی غیره الا الی الفقراء و الی ذی عیال
 و الخیر فی الشیخ ان الذی یکن واحد من الفقراء و ان اعرفت هذا فاعلم

يوشح من الله راحته ويغفرها وينقل إلى صراط الأولياء تقر بالبينهم فخر بلاجماع
 ما لم يقصد قصرها إلى الفقراء الأحياء فقولا واحد أو قد أتت إلى الناس بركات
 وفي البحر الرائق وأما النذر الذي يندرج أكثر العوام على ما هو مشاهد كان
 يكون لأنسان غايبك مريض أو له حاجة ضرورية فيسأل في بعض مراد
 العلماء فيعمل بستره على راسه ويقول يا سيدي فلان ابن ردت
 غايبي أو شفيت مريضتي أو قضيت حاجتي فلك من الذهب كذا ومن
 الفضة ومن الطعاه كذا ومن الماء كذا ومن الشمع كذا ومن الزيت كذا
 فهذا النذر باطل بلاجماع بوجوه منها أنه نذر للمخلوق والنذر لا يجوز
 للمخلوق لأنه عبادة والعبادة لا يكون للمخلوق ومنها أن النذر دونه مستحيل
 ومنها أن الناذر إن لم يكن أن لم يمتنع في الأمور دون الله ولا عبادة
 بذلك كفر بالله لأن يقال الله في نذرتك إن شئت مرفعي أو
 ردت غايبي إن أحجم الفقراء الذين يباب السيدة نفيسة أو الفقراء الذين
 يباب الإمام الشافعي أو الإمام أبي الليث أو أشتري حصيدا للساجدة
 أو زينبا لمؤفودها أو دمرهم لمن يقوم بشعائرها إلى غير ذلك مما يكون المفعول
 فيه الفقراء والنذر لله تعالى وذكر الشيخ إنما هو إتيان محل صرف النذر
 المستحقة أو القائمين بمسجدة أو رياطة أو جامعة فهو نذر جيد الاعتبار
 أو صرف النذر الفقراء وقد وجد المصنف لا يجوز أن يصرف ذلك بغير قصد
 ولا تشريف نسب لأنه لا جمل له الأخذ ما لم يكن قصداً لجماعة الذي
 نسب له نسب ما لم يكن فقراً ولا أن يعلم لعله ما لم يكن فقيراً ولا ثبت

مسئله اول آنکه نظر مذکور که اینجا مستعمل میشود نه بر معنی شرعی است چه عرفی است
 که آنچه پیش ازین بیان می نمود و نیاز میگوید تفسیری نه شرعی قسمی از آن کاهی میباشد
 و معلوم آن تداین است که اگر تحقیق محض رای او لیا حرام است که واروده است لکن
 غیر الله و نیز قضای حاجت با استقلال از کسی نه است و او را مالک نفع و ضرر خود و اعتقاد
 کردن نوعی از شرک است و اگر بصورت است و واقع بر یکی از سه وجه مباحث وجه اول
 که فاعل برای خدا یا تعالی است و ایشان معصوم محض اند گویا میگوید الهی این مراد
 من حاصل شود نه در تو بزار خدام الصالح رسا نم دویم اگر ایشان را شیعی سازد گویا
 میگوید یا حضرت در جناب الهی برای این مشکل و عاید کنید اگر این مراد حاصل شود از طرف
 تو در جناب الهی برای این مشکل اینقدر طعام یا قدر سام تا ثواب این عاید بشما شود و
 این معنی جواز دارد چه از جناب نبوت صلی الله علیه و سلم حضرت امیر المومنین علی مرتضی
 رضی الله عنه را وصیت فرمودند که تا زنده باشی از طرف من قربانی کرده باشی و سعه
 بن عباده را فرمود و جاهلی بنا کن و بگو بده لام مسجد سیوم آنکه آن بزرگ را در جناب الهی
 وسیله سازد گویا میگوید الهی برکت فلان بزرگ و بختی عنایات و مهربانی خود بر او کرده
 خود در زندگی و در ضاجوی تو گذرانیده اگر مشکل من آسان کنی اینقدر ثواب برای تو بدهم
 و ثواب آن نخواهد بود آن بزرگ سازم تا از بر و احسان بآن بزرگ خوشنود شود و این
 هم است که مذکور شد بنفیس است که لایسان آن بجهل ثواب ناقص من نشاء مسئله دوم آنکه
 و آنون بنا او لیا بر که ام یکی از صفو و انور مت زمین در پیشه شغلی و معصوم خدام و خدمت
 انصاف و سزا تمام مجلس مقرر کند حکم این وقت اگر وقتی است برای هر طرف مذکور و بزرگ
 اصل آن مجلس از تصرف اهل استحقاق و سزاواران است و ثواب یا ثبات آن بجهل و وقت

حقیقی است زیرا که آنچه اصل نبوده است ملک قبل از آن را می واقف بود بلکه شکی نیست
 در صورتی که احکام پس از تقدیر فقدان مصارف با حق بواقف شود و یا به پست المال و دیگر اموال
 و حکام غده و نقد برای چنین مصارف معین میکنند و زمینداران از آنچه الله می برانند و در آن
 رسولی میخواهند برای چنین امور و بجزایات ایشان میفرسند و در نصیب شخصی که بر او میرسانند
 است برای صرف کردن در آن مصارف و آن مال یا صدقه خواهد بود یا ثابت بر ملک و آب
 تا زمان صرف کردن و مصارف آن همان مصارف وقف است پس برای این کار موقوفی
 وقف لازم است و آن تولی را امانت و کفایت واجب و نصیب این متولی یا نظیر است
 که در این پیش خود شخصی یا صدیقی که در حق او باشد و یا نصیب با اتفاق اهل محل و عقد است
 نیز در خلفای میت و اقرار قبیل او باشد مانند آنچه در حدیث شریف آمده است
 فی شرف و احوال و یا آنکه لایق این امر بخیرگی در آن خانه از خانه و خواه بهر صورت صدیقی
 فرزند و نواز و تفاوت منوی پس مردم بالفور و با و بصری نمایند و کار در دست ایشان
 و خواه نصیب و توجیه حکم سلطان باشد در صورت اول آن شخص را صاحب سجاده و توفیق
 و در صورت دوم آن شخص خواهد بود و قسم دیگر آنکه حاکم باز میباید در صلح و برابری و حاکمیت
 و در این پیش و نوی در نمای او یکی علی التین و بدو یا بطریق سالیانه و فوطه تمام آن
 همین و مقرر سازد و این قسم نیز جایز است بنا بر حمل بر آنکه جناب علی اله علیه السلام
 در آن و علم نزد ایشان و در آن خدیجه رضی الله عنها میفرستاد و این هر چه میحضرت
 و در آن دست که میت و در آنجا آمده است و توانی و عبادی میت بلکه و احسان و احسان
 و در آن پیش و در آن علم است و آنکه هر قسم آنکه بدو و آنکه میحضرت و در آنجا
 و در آن پیش و در آن علم است و آنکه هر قسم آنکه بدو و آنکه میحضرت و در آنجا

اودران شهر کتی میت و اراضی از تقسیم حکم سایر اراضی دارند از خطای سلطان اگر
و این تعلیک رقبه کرده است حکم فرایض در ورثه انبشخص جاری خواهد شد و لکن کرده است
پس اگر قانون تقسیم معین کرده حکم عواری است بر آن عمل نمایند و اگر معین نموده و موافق
تقسیم آن معین نموده بر آن نیز عمل باید کرد و یا موافق فرایض باید کرد تا مطابق تقسیم خواهد بود
باشد مادامیکه صاحب عطا شرح مکرده و یا تخویر از خود ننموده این حکم جاری نمیتواند باشد و اولا
قسم سابق مندرج خواهد گشت قسم سوم آنکه مردم بفرات اولیا پیروی بخانه میروند و تعیین کسی
منظور ندارند موافق اراده ایشان خواهد یکی از متوسلان ایشان بگیرد خواه بر تقسیم کنند
خواه اجنبی بگیرد حکم این قسم آنکه از قبیل تحلیل و باحت است مانند آنکه خم آب بر سر راه بر چینی
خواهد نوشت و یا خوشه خرماد سجده می آفریند هر که خواهد بخورد قسم دیگر آنکه کسی بطریق دیگر
در سده اول گذشت چیزی بنام خدام فرار مقرر نموده وقت ادا بخارساند و دیگر آنچه
در غلّه اندازد چنانکه خدام فرار برای تقسیم جمع میسازند حکم این قسم آنکه در اصل ملک شخصی
میت هر که از ایشان خواهد تصرف نماید لیکن چون جمعی متوقع این قسم قوت گرفته اند و در
خدمت خراسانی الاقدام اند و کاتم را نسبت نجات و حق تلفی میکنند و اسفای این
فیما بین ایشان موجب ممانعت و محاصمت میگردد پس برای رعایت عدالت و برای رفع
مهمت و خصوصیت و تقسیم قانونی مصطلح می بخند در بصورت از روی شرح حکمی معین
بلکه محمول بر شرکت و جوه و شرکت نقل است بر نوعیکه قرار دهند معتبر و معمول خواهد بود و این
تقسیم از قبیل قسمت تعایم است و از قبیل قسمت مواریث و اگر درین باب شبهه و امیکه
که این از قبیل مباحث میگرد باید فهمید که مباحث از قبیل مخطورات عقلی و متناهیات
بنوعیکه مخالف ادله قطعه باشد و فضای قاضی باین روشود بلکه صاحبین و امام شافعی

دیگر و از آن مال او سازند و الا صیانه مال الشری تملکت او ای این افعال ازین دست
 نمایند و بعد از آن اوجه مذکور و تقسیم فمایند قسم کنند و الله اعلم و چون وقت تحریر این بیان
 قوی مولوی عبدالحی و غیره درباره ایصال ثواب احیایا متوفی دیگر دستها عرض و
 طویل نظر آمده و بعد از آن همه لغو و بطل نمیدانم بر آن هم ضروری نموده و استقامی اول نیست
 چه میفرمایند علای دین اسلام و مفتیان شرع سید الانام حیدر علی الدوا صیاب الصلوات السلام
 از این سنت جماعت کرام اندرینصوت که کسی مسلمان ثواب اعمال خود از قسم کند یا روزه
 یا ختم طام الله تمام یا از قسم صد و خواه نقد یا طعام خواه لباس و غیره از نفس حج یا عمره
 یا طواف و غیر ذلک از قسم نقل مسلمانیت بخند پس آن ثواب برای هر سید یا پسر و پسر و
 جواب اول باید دانست که در ثواب و عقاب بر خلوص و عدم خلوص نیست است اگر آن
 کار را محض برای تقرب و رضا جوئی حضرت حق نمود ثواب بر آن مترتب خواهد بود و الا بی و حکم
 دنیا دار العمل است و از ثواب و العقاب نیست ثواب و عقاب و جزا و نزار عمل نیک و بد را
 شدت و دینا بخیر عمل بیج نیست در دارالآخر بعد از آن اعمال نیک و بد که پذیرند خواهد بود و
 خواهد شد که خوشنایاب است بر بسیاریا یا مغلوب از آن یا بر آن بعد از آن بگویم الله اعلم
 او تعالی ثواب خواهد شد یا بعد از او تعالی عقاب پس جواب آنکه پس بالکتاب و عقاب بودن در
 روز جزا خواهد شد چنانچه از آیات و احادیثه پیش از معلوم میشود و هر کسی میباید رسوم و خیرات
 کسی یک چیز یا دیگری بجا آرد همیشه و در زبان فقهیه از عقود و شریعت است چنانچه هر چه و آن را
 و همین و غیر ذلک و هر یکی از این عقود و شریعت تعریفیات و آثار آن و شروط است که در این آیه است
 و بعد پس تعریف هر یک و کتب فقه این است که در التمهید و کتابها که در این باب و غیره
 از ملوک کسی که در این عین رافعی المال بغیر حق و در این باب و تعریفی و غیره

و این سؤال از طرف سئوالب که در وقت طریقه بودن است آنچه بر سئوالب مقبوض و مقسوم کردن
قوله و گفته اند این باب و القبول که در وقت طریقه بودن است آنچه بر سئوالب مقبوض و مقسوم کردن
مقسوم ما معین و صحیح با عجب و قبول و قبض فی المجلس بلا اجزاء الی اذین
کذا فی البرهان و غیره پس از بخشیدن ثواب اگر بخشیدنش در دنیا است پس ثواب ستیق
حاصل بودن حکم تقدیر او را نیز که در ثواب یقیناً بر خلوص نیت است و آن اکثر مقبوض و اکثر شرط
خلوص و بعد غالب آمدن حسن پسینه ثواب یقینی حاصل شد پس در دنیا کجاست بلکه در آخرت
حکم تقدیر نماید که در دنیا بر ثواب و عقاب نیست و اگر بالفرض در دنیا حاصل شد پس بر کس شرط
بسته مقبوض و قبول کند و در دنیا کجا تا قبول کند و قبض فی المجلس در اینجا نماند و بدو شش تحقیق
پس نمی شود حکم تقدیر تا پیش بخشیدن ثواب در دنیا هر کسی را هیچ معنی ندارد و هیچ ثواب
نه کسی مالک است و نه کسی را مالک آن کردن میتواند و اگر او از بخشیدن ثواب بخشیدن
آن در آخرت است یعنی وقتیکه در آخرت مالک ثواب خواهد شد بگیری خواهد داد پس این
باشد بلکه وعده پسندید که تحلیک من فی الحال در تعریف همه داخل است و آن وعده
پس آینه است پس هرگاه که ایدار وعده در آخرت بنده خواهد آمد ثواب هم بدیگری خواهد رسید پس
برین تقدیر خلاصه سوال چیست که وعده ثواب دادن و بخشیدن که در آخرت خواهد بود بکسی نمودن
و دنیا درست است یا نه پس جواب همین است که غرض است اگر خواهد کند و اگر نخواهد کند لیکن تفسیر
این وعده با خصوص پنج حاجتی نیست و الاش همچو دیگر وعده است و اگر مراد از بخشیدن ثواب دیگر
آنست پس مندرج است الی است که جوابش نوشته شود با بجمیعین وضع ثواب برده رسیدن
خلی و ثواب پس معنی ندارد و عجب است که با وجود این تحریر خود را در نزد متعلمین و در غیبه دانند
و خواهی خواهی در زمره اهل سنت ظاهر میکند و در صورت جواب این چندین کتب معتبر حکم صحت اهل

و فحاشا لک ان معتزله موجودند و توجیهها بیکدیگر ننموده تفصیل کلام محل معتزله است که باینسید و شاید
که مجرب در جای بعضی تفصیل هم کلام معتزله دیده باشد اصل مذنب معتزله همین است که ایشان
اگر ثواب اعمال خود کرده اند دیگری را نیز رسد با و مطلقا از هر قسم که باشند و زوال سنت نیست
سنت را و نفع میکند و او را پس رسیدن ثواب اعمال بدو ان صاحب عمل مذنب اهل سنت است
که در آن تفصیلی رفقه باشد یعنی نزد بعضی ثواب همه اعمال خیر علی الاطلاق و نزد بعضی اقسام
اعمال و درین بر دو قسم راجع و غالب و شایع مذنب اول حتی که مذنب اهل سنت نام ندارد
شده و اختلاف جزئی از پایا اعتبار ساقط نموده است مگر مجرب مذنب معتزله اختیار نموده و را
انکار نموده صاحب مسائل که از ذل بر بیان خوان مذنب جدید مجرب است در جواب سوال
است و چشم می نویسد قوی و معنی به مذنب خفیه همین است که ثواب هر دو اعمال بدنی و مالی
باشد و میرسد چنانچه در هدایه و فتاوی عالمگیری و بحر الرائق و نهج الفایق و ریلعی و عینی و دیگر کتب
معتبره شان مرقوم است و عبارت الریلعی هکذا لا یصل فی هذه السبب ان لا یصل
ان یحصل ثواب عمل له بخیرة عند اهل السنة و الجماعة صلوة کان او صوما
او حج او صدقة او قرة العرا و لا ذکار الی غیر ذلک من جمیع انواع البر و یصل
ذلک الی المیت و ینفعه و قال للمعتزله لیس ذلک ولا یصل الیه و لا ینفعه
فقوله تعالی و ان لیس الانسان الا ما سعى و ان سعیه سوف یری و کان
الشراب هو الجنة و لیس فی قدرة العبد ان یجعلها لنفسه فضلا عن غیره
و قال مالک و الشافعی جویز ذلک فی الصدقة و العبادة المالیة و الحج و
الجور فی غیرها و لما روی ان رجلا سأل النبی صلی الله علیه و سلم
فقال کان لی ابوان ابرهما حال حیوتهما فلیف ابرهما بعد موتهما فقال

عليه الصلوة والسلام ان من البر بعد الإيمان أن تصلي لهما في صلواتك وان
تصوم لهما في صوماتك واداء الدار فاعلم وطبراني في هذا الحديث راوي ترمذ
وعن علي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من مر على القبر
وقرأ قل هو الله أحد عشر مرات ثم وهب من اجرها لاهلها اعطى من الاجر
بعد ذلك مائة ذوات الدار فطوى وختمه رضى الله عنه قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم من دخل المقبرة فقرأ سورة ليس خفف عنهم ثوابه
وكان له بعد من فيها حسنة وعن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم فقال يا رسول الله انما تصدق عن موتانا ونج عنهم
وذهب عنهم فقال يا رسول الله انهم ليصل اليهم ويقرحون به كما يقرح
احدكم بالطبق اذا اهدى اليه دواة ابو حفص الكبير وعن معقل بن بسادة
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرءوا على موتاكم سورة ليس
ذوات ابوداود وعنه عليه الصلوة والسلام انه فتح بكشين ابدا فيهما
عن نفسه ولا يخرج من ماء متفق عليه اي جعل ثوابه لاهله وهذا فعل منه
صلى الله عليه وسلم ان الانسان ينفعه عمل غيره والاقتداء به وهو
يتمسك بالعمرة الوثقى وروى عن ابى هريرة قال بعثت الرجل وبيع ولد في
له درجة فيقول ما هذا يا رب فيقول سبحانه وتعالى استغفرك ذلك ولهذا
قال الله تعالى واستغفر لذنوبك وللمؤمنين والمؤمنات وما امر لنا الله به
من الدعاء للمؤمنين والاستغفار لهم وما ذكره في كتابه العزيز من استغفار
الملائكة لهم حجة عليهم لان كل ذلك عمل العباد فما فعل الله تعالى وان ليس

انسان الا ما سعى فقد قال انسياس وهو الذي تسمى به الدنيا
 تعالى والذين امنوا واتبعناهم ذرية انهم الاية وفيها اية عظيمة انهم من
 ابراهيم عليهم السلام لانه وقع حكاية سباني قيل المراد بالانسان الكافر وانما
 قوله ما سعى انما وقيل ليس له من طريق العدل وله من طريق الفصل قيل انه
 في الانسان معنى على قوله تعالى فان ايمانهم فلما اى فعلها وكهولته تعالى
 فاهم الثنية وقيل ليس الا سعيه ولكن سعيه قد يكون مباشرا بسببه
 بتكيد الاخوات ولتحصيل الايمان حتى صار متمنعه بشفاعته الشافعين ما
 قوله عليه السلام اذ مات ابن ادم قطع عمله الا من ثلث فلا يدل على
 انقطاع عمل غيره والكافر فيه وليس فيه شيء مما يتبعه عقلا لانه ليس فيه
 الا جعل ماله الاجر بغيره والله تعالى هو الموصل اليه وهو فادر عليه ولا
 يخص ذلك بعمل دون عمل انتهى عبادة الرب بغيره وعبادة العالم كبرية هكذا
 لا يصل في هذا الباب ان الانسان له ان يجعل ثواب عمله بغيره صلوات
 كان او صوما او صدقة او غيرها كالخ وقرعة القل والادكا وزيارة قبور
 الانبياء عليهم السلام والشهداء والصالحين وتكفين الموتى وجميع انواع
 الذبكات في غاية السرحى منخرج الهداية انتهى تاثيرها الزمات سائل نقل مؤيد
 انذير كرت نقل ميكيم برادى نوب الاصل في هذا ان الانسان له ان يجعل ثواب
 عمله بغيره صلوات او صوما او صدقة او غيرها عند اهل السنة والجماعة
 لا ادوى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه خفي بكثرة المسلمين ايمدها
 عن الله والشرع ايمته من اوقية حوت في الله تعالى وشهد له بالمال

جعل قضية كعدي الشاين كمنه ربح كذا ربحه في حصول
 ثواب القرة لليت في غير السند والاشارة على الوجهين وبخلاف اما منا
 الشافعي ودرر ما هو بدينه يرب و قال كثير من الشافعية يحصل ربح
 الصدور يرب و اما القرة على القبر فيم بغيره فيها احوالنا و فيه قال الزبيدي
 سالت الشافعي عن القرة عند القبر فقال لا بأس به فقال النجاشي في شرح
 التهذيب يستحب لزائر القبور ان يخرج ما ينس من القرب ويدعو له و يشهد
 عليه الشافعي واقفوا لاصحاب زاد في موضع اخر في هذا القرن على القبر كان
 افضل و ربح الرقيق يرب و اما قوله عليه السلام لا يصوم بعد ايام من
 لا يصلي احد عن احد فهو في حق المرحوم عن التوبة لا في حق الثواب فانه من
 صيام او يصلي او يصدق و جعل ثوابه لغنيه من الاموات والاحياء سواء
 و يصل ثوابها اليهم عند اهل السنة والجماعة كذا في البدائع و بهذا يعلم انه
 لا يفرق بين ان يكون المرحول له ميتا او حيا و الطائفة لا فرق بين ان ينجي
 ينجي عند الفعل الغير او ينجاه نفسه ثم بعد ذلك يجعل ثوابه لغيره كاصلا
 كلامهم انه لا فرق بين الفرض والنفل فاذا حصل في فريضة و جعل ثوابه لغيره
 يصح ولكن لا يصح الفرق في ثمنه لان ثمنه من الثواب لا يستلزم عدم ثمنه
 من ثمنه و لا ينجي يرب و اعلم ان الاصل في الباب ان ثوابه ان لا يحصل
 ثوابه لغيره عند اهل السنة من الماتوة والصوم والجمع والصدقة و
 انما يرب في غير ذلك و هو ما خرج البريقي في كتابه الى الميت و يرب و قاله
 لا يرب لغيره من ثوابه لقوله تعالى و ان ليس لكم ثواب انتم

و لکن الثواب هو الجنة و ليس في الجنة احد ان يجعلها لنفسه فضلا عن غيره
 قلنا في الجواب عن الآية اولها قوله عليه السلام اعلیٰ من هذا القوم مني
 و ابراهيم عليهما السلام و اما هذه الآية فليعلم ما سئلوا و سعي لهم و ثابته
 لانها منسوخة بقوله تعالى و الحق باهم ثم ياتيهم اى دخل الذريرة الجنة فضلا
 الا بقاء و قاله ابن عباس و قوله تعالى انما يتخصصون في انفسهم ان في وسع كل احد خصيل
 استحقاق دخول الجنة و جعله اخيرا حالا و روايات تذكوره به ينيد كه صورت مشتمله
 بعينه موجود و موافق حديث صحيح و ثبت ان مذهب اهل سنت و ايرافته و انكار ان نسبت كردن
 ثواب به استحقاق پس استحقاق موجب و نسبت ثواب و بودن و يادار الثواب و العقاب و ثواب
 ثواب در در و جزا و تشويق كه بجهات ان به و صحيح بودن به بنى ارکان و ثواب و جزا و تشويق
 به از قبيل الحاد است اين اعتراضات موجب به توجه به حديث رسول الله عليه السلام و كذا فقه است و ان
 حجت ما است پس بركا كه حديث و فقه و موجب و صيب خيالات بالجهل و ياى خوش اعتبارى ندارد
 چه توان گفت انا لله و انا اليه راجعون بين قسم توحيات طمان رابع است انكار بجهت
 و معاد گرديد مرد مومن را بايد كه هر چه از شرع ثابت شده اعتقاد و اتباع آن كند بازى
 نويست احدى صورت ايصال نفع و ثواب بركا كه در كتب معتبره فقه مرقوم است و ديگر است
 و بهمان طور ايصال نفع و ثواب با موات مى بايد كرد و زير كه اين امور از نقل ثابت است پس باجماع
 شمس است اين است كه زن از طرف مروه بطريق نيابت و وكالت آن عمل خير ابرارى
 مستر ضاى و نفع بجهت حق عمل و على كند ثوابش به مروه خواهد شد اما درين مقام مفصل
 است كه بعضى آن عمل را حرام است و بعضى از بركا كه تعلق دارد و چنانچه ماز و زهره و آلات

در حق جمیع مسیحتی علی بن ابی طالب میگوید که در حق خود و در حق انکار بیعت با او
در حق مسیحتی می نمایند اهل سنت را با زبان و در حق مسیحتی بسیار است چنانکه
در حق مسیحتی خلاف اهل سنت باقی می ماند اصول و عقاید است در حق مسیحتی هم اگر شود خدا اگر
نه بگوید نیست و اهل سنت در حق اهل سنت با فرق دیگر و اتفاق نبوده در کدام مسیحتی
اعلی این تفکر است مثلا اهل سنت مسیحتی را میگوید و جناب محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله و سلم را رسول الله تعالی و اهل سنت را میگوید و اهل سنت را میگوید و اهل سنت را میگوید
در حق مسیحتی و اهل سنت را میگوید و اهل سنت را میگوید و اهل سنت را میگوید
شد و در حق مسیحتی با ایشان و بعضی از اهل سنت در حق مسیحتی و اهل سنت را میگوید
و اهل سنت را میگوید و اهل سنت را میگوید و اهل سنت را میگوید و اهل سنت را میگوید
توابع علی خود دیگری بحث دیگر و جاری شدن نیابت در حق مسیحتی و اهل سنت را میگوید
در بعضی دیگر بحثی دیگر است زیرا یکی را با دیگری تعلق نیست و یکی را با دیگری تعلق نیست
و استبراهه و اهل سنت را میگوید و اهل سنت را میگوید و اهل سنت را میگوید و اهل سنت را میگوید
الاهل فی هذا الامر لانهم لا یجوز ان یجعل قلوب عماله لغيره صلوٰه او صوما او صلوات
او غیرها عند اهل السنة و الجماعة لما دوی عن النبی علیه السلام
صحی بکتابین اهلین احدهما عن نفسه و الاخر عن ائمه کبار و اهل سنت
الله و شهد له بالبلاغ جعل قفصیه احدى الشائین لاهله و بعد از آن تو
و العبادات انواع مالیه مخصه کالزکوة و بدنیة مخصه کالصلوة و مرکبة
منها کالحج و البر و غیره و اهل سنت را میگوید و اهل سنت را میگوید و اهل سنت را میگوید
المقصود بفعل التایید و غیره و اهل سنت را میگوید و اهل سنت را میگوید و اهل سنت را میگوید

النفس لا يحصل به ويجوز في النوع انما انت عند النسيان الثاني وهو
 للمال ولا تجزى عند القدح لعدم اتعاب النفس في الشغل الثاني وهو
 لان الحج فوض العرو في حج النفل لجواز الاداء في حاله المتابعة كان
 او منع مدعای این عبارت آنکه در عبادات مالیة مثل زکوة اگر چه در حال
 میرسد یعنی کسی را حکم کند که از طرف من ادای زکوة کنی آن شخص زکوة او کند از وجه این شخص
 ساقط خواهد شد که مقصود حاصل و اگر کسی را برای زکوة بخواهند که آن شخص نماز کند و
 جایز نخواهد شد چرا که مقصود از نماز است نفس بود و آن حاصل نشد پس حج اگر چه از جهت
 و کسی را نایب کرد و جاری خواهد شد بشرطیکه تا وقت فوت نماز ماند و در حالت قدرت و یا
 کردن جایز نیست و در حج نفل در حالت قدرت هم نایب کردن جایز است پس جاریست
 و در عبادات مالی در هر دو حالت اختیار و اضطرار و جاری شدن نیابت و در عبادات بدنی
 هر حال و جاری شدن نیابت و در هر کس مثل حج در حالت قدرت و جاری شدن در حالت عجز
 و جواز نایب کردن و در حج نفل مثل قدرت که حاصل عبارت است از علاقه بسبب ادای نسی
 و اذن ثواب عمل بگیرند ارد و در صریح تعارض و تناقض لا یجوزی ای که در اینجا
 که انسان ثواب عمل خود نماز باشد یا روزه یا صوم و غیره بدیگری گرداند جایز است با
 چگونه که نیابت در عبادات بدنی هیچ حال جاری نیست پس ثابت شد که گردانیدن ثواب عمل
 خود بدیگری که زوال سنت حسنة است از سبب نیابت علاقه ندارد و سبب نیابت جدا
 و روز التماسی نویسد العبادة المالیة کرکوة و کفارة یقبل النیابة عن المکلف مطلقا
 عند القدح و العجز ولو النایب ذمی لان العبد الینه الموکل ولو عند دفع الوکیل
 و البدنیة کصلون و صوم یقبلها مطلقا الکرکة منهما کما فی الفرض یقبل النیابة

تعلق در آوردن چنانچه وقت قد یا طهارت یا نماز یا سجده یا چاه یا زبانی کردن و
یا مرکب است از برود یعنی بدن و مال برود و تعلق دارد و چنانچه حج یا عمره و غیره
یا چیزی مالی و مرکب نیابت جاریست و ثواب آن باز در چنانچه احوال و وقت که در آن
جمع علماء اهل سنت بر آنست باید دانست که در هر چه در آنست از این باب
نیابت و رسیدن ثواب برود را بسبب اجتماع درین یک چیز است و مثلاً اگر نماز را ده ایستاده
حکم خواهد نمود که در عبادت بدنی هم زد کسی که نیابت جاریست از این باب میرسد و زد کسی که نیابت جاریست
نیست ثواب میرسد و حالش مفصلاً بالا گفته شد و در اینجا هم از این باب
و مرکب نیابت جاریست تفصیلی که هست بالا ذکر کردیم و ذکر شد نیست نمود یعنی در مالی و غیره
اختیار و ضرورت نایب کردن و در مرکب در حالت عجز برای فوض و در نقل نایب کردن
است و اما در اول یعنی بدنی محض چنانچه نماز و روزه و تلاوت قرآن و غیر ذلک این جماعت
است نزد اهل سنت پس گفتند ما اهل سنت بر آنند که نیابت بر آن جاری نیست و ثواب هم
میرسد و قول امام اعظم و امام مالک همین است چنانچه در اصطلاح نیز ذکر کتب نقل کرده و
مستأخرین بر آنند که نیابت در آن هم جاریست و ثوابش نیز میرسد و او پلیس و رایج است و در
نیابت و ثواب را مستلزم نمود عالاخر چنان نیست نیابت در عبادت بدنی جاری نیست نزد اهل
و اعتقاد قدما و متأخرین اقرار است و ما شاید عدل برین مدعی می آریم که از ان احتمال
مغالطه هم باقی نمی ماند و آن اینکه کسی که می نویسد که نیابت جاری نیست همان کسان
همان کتاب بهمان تفهیم می نویسد که ثواب میرسد و در وصول ثواب عبادت بدنی را مستلزم اشتغال
تجسس قضا و متاخرین بلکه تفصیلاً آنکه قوی و معتبر است و در بعضی جزئیات صاحب مائمه مسائل
سیدین ثواب است با صحت که اگر بر خقیق آنرا بنویسد یا با صحت و جماعت تقریر کرده اند پس اگر

[illegible]

بنو بنی الله من فضله در سواله انا اهل الله من عین پس چرا که نسا و امور نجی
 غرض از این است که جویم جویم شد بلکه مستند نوع شرک علاوه بر آن میگویم که بر تقدیر تسلیم نموده
 است و نوعی تسلیم است و از غیر حق مثل انبیا و اولیا و اموات و حتی ندارد چه استعانت در آن امور را حضرت
 مدو خواستن است بدعا از حق و دعا خواستن از حق در امور قسم اول ظاهر از وجوب شرک نیست پس
 دیگری مدو خواستن بدعا کردن چگونه شرک باشد و اگر تفصیل کنند که مقصود ما آنست که مستقل یا
 شریک مدو خواستن از حق نیست شرک است نخواستن دعا یا و از حق پس میگویم که حال
 قسم نالی هم همین است در آن امور مستقل شرک نیست استعانت نمودن روایت نزد اهل سنت و ذوق
 بتدوین که با وجود دخول در احوال و مدو خواستن تدبیر بخوانند باینکه بلکه تقیید از آن تخاصی میکند که
 بر اینین خیلی دشواری افتد لغوه و استعانت جایز و جایز بطوریکه اگر بر این است نموده اند و تفسیر غریبی تفسیر
 شاه عبدالغریز مظهر افکوس که از اهم ندیده تا درین و مدو خواستی افتاد و آن این است در اینجا باید فهمید که
 استعانت از غیر بوجهی که اعتماد بر آن غیر باشد و او را مظهر عون الی نه اندر امر و گفتار است بعضی است و حق است او را
 یکی از مظهر عون است و نظر بکارخانه است با و ممکن است تعالی در آن نموده از غیر استعانت غایب نماید و در آن عرفا
 آنچه بود و در شرع نیز جایز است و آنجا و او این نوع استعانت از غیر نموده اند و تحقیق این نوع استعانت نیز
 نیست بلکه استعانت بجنات است از غیر استی در تردید شکی نوسید بلکه شرک است که اقال است که آن بین آن
 لن یخلقوا ذبابا کولو اجتماعه و ان یسلر الی یا شتیلا لا یتنقد ولا منه ضعف الطایف
 و الطایف یعنی شکی نان را که میخواهند شایان را برای طلب حاجت و بریدن مراد از غیر خدا تعالی را بر طلب
 پیدا کردن کسی نیدارند که هر با جمیع شوند و اجتماع کرده و پرات میسر آید برای پیدا کردن کسی که بجا
 می رود کسی که ام چیز از او شایان را بیدار نمیتواند از او چاره عاجز است طلب کنند و آنکه را طلب
 کرده اند و حاصل معنی آنکه آن را قدرت بایقند و نیست که مثل یکدیگر بایقند اگر چه برضا عین صاحب

استلال شود و تفسیر آن در سابق گذشت با ما نحن فی هیچ علاقه ندارد باز سینه لال نموده آیه ایان بخند
 و ایال المستعین و جواش از تفسیر غریبی مغرب گذشت و بحیث اذا سئل فاستل الله و اذا
 استعنت فاستعن بالله و بسئل احدكم ربه حاجته كلها حتى تسع نعله اذا انقطع
 و جواش مفسر مذکور و در امور قسم ثانی میگوید پس در صورت استمداد آنس که مطلع بر مطلب طالب
 حاکم الیه بوده باشد هیچ ضایقه ندارد و از آنس که مطلع بر مطلب طالب کاردیس پیوسته است و ما
 اهل قور چنین است اشقی بلخها حاصلش ایام روزه را اطلاع نیست و فافل است و برای اثبات این
 مطلع بخند و حدیث که شد لال شود آیه اول الله يتوفى الانفس حينها والى رحمت
 في منامها فتمسك التي قضى عليها الموت و يرسل الى اجل مسمى و در ذیل
 آن میگوید پس مرده و خوابنده در پنج شوکت اندر فرق بین است کرده را حکم باز گردیدن در دنیا نیست و
 را حکم باز گردیدن است و در مرده بودن یکسان استی حال اگر این حکم خلاف تفاسیر معتبره و مخالف است
 است در نوم موت حقیقی نیست تشبیه و مجاز اطلاق شود و واقع است و نیست و نوم که انقطاع تعلی نفس
 در نوم و تعلی نفس در نوم منقطع نیست و ادیان است که تعلی نفس از بدن نوم منقطع و تعلی نفس
 در نوم و تعلی نفس از بدن منقطع پس انقطاع تعلی نفس از بدن مستلزم نوم اوست و تفسیر
 بخبر لویا الیسی بنوید فواف ذلك الروح من الجسد هو الموت ومعنى يتوفى الانفس جميعها
 والى رحمت في منامها أى يتوفى فيها حينئذ تشبیها للنوم بالاموات و منه قول یوسف
 باللیل بخبر یوسف بنوید فواف الانفس مسوقها و یقفها و هو الانفس التي يكون معها الحيوة و قوله
 و يتوفى الانفس التي لمقت في منامها و هو انفس التامة قالوا فالتي يتوفى في النوم هي نفس التامة
 لا نفس الحيوة اذ لو لم التامة لكانت النفس ناقصة لان النفس ناقصة في الجسد
 حالة النوم و لیل الله يتوفى نفس من قول الله انك لا تدري ذلك علم التعابر و كونها تشبیه واحدا

هو قول ابن جریر و لحد قولی ابن عباس ^{علیه السلام} میگوید ای یقیناً عند ابدان ^{نفسها} قطع
تعلقها عنها و قهر قضا منها اما ظاهر و باطن و ذلك عند الموت و ظاهر لا باطن و هو في النور
و تفسیر بری میگوید الله يتوفى الانفس يعني الامم و اح حدیثی میگوید عند حیات و معلوم است که حیات
صوابه انما و اجساد ^{الانفس} حذف المضاف التي لوقت و يتوفى الانفس التي لوقت في منامها
والتي يتوفى عند النوم هي النفس التي يكون بها الفعل و التام قال الزجاج لكل الانسان نفسان
احدهما نفس النور و التي تغادره اذا مات و لا تفعل و الاخرى نفس الجحوة اذا الت بالمرامها
النفس النورية نفس و تفسیر بری میگوید الله انت که بر او روپشاند بجاها از تنها بوقت مرگ و در او
جاهاها از تنها بیک آن نبرد و خواب و قیض جان بوقت مرگ قبض حقیقت است و در خواب قبض حقیقت
که هنوز زنده است و حکم وی حکم زنده است و لیکن می دانیم که انقطاع تصرف است چه در خواب و چه در بیداری
منقطع شود چنانکه بزرگ این سخن قبض روح خبر داده و قبل النوم اخ الموت و يقال لا بی یکر و عمر کا
فیضی النبی صلی الله علیه و سلم و فطر هو الذي يتوفىكم بالليل فيميت التي قضى عليها
الانف منقطع کوازیکی که اگر آنرا که مرگ بر وی قضا کرده باشد سخن خواب تصرفش از وی منقطع کرده است این
انقطاع بیک نام کند و این اسم که سخن قطع است به معنی نماند و ثبت کما امر الله به بان بعد ما دانه من
الاشیاء فقد قال له امست العبد ای اقطع و من سئل الاخری ای و يطلق و المطلق کذا تصرف و
چنانکه گفته شد و این خواب از وی رایج کرده است بوی باز و بدو الهامی ازین عبادت ظاهر که در از موت
بدست نه موت جان و معنی جان مفارقت آن از بدن و در حالت نوم روح تصرف یا تعلق تصرف روح
بدن منقطع میگردد و چنان در موت حقیقی بدن در موت حقیقی بدن تعلق و تصرف و حیثات از بدن بر
منقطع میشود و بدو الهامی که در نوم تعلق تصرف می کند پس این معنی که بعد مفارقت بدن می بیند و یا در نوم
او را که می باشد از منتهی آن که می هلاک نذر او و اتفاق شده اند اهل طریقه سلیمان و غیره هم بر گفته روح

صحیح نامہ تصحیح البیاض

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵	۹	ابن الاک	ابن ملک	۲۱	۱۲	درین	ابن
	۱۱	ابن ملک	ابن ملک	۲۲	۴	العجوه	العجوه
۹	۱۷	ولستیکو	ولستیکو	۲۳	۸	طون	طون
۱۰	۲	منہی	منہی		۱۲	دور سون	دور سون
۱۱	۱۲	مخالفت	مخالفت	۲۴	۷	دور عقل	دور عقل
	۱۵	برآمد	برآمد	۲۵	۸	ترجمہ	ترجمہ
	۱۷	الثله	الثله	۲۶	۱۸	دور	دور
۱۱	۱۱	بحرہ	بحرہ	۲۹	۹	کتب فقہ	کتب فقہ
۱۳	۷	والحجرۃ	والحجرۃ	۳۱	۱۰	الزیرۃ	الزیرۃ
	۱۴	بمال	بمال			التوب	التوب
۱۵	۲	میکردہ	میکردہ		۱۱	الذین	الذین
۱۷	۱	لی	لی			فتنی	فتنی
	۳	حیفہ	حیفہ		۱۳	لحر	لحر
	۱۵	ظاہر	ظاہر		۱۷	فنیب	فنیب
۱۸	۱۱	شدہ دوست	شدہ دوست		۱۸	نقص	نقص
۱۸		مرجع	مرجع		۱۹	سیکی رونا	سیکی رونا
۱۹	۱۲	مخالفت	مخالفت	۲۴	۱۷	انقار	انقار

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۷	۹	کتابت	کتابت	۹۱	۱۰	میا	سپیا
	۱۵	تخالف	تخالف	۹۲	۴	هست	نیت
۳۹	۸	همین	همین	۹۳	۱۶	صفا	صمن
	۱۸	جواز	عدم جواز	۹۵	۴	دلا	اولا
۴۱	۲	در نتیجه	منه بقیه	۹۸	۶	ادعاست	ادعادت
۴۳	۳	باولی برسد	باو میرسد	۱۰۲	۱۹	بیدیدید	بیدیدید
۵۲	۲	مقام	مقابله	۱۰۳	۱۶	الارزی	الارزی
۵۶	۱۲	سوق	سوق	۱۰۵	۱	التلم	التلم
۹۶	۹	التوجه	التوجه والتوجه	۱۲۰	۱۹	دالمرفع	دالمرفع
۹۷	۱۹	الایضا	الایضا	۱۲۲	۲	ماجد	پاجد
۷۲	۱۸	در التماس	در التماس و التماس		۱۱	الاحیاء	الاحیاء
۷۸	۱۲	در وجه حق	در وجه حق	۱۲۷	۱	البراز	البراز
۷۹	۲	شک	سحر	۱۲۸	۵	شیخ	شیخ
۸۱		رد	رد و بخوده	۱۲۲	۹	نسخی	نسخی
۸۲	۱۹	وقتی	بکل المونی		۱۸	لهوای	سواى
۸۳	۱۲	بعد	بعد موت	۱۵۰	۱۲	حرف	مثل حرف
۸۸	۱۵	است	ممکن است	۱۵۲	۳	قدر قدرت	قدر قدرت
۸۹	۸	موصول	موصول	۱۵۷	۷	سولوی	دعوی سولوی
	۱۶	رافاده	درافاده	۱۶۱	۲	فانها	قاما

صفت	سطر	غلط	صحیح	صفت	سطر	غلط	صحیح
۱۹۰	۱۴	مبتنی	مبتنی	۱۴۳	۱۸	دسم	دسم
۴۰۰	۲	مکر	مکرار	۱۵۰	۲	عشر	عشر
	۱۰	الوون	الوونون		۳	بالشفرج	بالشفرج
۲۰۲	۱۱	دلاسا	دلاسیما		۷	دانا	دربا
	۱۹	نہات	نہات	۱۵۲	۱۱	المحدث	المحدث
۲۰۵	۸	بغیر	بغیرہ	۱۵۳	۸	خوان	اذان
۲۰۹	۴	اسی	العینی	۱۵۴	۳	الی	والی
	۱۵	وزون	اوردن		۷	از	در
۲۱۰	۱	مسکند	مسکند	۱۵۷	۴	مختار	مختار
	۶	یاجم	یاجم	۱۵۸	۷	درغفور	درغفور
	۱۶۰	وخصور	وخصور	۱۵۹	۲	طصم	طصم
۲۱۱	۵	القناع	القناع		۱۳	والدار	والدار
	۷	عاب	عاب		۱۷	الکمان	الکمان
	۸	کردودند	وقسہ	۱۸۳	۱۳	کحو	بجند
۲۱۲	۵	لطق	لطق	۱۸۵	۸	دہلی	محبشہلی
	۷	حجرہ اسوا	مجرد اسوا	۱۸۷	۶	قواب	مبای
۲۱۳	۳	چاکہ	چاکہ	۱۸۹	۲	میشود	میشود
		شداند	کدارند		۱۵	فلکویکون	فلکویکون
	۱۰	براحمال	احمال		۱۷	دورین	دورین

صفحه	سطر	عناص	موضوع
۲۶۰	۸	سور	صورت
		تغیر	تغیر
۲۹۲	۹	جہات	جہات
۲۹۱۷	۸	الکس	الکس
۲۴۱	۱۲	قبر	زفر
۲۵۵	۸	بہا	بہنا
	۱۳	الد	یاالد
۲۴۸	۱۰	میت	مقوت
	۱۱	الدو	یاالدالی
۲۸۵	۳	جوزا	جوزا
۲۸۸	۳	عانی	عانی
۲۸۹	۱۵	اجود	یود
۲۹۲	۱	باب	جاریست
۲۹۴		بیت	بیت
۲۹۵	۷	ک	میت
۳۰۳	۱۲	قسم	قسم اولی

تاریخ تصنیف

خامش

صفحه	سطر	عناص	موضوع
۲۱۷	۱۳	تفک	تفک
۲۱۹	۳	در	دار
		الد	الد
		تغیر	تغیر
		الکره	الکره
	۱۰	ضی	مشی
۲۲۱	۳	سعلت	سعلت
۲۲۲	۱	رسم	الان الاسلام
	۳	اد	لاارد
۲۲۳		ننا	فنا
	۷	المرغوم	المرغوم
۲۲۷	۱۸	غوشی برین	غوشی برین
۲۳۱	۲	عوس عید	عوس است
۲۳۵	۱۵	لمن لم یکن	لمن لم یکن
۲۴۱	۷	ابن منت	ابن منت
۱۳۲	۱۲	کبغنی	کبغنی
۲۴۴	۱	بل	دبل
۲۵۲	۱۰	الد	الد
۲۵۵		الد	الد

تاریخ تصنیف

CALL No. { ۳۲۱.۵۵۹ } (R) ACC. No. ۳۲۴۶
 AUTHOR - فضل رسول
 TITLE - تصنیف اہلبی
 (R) ۳۲۱.۵۵۹



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

